

## پیام شایانی

وکیل تصادفات

♦ رانندگی ♦ زمین خوردگی

♦ صدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

## دفتر خدمات بیمه سحر سلامی

Selahi Insurance Agency

♦ مسکن ♦ اتومبیل ♦ مشاور مالی

♦ برنامه ریزی بازنشستگی ♦ بودجه کالج ♦ عمر

و هزینه فوت ♦ محل کسب و از کار افتادگی

(408) 931-6434





# آرش زاد - مانی حاتمی

مشکل کردیت دارید؟

**(415) 814-5666**

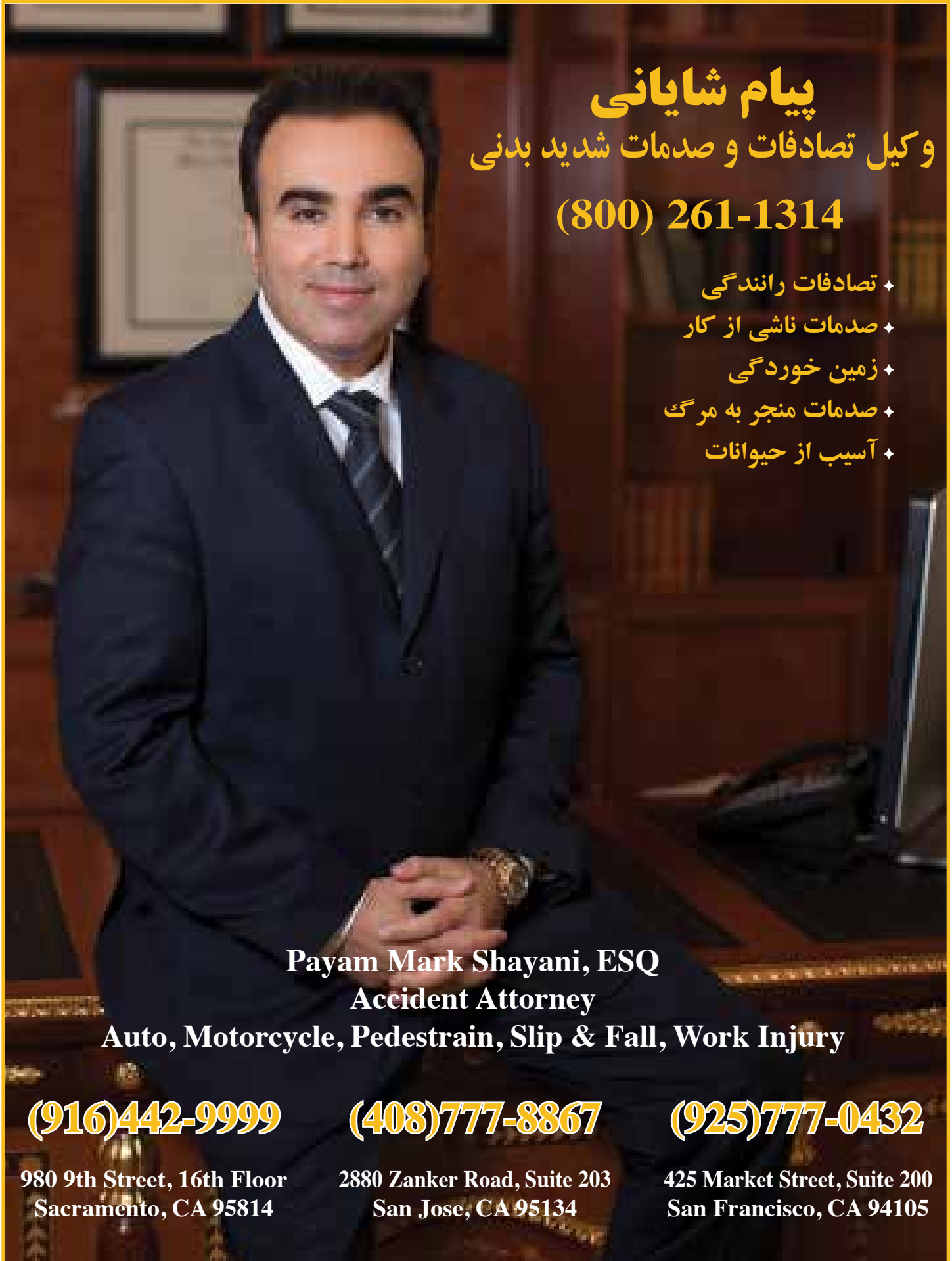


به همراه مشاوره و آنالیز رایگان  
حذف اکانت های منفی و نادرست از قبیل:

Late Payment . Judgment . Charge off . Tax Lien  
Collection . Bankruptcy . Inquiries . Foreclosure



تخصصی ترین مرکز  
CREDIT REPAIR



# پیام شایانی

## وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

**(800) 261-1314**

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ صدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ صدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

**Payam Mark Shayani, ESQ**

**Accident Attorney**

**Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury**

**(916)442-9999**

**(408)777-8867**

**(925)777-0432**

980 9th Street, 16th Floor  
Sacramento, CA 95814

2880 Zanker Road, Suite 203  
San Jose, CA 95134

425 Market Street, Suite 200  
San Francisco, CA 94105

## بنای شهیاد / بُرج آزادی

بنای شهیاد، در میدان شهیاد، نماد تهران و در چشم جهانیان نماد ایران است.  
بعد از انقلاب اسلامی این بنا و میدان را آزادی نامیده‌اند.

در سال ۱۳۴۵ طرح ساختمان یک بنا که نماد شناسایی ایران باشد به مسابقه گذاشته شد و طرح مهندس حسین امانت که فقط ۲۴ سال داشت برنده و برای اجرا برگزیده شد. مهندس امانت دانش‌آموخته رشته معماری دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است و هم اکنون در آمریکا زندگی می‌کند.

این بنا به مناسبت یادبود دوهزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران در تاریخ ۲۴ مهر ۱۳۵۰، همزمان با برگزاری آن مراسم، با حضور شاه و شهبانو و سران دولت‌ها گشایش یافت و از آن زمان در فهرست آثار ملی ایران درآمد. طرح کلی میدان، شامل باغچه‌ها و گل‌کاری‌ها، الهام از طرح داخل گنبد مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان است، با این تفاوت که دایره‌های گنبد مسجد در این طرح به بیضی تبدیل شده است. روابط ریاضی در طرح‌های گنبد مسجد شیخ لطف‌الله دانش عمیق ریاضی معماران ایران را در دوره‌های گذشته نشان می‌دهد. طرح آب‌نماها و فواره‌ها هم ملهم از باغ‌های ایرانی است.

معماری این بنا تلفیقی از معماری هخامنشی، ساسانی و اسلامی است. قوس اصلی میان آن برگرفته از طاق کسری در دوره ساسانی است. این بنا چون نزدیک فرودگاه مهرآباد قرار دارد، نمی‌توانست بیش از ۴۵ متر ارتفاع از سطح میدان داشته باشد، ولی شیب میدان طوری است که وقتی فردی به بنا نزدیک می‌شود برای نگاه کردن ببالا باید سرش را به سمت عقب ببرد.

این بنای سه طبقه چهار آسانسور، دو راه‌پله و ۲۸۶ پله دارد. در زیر بنا چند سالن نمایش، نگارخانه، کتابخانه، موزه و... وجود دارد. در چهار سوی طبقه آخر شیارهایی عمودی مشابه دریچه‌های بادگیر است که، علاوه بر زیبایی، به تهویه بنا هم کمک می‌کند.

در چند سال گذشته با آشکار شدن وضعیت تخریبی نگران‌کننده این بنا از طراح آن مهندس امانت خواسته شد که برای نظارت بر پروژه تعمیر و نگهداری این بنا از آمریکا به ایران بیاید، ولی وی، که بهایی است، به این دلیل که امنیت جان ندارد یا شاید بازگشت او با موانعی روبه‌رو شود از رفتن به ایران خودداری کرده است.

## فرارسیدن سال نو ۲۰۱۸ میلاد سررا به همنوطنان عزیز مسیصر تبریک می‌گوییم.

ماهانامه پژواک و همکاران



### ماهانامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,

SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱	تبلیغ
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	اخبار
صفحه ۴	پیام زرتشت (علی اکبر جعفری)
صفحه ۵	یادمانده های من از....(حسن جوادی)
صفحه ۶	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۷	ایران شناسی ایران دوست (ایرج پاری نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	نبرد دین با علم (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	فریا فر در باور ایرانی (هما گرامی فره وشی)-حکایت
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشته‌ها، پوزخند (عزت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	کردیت رپر (آرش زاد) و (مانی حانمی)
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	به نام هستی (حسین الماسیان)
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	سیر و سفری در... (پرویز نظامی)
صفحه ۲۸	اخبار
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	سنبل «در هزار سال شعر فارسی» (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	نگاهی به تاریخ موسیقی ایران(هوشنگ فراهانی)
صفحه ۳۴	تقویم برنامه های هنری - جدول
صفحه ۳۵	نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	تبلیغ
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	با هادی خرسندی- اخبار
صفحه ۳۹	جامعه شناسی مخاطبان دو شاعر (شعبی کدکنی)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	روزی که مادر بزرگم ترک ... (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۲	اخبار
صفحه ۴۳	طب سنتی (فرید رمضانی)-اخبار
صفحه ۴۴	اینجا و آنجا (گلنار)-اخبار
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار- دنباله مطلب
صفحه ۴۸	دنباله مطلب
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی



# دفتر خدمات بین المللی

## Office of International Services



قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

### با همکاری دکتر جمیله زنده نام

دارای سال ها سابقه در امور حقوقی داخلی ایران-بین المللی و وکالت دادگستری در ایران  
فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران



- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- ◆ تنظیم انواع وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- ◆ کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا
- ◆ انجام کلیه امور موبوط به دفتر حفاظت منافع ایران
- ◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

◆ Consultation ◆ Real Estate ◆ Family Law ◆ Wills & Probate & any Iranian Contract  
◆ Drawing up any form of Power of Attorney ◆ Retirement Pension ◆ Expert Witness on  
Iranian laws ◆ Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

گرفته تا چرخش کوچکترین خرده، همه زیر آیین «اش - راستی و درستی» که جهان را سامان بخشیده، هستند.

پیام تازه او گره کور نیکی و بدی را بجوری می گشاید که کس گشادن نتوانسته است. پیام تازه او جایی برای پندار گری و یاوه پرستی باز نمی گزارد و جایگاهی برای خدایان پنداری نمی شناسد. پیام تازه او دکان های پوچ پیشوایان دروغین را ور می اندازد. بیگمان کسی که چنین پیامی میآورد، با دشمنی کسانی که کار و پیشه خود را در زبان می بینند، روبرو او می شوند. پیشوایان دغل کار نخست می خواهند با زبان بازی او را از کاری که در پیش دارد، بر گردانند ولی نه تنها ناکام می شوند بلکه رسوا می گردند، اینک به دشمنی او کمر می بندند و چنان میدان را بر او تنگ می گردانند که او فریاد بر میآورد: «به کدام زمین روی آورم، به کجا روم؟» (سرود یازده بند یک)

ولی این فریاد برای پس نشینی و گریز نیست و برای خواستن نیروی بیشتر است. کم کم می بینیم که نخست کسانی از خویشاوندان وی به وی می گردند و سپس از مردم پیرامون و دیری نمی گذرد که بزرگانمانند جاماسب و فرشوشتر پرمقدار دین بهی می گردند و سپس هم شاه گشتاسب پشتیبان بزرگ او می شود و با آمدن او، کار آسان می گردد و روی به پیشرفت می نهد.

راز را که «راز آفرینش» است، می خواهد به دیگران هم بازگو کند. آن را پیامی خدایی دریافته، روی به جهانیان میکند.

زرتشت با روانی تازه و زبانی آراسته پیش می آید. او که کمر به راهنمایی بسته، نیک میداند که در راه با چه دشواریهایی روبرو خواهد شد ولی او با خود پیمان بسته که: «تا تاب و توانایی دارم، مردم را به سوی راستی خوانم» (او میداند که راهی را که در یافته، برای جهانیان بهترین راه است (سرود نه بند ده) و امیدوار است که همه را به آن راهنمایی کند. (سرود شش بند چهار)

### پیام تازه

او با پیامی تازه میآید، پیامی که تا کنون کسی نشنیده. آن را هم برای کسانی که جهان را به تباهی می سپارند، می خواند، و هم برای کسانی که دلداده مزدا هستند. (سرود چهار بند یک)

پیام تازه او خدا را یگانه و دانا و توانا نشان می دهد، خدایی که نیازی به خونخواری و می گساری و مراسم رنگین ندارد. پیام تازه او از آیین راستی سخن می راند که در برابر آن هیچ چیز و هیچ پیش آمدی نه شکفت آور و بی مانند است و نه ناجور و ناهنجار و نه بیهوده و پوچ هر کاری را راهی است بس راست. از گردش جهان

## پیام زرتشت

بخش چهارم

دکتر علی اکبر جعفری



### زرتشت دلداده دانا

گفتیم زرتشت می خواهد نه تنها هورامزدا را ببیند بلکه با وی یکی گردد. او چگونه می تواند چنین کاری بکند؟ آیا می خواهد مانند هر شیفته ای با دو چشمان خود سر و بالای نگار خود را تماشا کند؟ نه. آیا می خواهد بدانجا برسد که کسانی پس از گذشتن از گام هایی دشوار، با «دیدۀ دل» وی را ببینند؟ باز هم نه. زرتشت با همه دلدادگی و شیفتگی خود جوش و خروش را به خود راه نمی دهد و خرد و دانش و بینش را روش خود می سازد. او می خواهد خدای خود را با دیدۀ خرد ببیند.

آری با «دیدۀ خرد». او با اندیشه روشن خدا را یافت و اکنون هم می خواهد با همان اندیشه روشن او را ببیند زیرا این تنها راه راست و درستی است که او در پیش دارد. باید با اندیشه خدایی با هومنه، منش نیک هم آهنگ گردد تا به آرزوی خود رسد. او همین کار رامی کند. او به اندیشه دور رسای خود نیروی بیشتری می بخشد. ناگهان می بیند که هومنه، منش نیک او را از چهار سوی دربر خود گرفته است. منش نیک به او می گوید: اگر می خواهی خدا را نیک دریابی، پیش از هر چیز خود را دریاب و بدان که از برای چه آمده ای. نگاهی در پیرامون خود انداز و به اندرون خود بنگر.

آنگاه است که زرتشت به هورامزدا می برد و او را در اندیشه خود و از دریچه خرد خود می بیند و نیک در می یابد و با وی یکی می گردد. (نگاه کنید به بند های هات هشتم) اکنون زرتشت به آرمان خود رسیده و پاسخ همه پرسش هایش را هم یافته. او بجایی رسیده که دیگران برای رسیدن بدانجا هفت خون پنداری برای خود می سازند و نخستین کاری که می کنند خرد را از دست می دهند زیرا به گمان آنان «عقل و عشق» با هم دشمن اند و هنگامیکه در پندار خود بدانجا می رسند، همه را فراموش کرده، خود را «فنافی الله» می پندارند.

### به یاد مردم

ولی زرتشت نخستین کسی است که با اندیشه بی روشن خود را به خدا میرساند و بجای آنکه خود را کم کرده، همه چیز را فراموش کند، تازه به رازی پی میبرد که او را بیش از پیش به یاد مردم و جهان آنان میاندازد. او این

### پرسش ها، پاسخ ها، در یافت ها

«این از تو می پرسم، درست مرا گو، ای خداوند خرد،

چه هنرمندی روشنی ها و تاریکی را آفرید، چه هنرمندی خواب و بیداری را آفرید، چه کسی بامداد و نیمروز و شب را آفرید، تا داناان را همواره بایسته های خود یاد باشد»

«این از تو می پرسم، درست مرا گو، ای خداوند خرد،

چيست سزای کسی که

پاداش مردی را ندهد،

که برای وی راستی را ارمغان آورده باشد؟ از آنچه که در انجام کار

بر سر او خواهد آمد،

من نیک آگاه میباشم.»

«این از تو می پرسم، درست مرا گو، ای خداوند خرد،

در میان کسانی که من با آنان هم سخن خواهیم شد،

کدام کس راست کار است و کدام کس دروغ کار؟ به کدام یک روی کنم،

به آنکه به بدی گراییده است

یا به آنکه خودش سراپا بدی است؟

چگونه دروغ کاری را که

در برابر خدایش های تو

با من ستیزه می کند،

دشمن نباید شمرد؟»

«این از تو می پرسم، درست مرا گو، ای خداوند خرد،

چگونه دروغ را به دست راستی بسپارم

تا راستی با زبان آیین تو

آن را پاک نماید

و از این راه

شکست سختی به دروغ کاران بدهم

و آزارها و ستیزگی های آنان را نابود سازم؟»

این از تو میپرسم، درست مرا گو، ای خداوند خرد،

چگونه از راه تو، ای مزدا،

به خواست خود خواهیم رسید

و به تو پیوسته با تو یکی گردم

و به گفتار خود نیرو بخشم

تا با پیام تو که از راه راستی بر میخیزد،

مردم رابه سوی رسایی و جاودانی راه نمایم؟ سرود نهم بندهای پنجم کمابیش تا

هفدهم

**کامران پورشمسی**  
متخصص و مشاور در امور  
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

**Kamran Pourshams**  
Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial,  
Property Management

Proven Insights.  
Proven Results.

DRE# 01066478



♦ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟  
♦ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در  
امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale  
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

## یادمانده های من از غلامحسین ساعدی

دکتر حسن جوادی



**دکتر حسن جوادی دوره کارشناسی زبان انگلیسی را در دانشگاه تبریز و دوره دکتری در ادبیات انگلیسی را در دانشگاه کمبریج گذراند. در این دوره، شاگرد آرتور آبروی و مینورسکی بود. وی چند سال در دانشگاه کمبریج، بیش از ده سال در دانشگاه تهران و چهارده سال در دانشگاه برکلی تدریس کرده است. دکتر جوادی دارای تألیفات و ترجمه‌های بسیار به زبان‌های فارسی، انگلیسی، ترکی، عربی و فرانسوی است. با تشکر از ایشان برای تماس و شروع همکاری با پژواک.**

من غلامحسین ساعدی را بار اول در تابستان ۱۹۵۷ در کتابفروشی تهران در بازار شیشه‌خانه تبریز دیدم. دانشجوی سال دوم دانشکده ادبیات بودم، انگلیسی و فرانسه میخواندم، و عصرها هم برای یاد گرفتن عربی به مدرسه حاج صفرعلی در بازار تبریز میرفتم. در آن زمان کتابفروشی‌های تبریز میعادگاه روشنفکران و دانشجویان بودند و هریک از آنها عدهٔ بخصوصی را جلب می‌کردند، و من در همین کتابفروشی تهران با بهروز دهقانی و صمد بهرنکی آشنا شدم. بیشتر این مغازه‌ها در بازار شیشه‌خانه بودند و هر کدام در عرضه کردن کتاب‌ها بخصوص تخصص داشتند. کتابفروشی فردوسی کتاب‌های آذربایجانی هم می‌فروخت که در زمان شاه جزء کتب ممنوعه بودند. کتاب‌های نوحه و مرثیه البته اشکالی نداشت ولی کتاب‌هایی نظیر دیوان معجز شبستری و هوب هوب - نامه صابر و غیره را فقط به اشخاص قابل اعتماد می‌فروختند. کتابفروشی تهران که صاحبانش سه برادر بودند و یکی از آنها - حاجی بیت الله حالا در تهران کتابفروشی دارد - بفهمی نفهمی قدری از دیگران «مترقی‌تر بودند و شعر نو، نقد ادبی و کتاب‌های نویسندگان خیلی جدید را می‌آوردند. کتابفروشی شمس از دیگر کتابفروشی‌های مترقی آن دوران بود و به کمک غلامحسین بود که داستان‌های صمد بهرنکی را چاپ می‌کرد. حتی شنیده بودم که گاهی غلامحسین بعضی جمله‌های صمد را عوض کرده و گویا انقلابی ترش کرده بود. کتابفروشی صابر در یکی از گوشه‌های بازار پرپیچ و خم تبریز قرار داشت و از ترکیه کتاب‌های ترکی و حتی کتاب‌های دوره عثمانی را وارد می‌کرد. دو کتاب فروشی دیگر در خیابان‌های پهلوی و شهنواز سابق بودند که یکی کتابهای فرانسه و دیگری انگلیسی می‌آوردند. در گروه ما جوانان، که بیشتر

دانشجو بودیم، انگلیسی و فرانسه دان به معنی واقعی وجود نداشت، فقط من چون پدرم که قاضی دادگستری بود و فرانسه درس خوانده بود، فرانسه را نسبتاً خوب می‌خواندم. غلامحسین انگلیسی را نمی‌توانست حرف بزند ولی خوب می‌خواند، و ولع عجیبی به خواندن کتاب داشت. من در آن زمان یک عتیقه فروشی را هم جنب سینما کریستال در خیابان شهنواز کشف کرده بودم که تمام کتابهای مدرسه «مهوریال اسکول» آمریکایی را که سابقاً در تبریز بود و کسروی در آنجا درس می‌داده است، خریده بود. من از این مغازه کتاب‌های جالبی می‌خریدم. غلامحسین به «کشفیات» من از این عتیقه فروشی خیلی علاقه داشت.

غلامحسین سه سال از من مسن‌تر بود، هر دو بچهٔ تبریز بودیم و شاهد وقایع عمدهٔ بعد از شهریور ۱۳۲۰، ولی زمینهٔ خانوادگی ما قدری فرق می‌کرد. غلامحسین در مصاحبهٔ خود در تاریخ شفاهی هاروارد می‌گوید: «من در ۱۳۱۴ توی تبریز رو خشت افتادم. توی یک خانواده کارمند اندکی بدحال فقیر مثلاً تحصیلاتم تبریز بود، حتی طب را در تبریز خواندم». غلامحسین داستان خانه‌های شهر ری در تبریز و نمایشنامه لیلج‌ها را در سخن چاپ کرده بود، و بین ما از اهمیت خاصی برخوردار بود. من پدر و مادر ساعدی را در آن سال‌ها نمی‌شناختم و فقط گاه‌گاهی او دربارهٔ پدر بزرگ مادریش که یک مغازه‌گندم فروشی داشت و از مردان صاحب اعتبار محله شان بود تعریف می‌کرد. او بسیاری از داستان‌های دورهٔ مشروطه را که بعدها به صورت پنج نمایشنامهٔ دورهٔ مشروطه درآورد از مادرش و همین پدر بزرگش شنیده بود.

خانوادهٔ ما از خانواده‌های قدیمی تبریز بود، متعین و نسبتاً ثروتمند. دیدگاه‌های ما از نظر سیاسی هم با هم فرق داشت، ولی اختلاف نظرهای طوری نبود که دوستی ما را به هم بزند. غلامحسین خیلی سیاسی

گذاشته بود. در ضمن شنیده بودم که او با گروه بهروز دهقانی، مناف فلکی و علیرضا نابدل آشنایی پیدا کرده است. از این گروه من بهروز دهقانی را می‌شناختم که زیر شکنجهٔ کشته شده بود و نابدل را هم چند بار دیده بودم. ولی اصولاً من و غلامحسین زیاد درگیر بحث‌های سیاسی نمی‌شدیم. فقط یک بار در ساواک در مورد من از غلامحسین پرسیده بودند، و او هم گفته بود: «اصولاً جوادی آدم سیاسی نیست». مأمور ساواک هم گفته بود: «جون خودت، این مقاله‌ای که در الفبا نوشته برای جفت تان کافی است». منظور مقاله‌ای بود که در مورد «طنز و داستان حیوانات» نوشته بودم و اولین مقالهٔ شمارهٔ چهارم الفبا بود. این همان شماره‌ای بود که غلامحسین را پیش از چاپ آن دستگیر کردند و عاقبت هم بعد از چند ماه که او از زندان آزاد شد جملهٔ «به همت غلامحسین ساعدی» را از صفحهٔ اول آن برداشتند. البته واقعا مقالهٔ من چیزی علیه حکومت نداشت، ولی یکی دو جای آن را سانسور کردند.

گفتم که، ده دوازده سالی که من دانشگاه تهران بودم خیلی غلامحسین را می‌دیدم. او دایماً می‌نوشت و همیشه چند طرح داستان و نمایشنامه در نظر داشت که با دوستانش مطرح می‌کرد و نظر آنها را می‌خواست. در به روی صحنه آوردن نمایشنامه‌های خود واقعا جان‌فشانی می‌کرد.

باید خاطر نشان سازم که آثار نمایشی غلامحسین اهمیت و وزن خاصی به موقعیت تئاتر ایران بخشید. اغلب نمایشنامه‌های غلامحسین در عین حال که به مسائل ایران نظر دارند از جنبهٔ جهانی نیز برخوردار هستند. مثلاً آی باکلاه و آی بی کلاه که سال ۱۹۶۸ درآمد و اجرا شد تحلیلی است طنزآمیز از طبع مضحک انسانی و نحوهٔ کار آن. غلامحسین جنبهٔ مضحک و غیرمنطقی طبیعت بشر و رفتار انسان را در چهارچوبی بسیار واقع‌گرایانه ترسیم می‌کند. در سطحی سمبولیک دکتر نشان دهندهٔ طبقهٔ مرفه الحال و باسواد ایران است که نمی‌خواهد زندگی راحت و خوب خود را فدای چیزی بسازد که به نفعش نیست. همین‌طور مرد روی بالکن معرف طبقهٔ روشنفکر است که به علت تحصیل و تجربهٔ اطلاع‌خوبی از مشکلات دارند، و از طرف دیگر شخصیت‌های دیگر چون مکانیک و مادرش و دیگران آدم‌های معمولی هستند با اعتقادات و خرافات خود. پیرمرد را نیز شاید بتوان وجدان خفتهٔ توده‌ها نامید که با دادن قرص خواب خوابش می‌کنند.

از برف فراوانی که می بارد در پناه می دارد. علاوه بر این، این نوع ساختمان در ایران تازه نیست. کنت کورس ملاحظه کرده است که این نوع خانه در زمان اسکندر نیز رایج بوده است. در فاصله ای از «مونکم» جاده سنگ فرش زیبایی را دیدیم که ملکه مادر شاه حسین هنگامی که این شاهزاده به قزوین رفت تا بنا بر رسم شاهان ایران که به آنجا می رفتند تا شمشیر شاهی را به کمر بندند، امر به ساختن آن داد. این جاده سنگ فرش دو فرسنگ طول دارد و از دشت زیبایی عبور می کند. همسفران ما از این جاده تعریف کردند. ملکه ای که این جاده را ساخته چندین پل نیز ساخته است که اکنون رو به ویرانی نهاده اند. من پیشتر گفته ام که مردم این سرزمین عادت ندارند بناهای ویران شده را تعمیر کنند، هرکس فقط به خود فکر می کند و می خواهد خانه او فقط برای زمان زندگی خود او باقی بماند. یک ایرانی و یک ارمنی معمولاً خانه پدری را رها می کنند و یا آن را خراب می کنند تا در جای آن خانه دیگری بسازند. بنابراین می توان حدس زد که این ها خانه های محکم و زیبایی نیستند.

برای منزل کردن به قصبه بزرگی رفتیم، ولی بعلت اینکه ساکنان آنجا از منزل دادن به سفیران معاف شده بودند و یا بعلت اینکه پولی داده بودند و خود را معاف کرده بودند، غیبت کلانتر خود را که کارگزار تشریفات است بهانه کردند و مودبانه عذر ما را خواستند ولی شربت و چیزهای خنک خوراکی به ما تعارف کردند. بنابراین مجبور شدیم برویم و در قصبه دیگری که نامش «ارسنگ» است منزل کنیم و از ما در خانه ای که سابقاً زیبا بوده است و امروز نیمه ویران است پذیرائی کردند. **دنیاله مطلب در صفحه ۵۵**

اگر خداوند میسیونرهایی برای تقویت ایمان مسیحیان نفرستد، مسیحیت کم کم در این سرزمین های غیر مسیحی رو به زوال خواهد رفت.

حال که سخن از قزوین می رود باید بگویم که «التاریوس» که فکر می کرد شهر قزوین در ماد و در فاصله یک روز راه تا دربندهای قزوین واقع شده است اشتباه کرده است. قزوین در ناحیه پارت بود که پایتخت آن «هکاتون پیلوس» نامیده می شد به معنی شهر صد دروازه و این شهر بنا بر روایت «پلین» در یکصد و سی و سه هزار پائی و بنا بر قول استرابو در یکهزار و دویست و شصت استادی دربندهای قزوین واقع بوده است. این دو روش اندازه گیری باهم اختلاف اندکی دارند و مساوی هستند با چهل فرسنگ.

اطراف شهر را درخت پسته کاشته اند و این درختان بسیار تنومند گشته اند تعداد زیادی تاک نیز هست که بدون داشتن تکیه گاهی گسترده شده اند و انگوری می دهند که دارای شیرینی مطبوعی است. این تاک ها را در هنگام زمستان با خاک می پوشانند تا آنها را از سرما و برف محفوظ نگاه دارند.

ما دو روز در قزوین استراحت کردیم. چون این شهر محل میعاد کاروان های اردبیل، تبریز و ایروان برای رفتن به اصفهان است و گزارش ها و شرح سفرهای مسافران، این جاده را شناسانده اند، من در شرحی که خواهم داد به تندی از آن خواهم گذشت.

در روز نوزدهم خیلی دیر حرکت کردیم و در «مونکم» که روستای بزرگی است و بام های منزل هایش نوک تیز است، خوابیدیم. بام خانه ها به این سبب نوک تیز است که این نوع بام، آنها را از سرمائی که طولانی و سخت است و



## نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش هفدهم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

اما شهر بنظرم بزرگ و تجاری و پرجمعیت آمد. خانه های آن از خشت خام ساخته شده است. کوچه ها مانند کوچه های دیگر ایران سنگ فرش نیستند ولی کوچه هایی که در آنها بازرگانان مسکن دارند برای راحتی مردم با طاق پوشانده شده اند.

در قزوین حدود سی خانوار ارمنی هست که نمازخانه کوچکی دارند که بر بالای بام یک کاروانسرا واقع شده است و چهار کشیش در آنجا خدمت می کنند که کار زیادی ندارند. اگر معاش آنها تامین می شد راضی بودند ولی به من گفتند که معاش آنها به وسیله انعام کاروان هایی که می آیند و می روند و صدقه زنان مسلمان برای خواندن دعا برای آنان و بچه هایشان تامین می شود. هنگامی که من در قزوین بودم شش نفر کفاش مسیحی به سبب آنکه منع شد که مردم از صنعتگران مسیحی جنس نخرند و به آنها کار ندهند ترک مذهب خود کردند. به این ترتیب

در روز شانزدهم نزدیک سحر به قزوین رسیدیم. این شهر، شهر عمده ایالت عراق است. این شهر پیش از شاه عباس پایتخت پادشاهان ایران بود. شاه عباس اصفهان را برای پایتخت بودن ترجیح داد. من به دیدن کاخ آنها رفتم. از یک خیابان بزرگ که در دو سوی آن درختان بلوط سربرافراشته اند به این کاخ وارد می گردند. این خیابان به ساختمان هایی که از آجر ساخته شده اند و نیاز به تعمیر دارند، منتهی می گردد. در آنجا چند نقاشی زمخت که در آنها ذوقی بکار نرفته است دیده می شود. حرم یا ساختمان مربوط به زنان از جاهای دیگر بهتر نگاهداری شده است. این ساختمان یک نوع دالان پرپیچ و خم است که با خم های مختلف به چندین اطاق کوچک منتهی می شود. حرم سرا را دیواری بلند فرا گرفته است. باغچه ها مراقبت نمی شوند. بقایائی از یک باغچه دیدم که جز گل میخک و زنبق در آن چیزی دیگری نبود.



## دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

+ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم + درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا + ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا  
+ درمان بیماری های پا در کودکان + صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Foot related diseases +Bunion, Callus, Corn +Hammer Toe, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

**Dr. Faranak Pourghasemi, DPM**

*My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.*

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

**National Foot & Ankle Center**

**(408)884-5851**

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

## Mindful Yoga

یوگا برای تمام سنین با مریم سالاری

- Therapeutic Yoga (یوگای درمانی)
- Vinyasa Yoga
- Chair Yoga



با یوگا:

- شناخت و ارتباط بهتر با بدن
- قبول وضعیت جسمی و روحی
- بالا بردن نیروی عقلانی
- شناخت انرژی های درونی
- تعادل بین چاکراه ها
- هماهنگی بدن، فکر و روح
- سلامتی و شادابی برای تمام عمر

جلسه اول را رایگان تجربه نمایید.

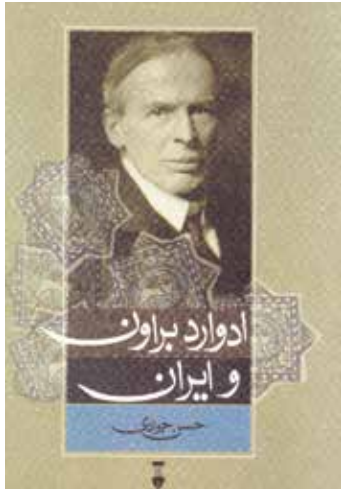
تخفیف ویژه

برای عزیزانی که M.S دارند.

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید.

maryamsalariyoga@gmail.com - ۸۸۸۲ - ۸۰۲ - (۴۰۸)





ایرانی حاصل بدگمانی اوست به اروپاییان و سیاست های استعماری ایشان. او ساده دلانه می پندارد اروپاییان با اشاعه افکار صوفیانه می خواهند ایرانیان را در خواب غفلت نگه دارند. می گوید:

...ستایش هایی که شرق شناسان از این شاعران کرده اند یا می کنند یا از روی نافرمانی بوده یا عنوان بدخواهی و دشمنی داشته است. (۳)

...شرق شناسان اروپا بدخواه شرق اند. اینان دوست می دارند که همه شرقیان همچون حافظ باشند که به یک کنج خرابات بس کرده با باده و ساده روز گذرانند و جهان و دارایی آن را به آزمندان اروپا و آمریکا بازگذارند... این شرق شناسان هر چه را که مایه درماندگی یک مردم تواند بود از دیوانه ای حافظ و خیام و سعدی و مولوی و از صوفیگری و خراباتیگری... می ستایند و به رواجش می کوشند، زیرا همین ها برای اروپا بیش از میلیون ها سپاه کار می کنند. همان دیوان حافظ به تنهایی بیش از یک میلیون سپاه به کار آنها می خورد. (۴)

ناگفته نماند که سابقه اینگونه تلقی و تصور از تصوف و عرفان و شاعران عارف ایرانی به میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی باز میگردد. کنت دو

گوبینو که در آن عصر در ایران میزیسته به این موضوع توجه کرده است: ایرانیان باهوش مسلک تصوف رانسبت به اوضاع واحوال کنونی خود ناسزا می پندارند و آن را فاسد و مخرب اخلاق می دانند. و با این که در ازمنه پیشین مزایایی برای آن قائل بودند اکنون معتقدند که جز سستی و کاهلی ثمری به بار نیاورده است. (۵)

و اما حقیقت این است که کسروی با همه دانایی و دانشمندی در حوزه پژوهش های تاریخی و زبان های ایرانی از ذوق و درک هنر شعر و شاعری بی بهره بوده است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

## ایرانشناسی ایران دوست ادوارد براون و ایران

بخش دوازدهم

دکتر ایرج پارسى نژاد



نگاهی به کتاب:

دکتر حسن جوادی، ادوارد براون و ایران، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۹۶

### کسروی و براون

دیباچه بخش یکم از براون نامی برده به او سپاسگزارم.

ظاهراً تا اینجا کسروی می پذیرد که براون روشنفکر آزادخواهی انگلیس است که با سیاست های امپریالیستی انگلیس نه تنها در ایران که در همه جای جهان سرسازش ندارد. همچنان که گذشته از مخالفت با سیاست انگلیس در ایران و ایرلند سیاست تجاوز کارانه روس ها را در ایران و سرزمین های دیگر محکوم می کند. اما گویا روی برتافتن کسروی از براون از زمانی است که او کتاب «تاریخ ادبیات ایران» او را می بیند و از این که براون «به کار بیپوده ای پرداخته و درباره شاعران مفتخور و بیپوده گو پژوهش کرده» به او بدگمان می شود. درباره علت این بدگمانی خود به براون می نویسد:

به ویژه دانستم او را با فروغی و همدستان او همبستگی نزدیک بوده و میرزا محمدخان قزوینی را به یاری براون از تهران فرستاده اند. از آن بدتر دیدم پرفسور براون به همدستی شاگردش کتاب تذکره الاولیا شیخ عطار را به چاپ رسانیده، که دیگر جایی برای خوشگمانی نماند و داستان برای من روشن شد. (۲)

همه این حرف های کسروی حاصل توهمات و کژیی اوست. براون هیچگونه «همبستگی» با فروغی نداشته است. قزوینی را هم کسی به اروپا نفرستاده؛ او به پیشنهاد برادرش برای دیدار از کتابخانه موزه بریتانیا به لندن رفته و ماندگار شده. تذکره الاولیا را هم نیکلسون و قزوینی تصحیح انتقادی کرده اند در سلسله انتشارات اوقاف گیب به اهتمام ادوارد براون به چاپ رسیده است. ناگفته نماند آثاری که گیب و درپی او براون در این سلسله کتاب ها منتشر کرده اند متون و اسنادی به جامانده از فرهنگ گذشته ایران بوده که ایرانیان خود استطاعت مادی و معنوی نشر آن را نداشته اند. کسروی نیز به عنوان یک دانشمند ایران دوست باید سپاسگزار براون و کوشش های او در اینکار باشد. اما مشکل کسروی در اهتمام محققان اروپایی در انتشار آثار شاعران عارف

حسن جوادی در «ادوارد براون و ایران» گزارش انتقادی جامع و باریک بینانه ای از عقاید و نظریات احمد کسروی درباره شرق شناسان در مورد ایران و ادبیات ایران به دست داده است. او به درستی می گوید که کسروی به شرق شناسان با نوعی سوءظن می نگرد در نیات ایشان گرفتار «تئوری توطئه» است. من خود درجایی از این مشکل کسروی سخن گفته ام و یادآور شده ام که: «در بررسی آرا و اندیشه های احمد کسروی بی تردید نقد ادبی را ضعیف ترین بخش کارنامه علمی او باید دانست، تا آنجا که نظریات انتقادی آن مورخ و زبان شناس دانشمند درباره ادبیات و شعر و پژوهش های ادبی وسیله ای برای تخطئه حیثیت علمی او شده است.» (۱)

نخستین برخورد کسروی با براون در مطالعه ترجمه انگلیسی ادوارد براون است از تاریخ ابن اسفندیار. کسروی ترجمه براون را با دقت بسیار مطالعه می کند و صدو چهل و دو غلط بر آن می گیرد. به نوشته کسروی «همه آن خرده گیری ها را در دفتری جمع آوردم و نسخه ای هم توسط آقای میرزا محمدخان قزوینی برای خود پرفسور براون فرستادم»، اما قزوینی دفتر مقاله انتقادی کسروی را به براون نداد. شاید لحن انتقادی کسروی را تند پنداشته بود. اما ناگفته نماند که کسروی از کتاب «انقلاب ایران» براون در تاریخ مشروطه خوشنود است:

کسی در لندن نشسته و به پیشامدهای کشور ما آن اندازه دل بستگی نشان داده و بدانسان رنج برده و تاریخ آن را نوشته. همچنان که کتابچه او درباره اولتیماتوم روس و کشاکش ایرانیان با آن دولت مرا بسیار سهایند. به ویژه این که دیدم از نکوهش دولت انگلیس نیز باز نمی ایستد و پاسخ دهی آن دولت را در آن پیشامدها به رخ انگلیسیان می کشد. کتابچه او به نام «فرمانروایی هراس در تبریز» مرا بسیار تکان داد. همچنین کتاب های او درباره جنبش بایگوری و پیشامدهای آن جنبش به من خوش افتاد. این بود «تاریخ هجده ساله» را که می نوشتم در

## FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

### محمد هرندی

مشاور آگاه و دلسوز جامعه ایرانی  
در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



**Realtor & Mortgage Specialist  
for San Jose & Bay Area**

**از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره  
و وام های بدون کارمزد استفاده نمایید**

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر ایاریا

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

**(408) 605-1138**

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 NMLS#332989



**4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130**

تبعید شدم که دستور تیمسار مبصر رئیس شهرداری برای نجات من از چنگ دادرسی ارتش بود چرا که آن کارمند بانک عمران رفته بود بیمارستان و طول درمان گرفته بود و تیمسار مولوی که آن زمان سرهنگ و معاون گارد شهرداری بود به من گفت: «بهتر است که هر چه زودتر راه بیفتی و به بندرعباس بروی» و بنده هم سال ۱۳۴۹ به بندرعباس تبعید شدم البته به دستور تیمسار مبصر.

بندرعباس آن زمان یعنی سال ۴۹ و ۵۰ آنقدرها هم که می‌گفتند شهر تبعیدی هاست اوضاع بدی نداشت ولی خب هم گرم بود و هم کثیف و هم بی نظم. این بی نظمی از دو طریق شدت پیدا می‌کرد. یکی وجود لات و لوت های تبعیدی و دیگری درجه داران نیروی دریایی که دسته جمعی به این کافه کاباره ها می‌رفتند و شهر را به هم می‌ریختند و شهرداری هم که با چند پاسبان ضعیف کاری از دستش نمی‌آمد و این خود داستان دیگری است.

و اما جریان اعتیاد بنده. شهر میناب در صدکیلومتری بندرعباس قرار دارد. هوایش گرم است اما آن شرجی بندرعباس را که عرق از سرپای آدمی شرشر می‌کند ندارد.

دانشکده بسیار قوی و مغرور. افسران زبردست این دو افسر، از جمله خود من از داشتن چنین فرماندهی احساس غرور می‌کردیم. هر دوی آنها با من دوست بودند و تیمور رئیس من بود و من از او اراده و ارادت را آموخته بودم. تا روزی که شنیدم این دو افسر با خانم زیبایی معروف به مهین ترکه ارتباط دارند. من مهین ترکه را ندیده بودم و چون می‌دانستم مهین با دسترس داشتن دختران زیبا به نحوی می‌خواهد این دو افسر را معتاد کند و از طرفی وحشت از اعتیاد داشتم هرچه این دو دوست اصرار کردند به بهانه های گوناگون به همراهشان نرفتم و همه اش چهره مادرم در ذهنم مجسم می‌شد که با پدر در بگو و مگو بود. بهر روی به همراهشان نرفتم تا زن گرفتم و ازدواج مرا از انحراف نداشتن نجات داد. و اما قضیه به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند.

تیمور و حسن معتاد شدند آنهم به هروئین و کم کم کار به جایی رسید که هر دو را از گارد شهرداری به قسمت های دیگر شهرداری منتقل کردند.

من نیز به علت درگیری با یک کارمند بانک عمران در مسابقه فوتبال آسیائی که در امجدیه برگزار می‌شد به بندرعباس



## یک سینه سخن

مسعود سپند

### جناب سروان

### تبریک عرض می‌کنم، شما معتادین!

به هروئین و مرفین چند سالی به این راه می‌افتادند و از پای در می‌آمدند. گاهی هم همنشین های بد و دوست های نادان انسان را به این بلای خانمان سوز دچار می‌کردند و آن داستان همنشین بد و ذغال خوب را هم همه شنیده‌اید.

من از وقتی که بیادم می‌آید پدرم معتاد بود و البته به تریاک و بر اثر همین اعتیاد بیشتر حقوق اش را صرف مصرف این ماده می‌شد و من که از همان دوران کودکی شاهد دعوای مادر با او بودم نه تنها از این ماده نفرت داشتم بلکه ترس عجیبی هم از معتاد شدن داشتم چرا که زندگی سخت یک خانواده معتاد را تجربه کرده بودم. لذا برای معتاد نشدن با کسانی که می‌خواستند مرا معتاد کنند به جان می‌جنگیدم. وقتی هم که ازدواج کردم خود از شبگردی ها و میهمانی های آنچنانی دست کشیدم و پای در مجلس معتادان ننهادم.

سروان تیمور و سروان حسن که نوشتن نام خانوادگی آنها در این مقاله دردی را دوا نمی‌کند، دو تن از افسران گارد شهرداری بودند که شخصیت و اراده آن دو تن بین دیگر افسران زبان زد شده بود. تیمور بچه تهران و حسن بچه اردبیل بود. هر دو مجرد بودند و هم دوره و هم

به سبب اینکه در شعبه ۸ اداره آگاهی تهران از سال ۵۲ تا ۵۷ کار می‌کردم و آن شعبه کارش رسیدگی به سرقت از اماکن عمومی مانند رستوران ها، چلوکبابی ها، ادارات دولتی، شرکت ها، کاباره ها، فاحشه خانه ها و خلاصه هر جایی که جزو اماکن عمومی به حساب می‌رفت بود، من نیز خواه ناخواه با پایین ترین تا بالاترین افراد جامعه سر و کار داشتم. در نتیجه با همه آنها از مدیرکل وزارت خانه ها تا پست ترین آنها که باج خورهای پایین شهر بودند آشنا می‌شدم و از جمله با پری بلنده و اشرف چارچشم که از خانم رئیس های شهر نو بودند نیز سرو کار پیدا کردم که گاهی این فاحشه ها مأموریت پیدا می‌کردند که افراد پولدار را پر قدرت را معتاد کنند تا هم پولشان را بگیرند و هم قدرتشان را. گاهی هم خود زنان معتاد موجب اعتیاد دیگران می‌شدند. گاهی هم اتفاق می‌افتاد که جاهلی، لاتی یا گردن کلفتی به این راه آلوده شود و یکی دو سال بعد به فلاکت آن چنانی بیفتد که دست به گدائی و دزدی بزند و در گوشه کوچه ای یا در کف خیابانی بیفتد و بمیرد و رهگذران پول خردی به نام کفاره روی جسدش پرت کنند و ای بسا جوان های پر دل و پر شور و قوی به جهت اعتیاد

## رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می‌کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



www.alisconstruction.com

**(408)-898-6474**

- ◆ New Custom Home
- ◆ Bathroom
- ◆ Room Additions
- ◆ Kitchen Remodel

نقشه کشی ساختمان، اخذ جواز کار، ساختن ساختمان جدید، اضافه کردن اتاق، نوسازی آشپزخانه و حمام



Let us Build your Couston Dream Home

**1011 S. De Anza Blvd. , Cupertino, CA**

## تغییر تاریخ مصرف داروها در ناصر خسرو

ندارد تاریخ مصرف یک دارو را تغییر دهد و چنین حرف‌هایی هم که از سوی فروشندگان دارو مطرح می‌شود، خلاف واقع است.»

مژدهی اضافه کرده «مردم باید بدانند که آنها هدفی جز فریب مردم و پر کردن جیب قاچاقچیان دارو، دنبال نمی‌کنند.»

آن‌طور که این عضو هیئت مدیره انجمن داروسازان ایران گفته «در این زمینه مردم باید بدانند که سلامت بیماران خود را در معرض خطری بیش از بیماری اولیه قرار داده‌اند.»

**دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

پس لرزه بالای چهار ریشتر و ۲ زلزله ۰.۲ ریشتری اجازه نداد برای لحظاتی هم که شده، خواب به چشم کسی برود.

این روزها و بویژه در فصل سرما و بارندگی، جبران خسارت و ویرانی‌های زلزله ضروری و فوری است و نباید اجازه داد برف و باران زخم جدیدی بر تن رنجور زلزله زدگان بزند.

در عین حال اما غفلت از آرام سازی روح و روان کرمانشاهی‌ها اشتباهی بزرگ است، هم خسارت دیده‌های زلزله و هم بخش بزرگ مردم استان که آسیب مادی ندیده‌اند، بشدت به آرامش و فراغت روح محتاجند. مسئولان از تأمین این نیاز بزرگ غافل نشوند.

یک عضو هیئت مدیره انجمن داروسازان ایران نسبت به خرید دارو از بازار ناصرخسرو به مردم هشدار داد.

رهنبر مژدهی گفته که «سوداگران ناصرخسرو بی‌شرمی را به حدی رسانده‌اند که تاریخ مصرف داروها را به صورت کاملاً آشکار تغییر می‌دهند.»

مژدهی افزوده این افراد «در مواجهه با اعتراض بیماران، توجیه می‌کنند که تاریخ مصرف داروها تا یک سال قابل تمدید است.» وی ادامه داده «هیچ شخصی حق

روزی که دیگر پر از خاطره‌های تلخ و ناگوار شده است.

از مصیبت بزرگ ۲۱ آبان ۹۶ گرفته تا زلزله ۰.۳ ریشتری ۱۲ فروردین، ۰.۹ ریشتری ۳۱ تیر و ۰.۹ ریشتری چهارم شهریور ۹۷.

آخرین زمین لرزه هم ۶.۴ ریشتری یکشنبه چهارم آذر ۹۷ بود که ۲۰ ثانیه کل استان کرمانشاه و حتی همسایگانش را تکان داد، آرامش شبانه مردم این استان ۲ میلیونی را به هم ریخت و آنان را سراسیمه و وحشت زده در هوای سرد و بارانی به بیرون از خانه‌ها کشاند. بسیاری از ساکنان مناطق زلزله زده بازهم چادرها را برپا کردند هر چند ۹

## یکشنبه‌های تلخ برای کرمانشاهی‌ها

عبدالله الماسی

کرمانشاه از زمان وقوع زلزله ۷.۳ ریشتری ۲۱ آبان ۹۶ تاکنون حدود ۶ هزار بار لرزیده، یعنی روزی ۱۵ بار، پنج زلزله پر قدرت آن اما ارمغان یکشنبه‌ها بوده، روزی که برای کرمانشاهی‌ها پر از خاطره تلخ شده است.

می‌کرد، پس لرزه‌های بی‌امان هم هرگز اجازه نداد که این احساس نفرت‌انگیز از فکر و ذهن کرمانشاهی‌ها جدا شود.

نگرانی خانواده‌ها بیشتر برای کودکانی است که هر چند روز یکبار هراسناک و متحیر می‌جورند به همراه والدین برای نجات جانشان از خانه فرار کنند بی‌آنکه توانی برای درک این ماجرا داشته باشند.

هر روز ۱۵ زمین لرزه و هر سه روز یک زلزله بالای چهار ریشتر روح و روان بسیاری بویژه در غرب استان کرمانشاه را پریشان کرده و آرامش را از خانه‌ها فراری داده است.

پنج زلزله پر قدرتی که از مردم کشته و زخمی گرفته و خانه و کاشانه خیلی‌ها را از هم پاشیده، ارمغان روز یکشنبه بوده،

هنوز یادآوری ۲۱ آبان پارسال موجی از تشویش و بی‌قراری را روی سر مردم کرمانشاه فرو می‌ریزد، یکشنبه شبی که



۶۲۰ هموطن را به کام مرگ کشید و بیش از ۱۲ هزار نفر را مصدوم و معلول کرد. بی‌خانمانی صد هزار خانوار شاید قسمت ملایم‌تر این مصیبت بود.

خشم آن روز زمین‌انقدر وحشتناک بود که تا مدت‌ها کوچکترین صدای ناگهانی همه وجود مردم را پراز اضطراب و استرس



## دفتر خدمات بین‌المللی

Office of International Services



### دفتر خدمات بین‌المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می‌باشد

- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ♦ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ♦ گرفتن Employer Identification Number
- ♦ ثبت Fictitious Business Name
- ♦ تشکیل شرکت‌ها (Incorporation, LLC, DBA)
- ♦ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ♦ طلاق در آمریکا
- ♦ تعویض نام

- ♦ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ♦ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ♦ تهیه و تنظیم وصیت‌نامه
- ♦ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ♦ تهیه و تنظیم دعوت‌نامه
- ♦ سوشیال سکیوریتی
- ♦ مدیکر و مدیکال
- ♦ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی

دفتر خدمات بین‌المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می‌کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ♦ Toll Free: (888) 350-9060 ♦ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

باشد بازگردانید. در سراسر دوران بعدی باستان و در تمامی قرون وسطا نظریه وی تردید ناپذیر جلوه می کرد. کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳) این افتخار نصیبش شده، شاید به سختی شایستگی آن را داشته باشد، که اصطلاح نظام کوپرنیکی به نام اوست. وی پس از درس خواندن در دانشگاه «کراکو» در دوران جوانی به ایتالیا رفت و در حدود سال ۱۵۰۰ میلادی در شهر رم به استادی ریاضیات دست یافت. اما سه سال بعد به لهستان بازگشت و به منظور انجام اصلاحاتی در پول رایج و مبارزه با جنگجویانی از نژاد آلمانی های شمال استخدام شد. در مدت ۲۳ سال از ۱۵۰۷ تا ۱۵۳۰ وقت آزادش را صرف نوشتن بزرگترین اثرش درباره گردش اجرام آسمانی می کرد. این کتاب در سال ۱۵۴۳ فقط اندکی پیش از مرگش منتشر شد. نظریه کوپرنیک، گرچه به عنوان کوششی ثمربخش و سرشار از تخیل که امکان پیشرفت های بعدی را فراهم آورد اهمیت بسیار داشت، اما هنوز بسیار ناقص بود. همان طور که اکنون می دانیم سیارات به دور خورشید در مدارهایی بیضی شکل می گردند نه دایره ای، جایگاه خورشید نیز در مرکز نیست بلکه در یکی از کانون هاست.

دلیل اشتباهاتی که در مشاهدات خود داشت نتیجه محاسباتش با فاصله واقعی تفاوت بسیار دارد. این ستاره شناس، به مانند گالیله که قرن ها بعد محکوم شد، در دوران خود به بی ایمانی متهم شد و برخی از روایان محکومش کردند. اما وی در دورانی می زیست که مردان پرتعصب دین نفوذ اندکی در حکومت داشتند و در جریان این محکومیت ها آسیبی به او نرسید. یونانیان در هندسه شایستگی فراوان داشتند و در نتیجه توانستند در پاره ای از موارد به پیروزی های علمی دست یابند. دلیل گرفتن خورشید و ماه (کسوف و خسوف) را می دانستند و از شکل سایه زمین بر روی ماه چنین برداشت کردند که زمین کروی شکل است. اراتوس تنس (Eratosthenes) که اندکی پس از آریستارخوس زندگی می کرد به چگونگی برآورد اندازه زمین پی برد. اما یونانیان حتی درباره مقدمات علم دینامیک (نیروشناسی) چیزی نمی دانستند. بنابراین هواداران نظریه فیثاغورثی از آوردن دلایلی محکم درباره حرکت زمین برای به کرسی نشاندن نظریه خود ناتوان بودند. بطلمیوس در حدود سال ۱۳۰ میلادی نظر آریستارخوس را نپذیرفت و دوباره زمین را به جایگاه ممتازش که کانون جهان هستی



## نبرد دین با علم

نویسنده: برتراند راسل مترجم: دکتر احمد ایرانی  
بخش چهارم

### انقلاب کوپرنیکی

نظریه ای که آنرا کوپرنیکی می نامیم، گرچه در قرن شانزدهم با قدرت تمام به عنوان نظریه ای نوپا به میدان گذاشت، در واقع در گذشته های دور به وسیله یونانیان که در علم ستاره شناسی شایستگی بسیار داشتند کشف شده بود. گروه فیثاغورثیان از این نظریه هواداری می کردند و آن را، بدون مدرک تاریخی، به فیثاغورث (Pythagoras) [فیلسوف و ریاضیدان یونانی در قرن ششم پیش از میلاد] بنیانگذار مکتب خود نسبت می دادند. نخستین ستاره شناسی که قطعاً مشخص شده به حرکت زمین معتقد بوده آریستارخوس (Aristarchus) یونانی است که در قرن سوم پیش از میلاد می زیسته است. این دانشمند از بسیاری جهات فرد کم نظیری بوده است. وی مبتکر روشی است که از نظر اصول فرضیه پردازی معتبر شناخته شده و وی به کمک آن توانست به فاصله نسبی بین خورشید و ماه پی ببرد، گرچه به

نخستین نبرد پرتینین بین الاهیات و علم، و به تعبیرهایی پرمعناترین نبرد، برخورد نظریه های مربوط به بحث های ستاره شناسی در این مورد بود که خورشید کانون آن چیزی است که اکنون دستگاه خورشیدی می نامیم یا زمین. نظریه رایج زمان، اندیشه های بطلمیوس (Ptolemy) [ریاضیدان و ستاره شناس یونانی تبار در قرن دوم میلادی] بود که بر پایه آن زمین ساکن بود و در مرکز عالم هستی قرار داشت. در چنین وضعی خورشید، ماه، سیارات و مجموعه ای از ستارگان ثابت، هر یک در مدار خود به گرد زمین می گردید. بنابر نظریه تازه یا اندیشه های کوپرنیک (Copernicus) [ستاره شناس لهستانی در قرن های پانزدهم و شانزدهم] زمین نه تنها ساکن نیست بلکه دارای دوگونه حرکت است: هر شبانه روز یک بار به گرد محورش می چرخد و هر سال یک بار به دور خورشید گردش می کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

## معرفی کتاب

### معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تارا جگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

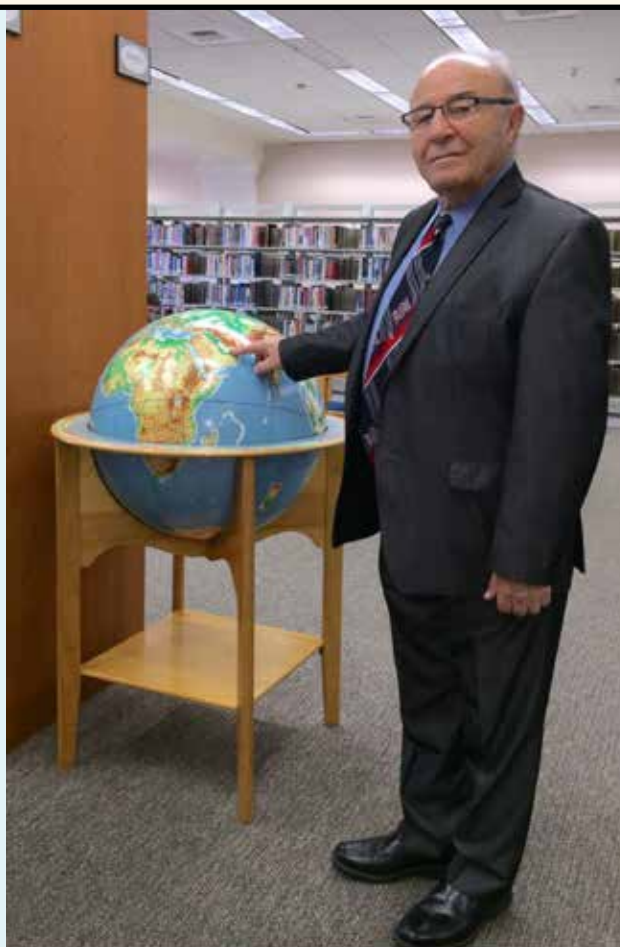
در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



# DIVA OF LA JOLLA

*We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins*

**تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!  
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!**

**WE BUY  
GOLD**

*We offer Custom Designs,  
Jewelry & Watch batteries & repair*

*One of the largest  
selection of Rolex Watches*



*Certified Pre-Owned Rolex Watches*

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection  
(While You Wait)*

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین  
مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات عیار با  
قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

**(408) 241-3755**

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara  
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**



## حکایت

بچه ای نزد شیوانا رفت (در تاریخ مشرق زمین شیوانا کشاورزی بود که او را استاد عشق و معرفت و دانایی می دانستند) و گفت: «مادرم قصد دارد برای راضی ساختن خدای معبد و به خاطر محبتی که به کاهن معبد دارد، خواهر کوچکم را قربانی کند. لطفا خواهر بی گناهم را نجات دهید.»

شیوانا سراسیمه به سراغ زن رفت و با حیرت دید که زن دست و پای دختر خردسالش را بسته و در مقابل در معبد قصد دارد با چاقو سر دختر را ببرد. جمعیت زیادی زن بخت برگشته را دوره کرده بودند و کاهن معبد نیز با غرور و خونسردی روی سنگ بزرگی کنار در معبد نشست و شاهد ماجرا بود. شیوانا به سراغ زن رفت و دید که زن به شدت دخترش را دوست دارد و چندین بار او را در آغوش می گیرد و می بوسد. اما در عین حال می خواهد کودکش را بکشد. تا بت اعظم معبد او را ببخشد و برکت و فراوانی را به زندگی او ارزانی دارد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

را که به ستیزه و کینه سال ها پنهان داشته بودند به اجبار عیان ساختند و به ایرانیان آموختند. در شاهنامه فردوسی از فرّ و فرّه سخن بسیار رفته است و با معانی مختلف در مورد آن گفتگو شده است. از فرّه پهلوانی، فرّه زمانی، فرّه ایزدی فرّه کیانی که از طریق نژاد موروثی است و بسیاری از این قبیل که در فرصت های بعد از آن سخن خواهیم گفت.

**منابع پژوهش:** شاهنامه فردوسی - فرهنگ ایران باستان استاد پور داوود بررسی فر در شاهنامه فردوسی بهروز ثروتیان - ایرانویچ دکتر بهرام فره وش

نقل است: که چون تهمورث از کار دیوان آگاهی یافت که برای گرفتن تاج سلطنت (کیانی) از او لشکر فراهم آورده اند، او نیز به جنگ با ایشان کمر می بندد و در اینجا «فر» به کمک او می آید و با یاری او دیوان را تسخیر کرد و دیوان از او خواستند که ایشان را نکشد، در عوض آنان هنر نوشتن را به وی بیاموزند. تهمورث پذیرفت و ایشان به اطاعت او درآمدند و به گفته فردوسی:

**نباشتن به خسرو بیاموختند**

**دلش را به دانش برافروختند**

آن گونه که در شاهنامه آمده است دیوها به تهمورث سی گونه خط آموختند و آنچه



## «فر» یا «فرّه» در باور ایرانی (بخش سوم)

در شاهنامه فردوسی، کیخسرو نمی میرد، او به صورتی جادویی در برف ناپدید می شود و در آخرین زمان ها قبل از ناپدید شدن می گوید:

**هر آن کس که دارید فر و نژاد**

**به داد خداوند باشید شاد**

فر یاری دهنده و مددکار است. ربودن تاج شاهی از میان دو شیر توسط بهرام با کمک فر یاری رسان بود. بهرام بی باک و متهور و شجاع بود و بزرگان حکومت را نظر این بود که این فر ایزدی و مدد اوست. گرچه بزرگان دولت را در ابتدا نظر موافق با پسر یزدگرد بزه کار نبود ولی بعد از آگاهی از کاردانی های بهرام و ربودن تاج شاهی از میان دو شیر، توسط بهرام و با یاری فر ایزدی، وی بر تخت پادشاهی نشست.

رستم پهلوان دارای فر پهلوانی است. از زال و رودابه فرزندی متولد می شود رستم نام که این پهلوان فرّه ایزدی و فر پهلوانی دارد و با کمک فر بر پیروزی های فراوان دست می یابد گرچه او خود پیروزی هایش را مدیون فرّه شهریارانی می داند که به فرمان ایشان و در راه سربلندی سرزمین ایران می جنگد ولی او خود نیز از بهره فر و یاری رسانی های او بی بهره نیست.

**بود زندگانش بسیار مرم**

**همش زور باشد همش نام و فر**

فر با بدی ها از انسان ها روی می گرداند بخصوص حاکمان چون ستم کنند فرّه ایزدی از آنها روی می تابد. جمشید چون فر ایزدی دارد دیو و پری و انسان و حیوان همه فرمانبرداری از او را سر می نهند و چون ستم آغاز می کند و خودبین می شود فر ایزدی از او روی می گرداند و رستم بعدها طوس را می گوید که برتر از فر فریدون فری نبود که گیتی با او وفا نکرد و به مناسبت هایی آن را از او گرفت.

**که گیتی سپنج است و جاوید نیست**

**فری برتر از فر جمشید نیست**

**تو بی رنج زا رنج منمای هیچ**

**همه مردی و داد و دادن بسیج**

در کتاب «فرهنگ ایران باستان استاد پور داوود» از پیدایش خط و توسط تهمورث

در این گفتار چگونگی پیدایش «فر» و عملکرد او را در شئون مختلف زندگی جستجو می کنیم تا دریابیم که با داشتن فر چه امتیازاتی را به دست می آوریم و با از دست دادن آن چه چیزهایی را از دست می دهیم:

فرّ یاری دهنده ایست که داده ایزد است. با داشتن نیروهای خوب و ایزدی در وجودی می تابد و با انجام بدی ها از انسان روی بر می تابد. فر کیانی را ایزد به حکمرانان و پادشاهان می بخشد و چون آنها از نیکی روی گردانند، فرّ نیز از آنان روی می گرداند و همراه با آن پلیدی و زشتی و تباهی سرزمین ایشان را فرا می گیرد. فرّ ایزدی جاودان را نابود می کند و یاری گر نیکوکاران است. گویو وقتی به جستجوی کیخسرو می رود و پس از هفت سال او را می یابد بر این باور است که راهنمای او در این کار فرّه ایزدی است و در مورد کیخسرو می گوید:

**ز بالای او فرّه ایزدی**

**پدید آمد و رایت بخردی**

می گوید چون پس از هفت سال او را یافتم جوانی در برابرم ظاهر شد که از سرپایش فرّه ایزدی بر می تابید و چون بیشتر جستجو کردم نشان خال سیاهی را که از کینقباد به بعد در بازوان آنها بود، در بازوی کیخسرو یافتم که این خال موروثی نژاد ایشان بود.

چون گویو کیخسرو را می یابد و برای رسیدن به پایتخت می بایستی از جیحون گذر کنند و این کاری صعب و دشوار بود، کیخسرو را می گوید: چون فریدون برای دستگیری ضحاک می رفت از رود اروند (دجله امروزی) گذشت و در آنجا فر یزدان به یاری او شتافت و او به سلامت از آن رود خروشان گذشت، تو نیز با فرّ یزدان از جیحون بگذر و با سلامت به جانب تخت بزرگی قدم بگذار.

کیخسرو می گوید ایزد آن کس را نیک بختی بخشد که دین و فر و نژاد دارد.

**که یزدان کسی را کند نیک بخت**

**سزاوار شاهی و زیبایی تخت**

**که دین دارد و شرم و فرّ و نژاد**

**بود راد و پیروز و از داد شاد**



**REALPLAC** Real Estate Services

- Residential sales
- Commercial sales
- Business Opportunity sales
- Farmland sales
- Commercial Management & Consultation
- Investment Syndications/Partnerships

## RealPlac.com

Ardalan Alizadeh  
Broker/principle  
Tel: +1 510 205 8177 | +1 510 995 8117 | Fax: +1 510 995 8137  
1151 Harbor Bay Ste208F, Alameda, CA 94502  
BRE #: 01704065  
RealPlacid@gmail.com





## با حمایت مالی از مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا جراغ فعالیت‌های ما را فروزان نگاه دارید



روز یکم دسامبر ۲۰۱۸ برنامه جشن میلاد رسول گرامی اسلام (ص) و برنامه حمایت مالی از مرکز ICCNC با حضور اعضاء و نیز حامیان و علاقه‌مندان برگزار شد. در این برنامه ضمن ارائه گزارش هیات مدیره برنامه‌ها و هدف‌های آتی نیز اعلام شد که عبارت بود از:

- نوسازی و تجهیز تالارهای سخنرانی به سیستم‌های نور و صوت و مبله‌بان تازه و مدرن برای خدمت‌دهی بهتر به مخاطبان و نیز جذب مشتریان تازه برای اجاره.
- ایجاد کلینیک بهداشت و سلامت: امکان منجی و مطالعه برای ایجاد یک کلینیک با درمانگاه در مرکز به همراه مرکز سلامت روان برای خدمت به اعضاء مرکز و نیز خدمت‌رسانی به عموم شهروندان منطقه در قالب خدمات رایگان و یا با هزینه‌های بسیار کم.
- گسترش فعالیت‌ها فرهنگی و مذهبی و هنری: از قبیل شب‌های شعر، نمایش فیلم، نقد و معرفی کتاب، بنیاد پروی و پیک نیک‌های خانوادگی، مراسم دعا، برنامه‌های عرفانی و فعالیت‌هایی برای تقویت ارتباط‌های دوجانبه میان اعضاء و مرکز برای حمایت از اعضاء در روزهای تنگ و سخت.

### گزارش مختصر فعالیت‌های سال ۲۰۱۸ مرکز ICCNC

• فعالیت‌های مذهبی: دعوت از سخنرانان و چهره‌های شناخته‌شده‌ای چون مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر حمید موائی، دکتر حسین اخلاق، دکتر آریا رازقر، مصطفی دانشگر و انجام بیش از ۲۰ سخنرانی در ایام محرم و رمضان و اعیاد ملی و مذهبی برای مخاطبان

- برگزاری منظم نماز جمعه در تمامی ایام سال و پذیرایی از نمازگزاران.
- فعالیت‌های خدماتی: انجام صعدا مراسم عقد و برگزاری مراسم ختم و تدفین و نیز توزیع غذا بین بی‌خانمان‌های اوکلند در ایام ماه رمضان.



• فعالیت‌های فرهنگی، ادبی و هنری: برگزاری کنسرت موسیقی بزرگ «مهاجران».

- برپایی چهارمین نمایشگاه دوستانه بین‌الدیان با ارائه آثار ۲۰۰ هنرمند (دسامبر ۲۰۱۷ تا فوریه ۲۰۱۸) و برگزاری نمایشگاه «چیدمان مکان فلسفی».
- برگزاری بیش از ۵۰ سخنرانی و درس‌گفتار با حضور اندیشمندان و مولوی‌پژوه تاسی، دکتر عبدالکریم سرورش در ۴ درس‌گفتار مختلف دینی، فرهنگی، فکری و ادبی.
- ضبط کیفی صوتی و تصویری بیش از ۷۰ سخنرانی از چهره‌های شناخته‌شده فکری، دینی و ادبی و توزیع آن در شبکه‌های اجتماعی با صعدا هزار مخاطب.

• فعالیت‌های بین‌الدیان‌میزبانی در برنامه متفاوت و کیفی با نمایشگاه سه ادیان ابراهیمی و نیز شرکت فعال در برنامه‌های ادیان دیگر.

• فعالیت‌های شهری، ملی و بین‌المللی: رایزنی و برگزاری جلسات با مسئولان شهر اوکلند، و به خصوص استمرار جلسات با شهردار شهر خانم لیدی شاف.

- برگزاری برنامه‌های حمایت از مسلمانان در همراهی با سایر نهادهای اسلامی فعال در کالیفرنیا و آمریکا.

• همه این برنامه‌ها زیر نظر و با حمایت و پشتیبانی هیات مدیره مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا انجام گرفته است.

• با مراجعه به سایت مرکز و یا ارسال چک ما را در پیشبرد اهداف فرهنگی، هنری، مذهبی یاری کنید.

• مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا (ICCNC) تحت مجوز (IRS 501(c)(3)) قرار دارد.

این سازمان، یک موسسه غیرانتفاعی است و تمام کمک‌های مالی مسئول کسر مالیات می‌شود.

• علاقه‌مندان از دو طریق PayPal و چک نقدی می‌توانند پرداخت‌های خود را انجام دهند.  
چک‌های خود را به آدرس زیر ارسال کنید.

Tax ID (EIN): 94-3068250

Islamic Cultural Center of Northern California, 1433 Madison Street Oakland, CA 94612

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

با ما در تماس باشید



## خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم Islamis Services Offered by ICCNC



**Marriage:** The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other Locations. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran, (IRI) in Washington D.C.



**Divorce:** The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only. ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.



**Accepting Islam:** ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada" and accepting become muslims. ICCNC issues a certificate for this process.



**Islamic Burial:** ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections in Hayward and Los Gatos, cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

مشکلات موقتی بودند که می توانست در صورت پیروزی سبب خوشحالی میلیون ها ایرانی ها شود. بازی رفت در ژاپن را پرسپولیس ها با چشمانی بسته به پایان بردند. سرخپوش ها یک ده دقیقه آغاز طوفانی داشتند. علی پور می توانست در همان آغاز یک توپ را وارد دروازه ژاپنی ها کند و کار را بسیار آسان تر، اما او توپ با آورده را در چند قدمی دروازه چنان به صورت دروازه بان ژاپنی کوبید که هنوز هم حسرت آن را می خورد و احتمالاً شب ها را نمی خوابد.

پرسپولیس بعد از آن آغاز طوفانی فروکش کرد. جناب برانکو، پرفسوری که دو میلیون دلار را در خارج از خانه برای خودش می خواست چرا که قراردادش ۹۰۰ هزار دلار در سال است و دوست دارد از دادن مالیات هم شانه خالی کند، هیچ استراتژی برنده ای نداشت، فقط غرغر می کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

در کنار رئیس فدراسیون فوتبال آسیا در جایگاه مخصوص حضور داشتند. برنده واقعی این بازی جمهوری اسلامی بود. آقای پروین هم جام قهرمانی را در حالی که اسکورت می شد به میدان آورد. در یک روز شنبه آغاز هفته در ایران و در تهران صد هزار نفر رفته بودند که چه بینند؟

این در حالی بود که میلیون ها ایرانی در کشور خودشان و در سراسر دنیا بیننده تلویزیونی بودند که پیروزی ژاپنی ها در پایان آنها را آزد. در انتهای روز، سخن ها مثل همیشه بود، گریه و ما شرمنده طرفداران مان هستیم.

ژاپنی ها بهتر از پرسپولیس نبودند، فقط منظم تر و سازمان یافته تر بودند و در خانه هم تیم ایرانی را دو بر صفر شکست داده بودند. این حدوداً چهار سال می شد که ایرانی ها در سطح آسیا به هیچ عنوانی دست نیافته بودند. اینها همه



## ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: tousi1515@aol.com

سرداده می شد. رابطه بسیاری از این آدم ها برای بقاء داشتن رابطه حسنه با مطبوعات، تماشاگران، بازیکنان و همه و همه است، حتی اگر اصل قضیه مخدوش شود. این در حالی است که فوتبال خود پول ساز است. شما چه تجارتی را می شناسید که در عرض سه ساعت، اگر قیمت بلیط را بطور متوسط پنجاه دلار فرض کنید پنج میلیون دلار درآمد داشته باشد. از نفت هم گرانتر و نقدتر. هدف این گمانه زنی تاکید بر این است که تحریم های فلج کننده بر فوتبال چندان اثری نمی گذارد. بر این درآمد پولی را که پرسپولیس ها از بدست آوردن مقام دومشان کسب کردند دو میلیون دلار است که تیم ژاپنی سهم بیشتری یعنی چهار میلیون دلار را از آن خود کرد.

ورزشگاه پرشکوه و قدیمی آزادی به درخواست فیفا یا فدراسیون بین المللی فوتبال بازسازی شده بود. رئیس فدراسیون بین المللی فوتبال آقای جانی اینفانتینو

درآمدهای نفتی با آورده در سال های نه چندان دور، و انفجار بهای نفت در سالهایی که گذشت، هر کس سهمی از آن را برد و خورد. در حلقه داد و ستد نفت و با تباری شرکت های بزرگ چند ملیتی، بخش کوچکی از این درآمد به ورزش و فوتبال رسید. طلای سیاه تنها منبعی نبود که زمامداران بر آن چنگ انداخته بودند. سردار در کنار تیم ها سهم خود را می خواستند. آنها که در جنگ شهید نشده بودند، نمی خواستند با فوتبال بمیرند و از هر قراردادی که باشگاه با بازیکنی می بست سهم خود را می گرفتند و چنین شد که وقتی بهای نفت سقوط کرد و باشگاه ها هم از تزریق دولتی بی نصیب ماندند، روزهای بدی را تجربه کردند.

بازیکنان و مردم هرگز این سردارها را نپذیرفتند. حتی سپاه هم با این همه گرفتاری ها به حمایت از آنها بر نتافت. هربار که طشت رسوائی یکی از بام فرو می افتاد، کارزارهای مبارزه با فساد

## تسلیت

جناب آقای دکتر سعید عطار، ما را هم در غم بزرگتان شریک و سهیم بدانید. لاله و احمد طوسی

Open 8:30-5:30  
Sorry, No Checks



# Springtown Exxon

Serving Livermore and surrounding area

(925)443-8866

We'll Beat Anybody's Price



WALK-INS WELCOME  
We Rent U-Hauls

### SMOG INSPECTION

Most Cars 2000 & New  
Hybrids to Vans, Trucks, SUVs & Motor Homes Extra.  
Star Smog Test Extra. **\$19.99**  
\*Plus State Cert. \$8.25  
95 and Older Evap Extra if Required  
WE HONOR ALL LOCAL COMPETITORS COUPONS.  
Offer valid to 12/31/18

### A/C SERVICE

Evacuate + Recharge  
Check Belts  
& Hoses **\$49.95**  
Offer valid to 12/31/18 Plus Freon & Dye

### OIL CHANGE & LUBE

Includes up to 5qts.  
oil (5w30, 10w30 or 10w40)  
plus disposal fee **\$19.99**  
Most cars  
Offer valid to 12/31/18

### BRAKE SERVICE

Starting Per Axle  
Plus Parts  
Includes **\$69.95**  
Machine Rotors  
Offer valid to 12/31/18

### RADIATOR SERVICE

Drain & Refill  
Check Belts,  
Hoses, Accessories **\$34.95**  
Most cars  
Offer valid to 12/31/18 Plus Coolant

### TRANSMISSION

FLUSH **\$99.95**  
99% Fluid Exchaneg  
Includes Flush  
Additives up to 12Qts. **\$49.95**  
Most cars  
Offer valid to 12/31/18 Plus Parts & Disposal Fee

### FREE \$50 GAS

W/TIMING BELT SERVICE  
Most cars  
Offer valid to 12/31/18

### MINOR TUNE UP

Starting at **\$49.99**  
Most cars  
Offer valid to 12/31/18 Plus Parts

### SCHEDULED MAINTENANCE

30/60/90K  
Miles Service **From \$189.95**  
Most cars  
Offer valid to 12/31/18

4700 1st Street, Livermore, CA 94551



گاه کرده ولی زیر چشمی پایین را می پائیدم که چه عکس العملی باز نشان داده خواهد شد! بیت سوم را شروع نکرده بودم که پدر عروس و داماد هر دو جلویم سبز شدند و اشاره کردند تمام کنم! متوجه نشدم! پدر عروس با صدای بلند گفت: پسرم بیا پائین...!

خیلی دلخور شدم ولی برای این که خودم را از تک و تا نینداخته باشم در میکروفن گفتم: «چشم بعدا آهنگ بیا پایین را هم اجرا خواهیم کرد!» و با جستی به پایین پریدم!

پدر داماد آمد جلو و گفت: «خوب بود پسرم، اما داشتی عروسی را منحل می کردی! ما که تو را می شناسیم اما با این اشعاری که خواندی همه فکر کردند شاید حساب و کتابی و مهر و محبتی بین تو و عروس خانم بوده!» پرسیدم: «چه طور مگه؟!» گفت: «هیچی! اول که با سوز و گداز خواندی،

**بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران**

**کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران**

**هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد**

**دانند که سخت باشد قطع امیدواران!**

گفتمت عوض کن، نه گذاشتی و نه برداشتی، با صدای رساتر «حافظ» را

شاهد گرفتی که، دنباله مطلب در صفحه ۵۷

اعضاء ارکستر معرفی کرد و بالاخره ما را با همه کم روئی و جوانی روی صحنه حوض فرستادند. قبلا در برنامه دبیرستان از آهنگ های خوانندگان مشهور اجرا کرده بودم ولی اعضای ارکستر آن شب از قماش دیگری بودند. ناچاراً به ویلون زن روی حوض عرض کردم با اجازه آواز دشتی می خوانم.

پس از کوک کردن و مقدمه نوازی، چشم را بسته و صدا را در پهن دشت ردیف نسبتاً غم انگیز دشتی رها کرده با غزلی از «سعدی» علیه الرحمه را که نزد استاد یاد گرفته بودم به میکروفن کله قندی آن زمان سپرده و به سمع حضار رساندم و به خاطر تحریر و چهچهه های بلبل آسا هم صدای تشویق و کف زدن حضار را می شنیدم و جولانی می دادم! ولی به خط سوم نرسیده سیخونگی به پشتم احساس کرده چشم باز کردم. ارشه نوازنده بود که مرا متوجه پایین می کرد. پدر عروس را دیدم با حرکت چشم و ابرو و دست و سر که (زبان دوم ما اصفهانی هاست) اشاره کردند که شعر و آهنگ دیگری بخوانم!

خیلی جا خوردم ولی اطاعت کردم. این بار غزلی از «حافظ» بزرگ که همه را فوت آب بودم چاشنی دستگاه سه



## خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

### بیا پائین!

برحسب علاقه و استعداد از مکتب اشعار پارسی هم فیضی می بردند. نکاتی که استاد «تاج» به شاگردانش گوشزد می کرد، این که شعر باید درست و بجا خوانده شود، لغات واضح و تحریرها شمرده و کم و ... بسیاری دیگر از فنون خوانندگی که در این مقال نمی گنجد و این سخن بگذار تا وقت دگر...

من در آن روزگار حدود چهارده سال داشتم. چند ماهی از تعلیم آواز گذشته بود که در شب گرم تابستانی به جشن عروسی خواهر دوستم دعوت شدیم. جای شما خالی بود، بعد از مراسم شام با چند تن از جوانان زیر آفتاب درآمده به رقص و پایکوبی و شور و شر مشغول بودیم که زمزمه فلانی باید بخواند شروع و تکرار و بلندتر شد به طوری که به جمعیت از همه جا بی خبر هم سرایت کرد!

یکی از بستگان هم در گوشه، بنده را به

در ایام جوانی به اصرار و توصیه دوستان و اطرافیان خانواده، پدرم مرا نزد استاد تاج اصفهانی سپرد تا شاید به جای بازیگوشی و حیف و میل کردن ساعات خوش نوجوانی، رمز و راز آواز و ردیف های موسیقی ایرانی را بیاموزم. ولی این مژده با شرط و شروطی هم همراه بود چرا که پدر قول گرفت، تا تحصیلات بالای دیپلم را تمام نکرده گرد خوانندگی به صورت حرفه ای نگردم و من مشتاق با قول و قبول و شوقی وافر روزهای جمعه هر هفته یکی دو ساعت در خدمت استاد «تاج» به یادگیری ردیف های آواز پرداختم.

استاد ارادتی خاص به غزلیات «سعدی» داشت ولی برای تعلیم آواز از آثار همه بزرگان شعر و ادب هم استفاده می کرد. بالطبع کسانی که در خدمت و شاگردی ایشان می نشستند،



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

## شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



کارت سبز، ویزای نامزدی

امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

تشکیل شرکت ها

تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

بداند این محموله چیست. فیلم مراحل سفر او را با حوادثی که در سر راهش اتفاق می افتد پی گیر می شود و در هر مرحله تماشاگر را با وجود اتفاقات ساده و جزیی با او همسفر و همگام می کند و همین پوئن مثبت فیلم است که تماشاگر را تا انتها مشتاق نگه دارد تا داستان را با تمام حواشی هایش با کنجکاوی تعقیب کند.

فیلم با نمایی طولانی از وارد شدن اتوبوسی



صحنه ای از فیلم «محموله»

به صحنه آغاز می شود که تعدادی راننده را به مکانی مهجور حمل می کند. کنجکاوی تماشاگر آنجا بیشتر می شود که وقتی کامیون توسط ماموران راه برای بازبینی محتوای آن متوقف می شود، ماموران با دیدن بارنامه، بدون پرسشی اجازه می دهند تا کامیون به راهش ادامه بدهد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

را در روال و مسیری قرار دهد که تا انتها جذابیت خود را منهای حواشی بسیار حفظ کند.

اشکال فیلم، فیلمنامه پرطول و تطویل آن است. بازی ها خوب و قابل تماشاست. اما بیشتر از هر چیز، فیلمبرداری فیلم است که آن را قابل دیدن می کند. چنانچه اگر حواشی بی شمار زندگی «امیر» و دیگر شخصیت های آن تعدیل می شد، فیلم می توانست موجزتر باشد، اما توجه بیش از اندازه به جزئیات زندگی شخصیت های فیلم باعث می شود تا تماشاگر را از تعقیب فیلم بازدارد و اثری را که در کل ساخت خوبی هم دارد و نیز قابل بحث است را از حدی که شایسته آن است پائین بکشد.

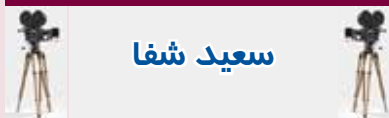
### محموله

«محموله» فیلمی است ساخته «اوگنیو گلاونیک» که توسط سرمایه داران ایرانی (بدون ذکر نام آنان، در «بوسنی» (بازنیا) - یوگسلاوی سابق - ساخته شده. فیلمی دیدنی، متفاوت و قابل تعمق.

«محموله» داستان یک راننده کامیون است که در زمان جنگ مامور می شود بار کامیونی را به مقصد برساند بدون آن که

## دنیای سینما

### سعید شفا



### در جستجوی فریده

فریده هستند (حالا چه به دلیل خارجی بودن او و یا در مقابل دوربین، با گردهم آمدن، این اشتیاق را به حد مسابقه میان خودشان تقسیم می کنند... اما تنها راه قابل اثبات، تست DNA است که اوج فیلم را رقم می زند.

سینمای امروز ایران و فیلمسازی که در آن مشغول خلاقیت هستند تشنه داستان های بکر (چه مستند و چه داستانی) هستند. همین راز بقا و موفقیت فیلمسازی است که دائم در جستجوی سوژه های تازه و تجربیات نو هستند. و خوشبختانه در جوار این سوژه ها، تکنیک را هم به خوبی فرا گرفته اند و تلفیق آنها نتایج قابل ارزشی را پدید آورده که «در جستجوی فریده» یکی از آنهاست.

یک زن و شوهر هلندی دختر نوزادی را از ایران به فرزندی می پذیرند و سال ها بعد وقتی دختر به زنی چهل ساله، تحصیلکرده و موفق تبدیل شده، می کوشد تا پدر و مادر اصلی اش را پیدا کند. سه خانواده در ایران مدعی می شوند او دختر آنهاست. فریده برای اطمینان خاطر و دیدار با این سه خانواده برای نخستین بار به ایران سفر



صحنه ای از فیلم «در جستجوی فریده»

### امیر

یکی از فیلم های معدودی که توجه خاص اش را معطوف جوانان امروز ایران کرده «امیر» ساخته «نیما اقلیما» است. داستان جوان سی و چند ساله ی که در زندگی شخصی و رابطه با دوستانش درگیر همان مشکلات عدیده یی است که دوستانش درگیر آن هستند. لحن فیلم آهسته و کند است ولی اشکال فیلم تعقیب شخصیت هاست که پس از

می کند تا شاید پدر و مادر واقعی اش را پیدا کند. این داستان فیلم مستند «در جستجوی فریده» ساخته «آزاده موسوی» و «کورش عطائی» است که لحظه به لحظه فریده را از هلند تا مشهد (شهری که او در آن زاده شده، تعقیب می کنند و فیلمی دیدنی و پراحساس را به وجود می آورند.

سوژه به اندازه کافی قوی و قابل تعمق است اما ساخت فیلم هم به طرز است

که آن را تماشایی و دیدنی می کند به طوری که از ابتدا تا انتها تماشاگر را راغب می کند تا همگام با فریده مسیر هلند تا مشهد و بالعکس را طی کند و در کلیه لحظات با او شریک و همسفر باشد.

فریده با وجود اینکه فارسی



صحنه ای از فیلم «امیر»

مدتی جذابیت خود را از دست می دهد و انگیزه تماشای فیلم را از اواسط فیلم از تماشاگر سلب می کند.

«امیر» باوجود فیلمبرداری بسیار زیبایی و رنگ آمیزی سرد و سربی ماندش که گویای زندگی بی هیجان و راکد شخصیت های فیلم است، با تمام امکانات ویژه اش، می توانست داستانش

بلد نیست، مترجم ایرانی اش او را همراهی می کند و به او پوشیدن چادر را نشان می دهد. هر کدام از سه خانواده مدعی، از خاطرات خود و اینکه چگونه تنگدستی مالی باعث شد تا آنها فریده را به خانواده ای بسپارند سخن می گویند، آلبوم عکس هایشان را نشان می دهند، قوم و خویش هایی که همگی خواستار

## شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های

مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit

Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses,

Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate

♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

راست گفته اند که پول زند مثل... خلاصه چنان الم شنگه ای راه می اندازد که من دیگر کلمه پول خودم را فراموش کنم.» خانمی را می شناسم که بعد از فوت پدر ارث قابل ملاحظه ای به او رسیده بود. خانه، سهام بانکی و غیره که طبق معمول به حساب مشترک آنها ریخته شد. خانم هم خوشحال بود که بالاخره پولی دارد و می تواند هر چه می خواهد بخرد و هر کار می خواهد با این پول بکند. یکی از روزها خانم با شوق و ذوق فراوان انگشتری را که مدتها بود می خواست بخرد برای خودش خرید و وقتی به خانه آمد به آقا نشان داد و گفت: «عزیزم می پسندی؟ ببین چقدر زیباست.» آقا نگاهی از سرسیری به آن انداخت و گفت: «باید خیلی گران باشد. امیدوارم پول زیادی برای آن نداده باشی.» خانم گفت: «این را از پول خودم خریده ام. مدتی بود دلم می خواست آنرا بخرم.» خون بصورت آقا دوید و با صورتی که از فرط عصبانیت بنفش شده بود فریاد زد: «مرده شور پول زن را ببرد که مثل...»

زن هرگز نمی بایست حتی در جمع خانوادگی یا در جمع دوستان شوهرش از درآمد شغلی خود صحبتی بکند چون این باعث خجالت شوهر می شد. شوهر از اینکه زنش کمک خرج خانواده است خجالت می کشید. مال زن خوب بود اگر اختیارش دست آقا بود و خانم صحبتی از آن نمی کرد. خانم باید برای خریدهای شخصی اش پول خودش را که در حساب شخصی آقا بود از او طلب می کرد و برای مثال اگر می گفت: «لطفاً از پولی که در حساب دارم فلان مبلغ را به من بده.» در خانه قیامتی برپا میشد «که ای بابا مال زن مثل... خدا نکند زن پولی داشته باشد این برای مرد ننگ است.» اما خرج کردن همان پول در قمار و خرید خانه و کادو دادن به مادر شوهر و خواهر شوهر اشکالی نداشت. زن و شوهری را می شناسم که زن کار می کند و کار خوبی هم دارد و آقا در خانه مشغول استراحت است. خانم هر ماه چک حقوقش را به آقا می دهد که او به بانک می گذارد و خرج و دخل می کند و خانم برای مخارج شخصی اش باید از آقا پول بگیرد. خانم می گفت: «اگر گاهی پول اضافه بخواهم و بگویم از پول خودم بده فریاد زنم می گوید (مرده شور پولت را ببرد



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهر خند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

## پول زن

عصر که به خانه آمدم موضوع را با پدر و مادرم درمیان گذاشتم. از پدرم پرسیدم: «پدر مال زن یعنی چه چرا بد است. مگر گلدان با گلدان فرق می کند؟!» پدرم خنده ای کرد و گفت: «ببین دخترم، برای مردهایی که خیلی غرور دارند مال زن با مال خودشان فرق می کند. مال خودشان را بیشتر دوست دارند. مال زن را هم اگر کسی نفهمد که مال زنشان است خیلی دوست دارند.» بزرگتر که شدم به تدریج متوجه می شدم که در مورد زنان همیشه ظلم می شده. نه خودشان به حساب می آمدند، نه پولشان و نه مالشان. در اکثر خانواده ها زنان همیشه در طبقه پائین تری از مردان قرار داشتند، بخصوص وقتی زنی شاغل بود و درآمد خوبی داشت همیشه با شوهرش مشکل پیدا می کرد.

با دخترهای آقای رحیمی دوست بودم و اغلب ساعات بعد از مدرسه را با هم می گذرانیدیم. آقای رحیمی تاجر معتبری بود و وضع مالی بسیار خوبی داشت ولی بسیار مرد خسیسی بود و در عین حال آدم بد اخلاق و تند خوئی نیز بود. بارها دیده بودم که وقتی عصبانی می شد وسایل خانه را مثل گلدان یا بشقاب یا چیزهای دیگری را از پنجره به بیرون پرتاب می کرد و این برای ما اسباب تفریح بود. یک روز که در حیاط خانه با دخترها مشغول شوخی و خنده بودیم، باز صدای آقای رحیمی بلند شد و در حالیکه گلدانی را از پنجره آشپزخانه به حیاط پرتاب می کرد فریاد زنان گفت: «اینهم یک تکه دیگر از چهار صاحب مرده است که دیگر آنقدر آن را به رخ من نکشی. مرده شور مال زن را ببرد که دائم مثل... توی پیشانی آدم می خورد.»



## هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual &amp; Group Lessons for All with Persian Traditional &amp; Western Instruments



(408)559-7864

Cell: (408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



# ROYA FOUNDATION

International Alliance to Assist Children

## 4th Annual Fundraising Gala

### Benefit to Victims of Earthquake in Kermanshah

### Benefit of Building Children Cancer Center in Kurdistan

هموطن کودکان نیازمند همیاری شما میباشند

San Ramon Golf Club, Wedgewood  
 December 16, 2018 at 5:30 to 9:30  
 Dinner • Dance • Auction • Entertainment

Rojan



Dr. Jaleh Pirnazar



Master of Ceremony  
Ziba Shirazi



Niosha Dance Academy



Sirvan Manhoubi

**Give the gift of opportunity to cure children**  
**Ticket \$100**

Tickets are available at: [www.Royafoundation.org](http://www.Royafoundation.org) & [eventbrite.com](http://eventbrite.com)

Roya Foundation is a nonprofit organization 501 C (3) #47-1921407 provides humanitarian, educational assistance, health care, and medical aid

## منطقه فضول آباد

### این حرفارو جدی بگیرین

- 👉 به توری پنجره اتاق خوابتون خیلی گرد و خاک نشسته و بیاداست. به روز با احتیاط درش بیارین بیرین تو وان حمام حسابی اونو بشورین.
- 👉 هواکش توالت خانه شما هم انگار خوب کار نمی کنه. برو بالا بین اشکالش.
- 👉 چرا این قد همیشه بلند بلند حرف میزنین. اینا که زبون شمارو نمی فهمن، فکر می کنن دعواست، به کم یواشتر.
- 👉 هروقت به خانه تان زنگ زدیم کسی تلفن رو برنمیداره. این رسم کجاست میشه بگیرین!
- 👉 چرا در همه قفسه های آشپزخانه شما جیرجیر می کنه. مگه راه حل نداره؟
- 👉 هروقت آمدیم خانه تان آشپزخانه پر ظرف کثیفه. خیلی منظره زشتی داره. مگه خونه شما چه جوریه!
- 👉 چرا زنگ خونه شما همیشه خرابه؟
- 👉 همیشه خونه شما بو ماهی میده. بابا در و پیکر رو باز کنین بزارین بو بره.
- 👉 چرا وقتی میزه غذا رو می چینین تنگ یا بطری آب یا دستمال سفره رو میز نیست؟
- 👉 به مامانش می گفت ماما چرا وقتی میری خونه هرکی هیجده ساعت می شینی؟ هلاک میشی تا پاشی؟
- 👉 ببخشین، وقتی میای انجمن ادبی هرچی میخوای بخونی روش کار کن. درست بخون. درست معنی کن تا ایرادی نباشه.
- 👉 چرا همیشه هرجا میری همین به دست لباسو می پوشی؟ تو که ماشاءالله وضع مالیات توپه.
- 👉 چرا هرجا می خوای بری دیر می رسی؟ مگه لباس پوشیدن چقدر وقت می بره؟
- 👉 چرا وقتی میری ایران دست خالی بر می گردی؟ چار تا کتاب خوب نمی خری با خودت بیاری!
- 👉 چرا همیشه از همه جا بی خبری؟ شب و روز کجایی مگه!
- 👉 چرا هرجا میری می خوای تو تنها حرف بزنی؟ مگه بقیه لالند!

## مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی  
فریمانت-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



آینده (۱۳۶۲)، از رنج کلیدر آسوده شوم و عمری اگر باقی بود بتوانم دمی بار غربت و رضایت آرام بگیرم. آنچه امیدبخش است این که خستگی هم دوره ای است که پایان می گیرد. دلیل روشن آن همین که الان قصد عزیمت به خوان هشتم را دارم کاملا آماده و سر حال هستم پس بگرد تا بگردیم.

### ادگار آلن پو

ادگار آلن پو، زاده ۱۹ ژانویه ۱۸۰۹ و درگذشته ۷ اکتبر ۱۸۴۹، نویسنده، شاعر، ویراستار و منتقد ادبی اهل آمریکا بود که از او به عنوان پایه گذاران جنبش رمانتیک آمریکا یاد می شود. داستان های پو به خاطر رازآلود و ترسناک بودن مشهور شده اند. پو از اولین نویسندگان داستان کوتاه آمریکایی به حساب می آید و از او به عنوان مبدع داستان های کارآگاهی نیز یاد می شود. همچنین از نخستین افرادی بود که از ژانر علمی تخیلی استفاده کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

**دست های خسته یک نویسنده نامدار**  
محمود دولت آبادی نویسنده نامدار کتاب: نون نوشتن در بخشی از آن می نویسد: در شب پیش، در تاریخ ۶۱/۷/۲۰ بعد از نیمه شب بازنویسی کلیدر (جلد هفتم) را به پایان بردم. پس از پایان کار، چندان خسته بودم که حتی نمی توانستم اندکی احساس شوق و شادی داشته باشم. فردای کار هم که به آن می اندیشیدم، باز هم به جز احساس خستگی، هیچ حسی در خود نمی یافتم خستگی و خستگی. هر جلد را که به پایان می رسانم مثل اینست که کوه کنده ام به خصوص بازنویسی جلد هفتم برایم بسیار سخت بود. از این جهت که خوردگی مهره گردنم در جریان بازنویسی این جلد بروز یافت و کلافه ام کرد. در هر صورت و به هر مشقتی از خوان هفتم گذشته ام و امشب عزم خوان هشتم دارم. امیدوارم بتوانم بر دشواری های کار پیروز شوم و تا بهار سال



## کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت  
**Kathryn Burke** Immigration Attorney

با همکاری مترجم فارسی زبان از دفتر خدمات بین المللی

- ◆ Business & Investment Visa
- ◆ Employment Based Green Card
- ◆ Family-Based Green Card
- ◆ Deportation & Asylum
- ◆ Citizenship & Naturalization
- ◆ Fiance Visa
- ◆ Tourist Visa
- ◆ Student Visa
- ◆ Entertainment Visa



- ◆ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ◆ کارت سبز از طریق کارفرما
- ◆ کارت سبز از طریق خانواده
- ◆ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ◆ تابعیت
- ◆ ویزای نامزدی
- ◆ ویزای توریستی
- ◆ ویزای تحصیلی
- ◆ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

## یادداشت‌های بی تاریخ

صدرالدین الهی



## در رفتن جان از بدن

است. «بعد با تاثیری که باز هم برایمان عجیب می نمود افزود: «باید پیچ و خم های این زبان را بشناسید تا بتوانید با مردم به زبان خود آنها تکلم کنید.» به دشواری باورمان می آمد که او با این دل شیفگی از زبان سخن بگوید. چرا که شنیده بودیم: «دکتر محمد معین مردی اهل لغت، خشک و مقید به قواعد دستور زبان فارسی است خوب شعر نمی گوید و شعرهایی که می خواند حال ندارد.» سال دوم، درس ما با او «شیوه نگارش» بود و تحلیل متن و اشاره ای به عروض فارسی و صنایع شعری. حالا سوال ها را او مطرح می کرد و منتظر می ماند که هر که می داند جواب بدهد. پاداش جواب درست یک آفرین به کسر فاء بود. یک دفعه من تقلب کردم دکتر معین این بیت سعدی را خواند که:

بازا که در فراق تو چشم امیدوار

چون گوش روزه دار بر الله اکبر است کلاس درماند و خانم بدرالزمان قریب که این سال ها نادره ای غریب در کار زبان های باستانی و به ویژه سغدی است و فرهنگ سغدی او اهمیت جهانی دارد، به من که کنار دستش نشسته بودم آهسته گفت: «سعدی به دو صورت از الله اکبر استفاده کرده است، الله اکبر اذان برای گوش روزه دار و الله اکبر ارتفاعات شیراز که مسافران از آنجا به طرف دروازه شهر

دلتنگی بیش از هل من مبارزه طلبی شبیه است» و افزودم که «سعدی در آن غزل معروف در خوانیم با مطلع:

ای ساریان آهسته رو کارآم جانم می رود  
آن دل که با خود داشتیم با دلستانم می رود  
لحن این شکوه و شکایت را بحد کمال  
رسانده است. کجای این غزل رجز خوانی  
و همآورد طلبی است؟»

استاد کم تحمل بود و تندخو، مدتی فکر کرد، با آن چشم های نافذ به من خیره شد و گفت: «احتمالاً سعدی در انتخاب وزن برای این غزل اشتباه کرده است.» و همین یک روز سرد اوایل اسفند ماه بود، ماهی پس از آن گفت و شنودی که میان ما در گرفته بود. به دانشکده رفتیم. هادی خان فراش دانشکده که اگر حرف هم نمی زد از بینی عقبای برگشته و بر لب زیرپنش سایه انداخته می توانستی بفهمی که از ولایت گیلان است، آمد جلو کلاس ما و با همان لهجه شیرین گیلکی گفت: «بروید با دمتان گردو بشکنید. امروز آقای دکتر معین نمی آید.» و ما که از غیبت این استاد منظم حیرت زده بودیم پرسیدیم: «چرا؟» به سادگی مثل اینکه هیچ اتفاقی نیافتاده گفت: «برای اینکه دیشب آقای دهخدا مرحوم شده.» دنباله مطلب در صفحه ۵۶

سرازیر می شوند و مستقبلین مسافر خود را به چشم می بینند.» خانم قریب از حدس خود مطمئن نبود اما من جرات کردم و این معنی را با صدای بلند باز گفتم و آفرینی گرفتم و همکلاس دانشورم سه ماهی بابت این زرنگی با من قهر بود. در همان سال دو جلسه درباره اوزان عروضی و بحور معتبر آن و اینکه شاعران بزرگ، برای مثنوی های خویش با چه هوشیاری این بحور را برگزیده اند حرف زد. فردوسی را برای بحر متقارب مثال آورد و مولانا را برای بحر رمل و توضیح داد که این بحور در نزد عرب هر کدام بیانگر حالتی خاص بوده است و افزود که فرضاً بحر رجز که به سه یا چهار بار تکرار مستفعلن در هر بیت ساخته می شود بحری بوده است برای همآورد طلبی در میدان جنگ و بعد این مطلع قصیده را از امیر معزی خواند که:

ای کاروان منزل مکن جز در دیار یار من  
تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن  
ربیع از دم پرخون کنم خاک دمن گلگون کنم  
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن  
من به فکر فرو رفتم. این مطلع با آن تعریف خوانایی نداشت. بعد از کلاس دنبال او تا دفتر رفتم و در پاسخ او که آیا سوالی دارم گفتم که «این قصیده به شکوه و شکایت و

## حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری  
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات  
در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله  
می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!  
Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.  
I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070

کلاس های آموزش موسیقی  
کاینزینا من خوزدا

دف نوازی  
تئوری موسیقی  
وزن خوانی

ساو  
پ

مدرس:  
امیرقندی

(408) 420 7109  
emirghandi@gmail.com

## سه مرحله برای حذف Judgments از گزارش کردیت شما

آرش زاد  
کارشناس-دارای مورد تخصصی تعمیر اعتباری  
arash@zenithfg.com



حذف Judgment از گزارش کردیت غیر ممکن نیست! با تجربه هایی که ما در شرکت زینت کردیت ریپیر داریم، حذف Judgment از گزارش کردیت اگر مراحل مناسب را دنبال کنید خیلی سخت نخواهد بود.

لازم است آن را انجام دهید. شما باید نامه ای به دادگاه ارسال کنید و از آنها درخواست کنید که حکم دادگاه شما را Validate نمایند و ثابت کنند که Judgment دقیق است. شما همچنین درخواست می کنید که تمام اطلاعات مربوطه را برای ادعای خود ارائه دهند. خبر خوب این است که دادگاه به سادگی نمی تواند این کار را انجام دهد و یا نمی خواهد برای انجام آن به زحمت بیفتد.

اگر دادگاه Judgment را Validate نکند می توانید آن را حذف کنید. اما این که چطور می توانید آن را حذف کنید چندین مرحله دیگر هم دارد که باید در نظر بگیرید.

تأیید همه اطلاعاتی که دادگاه به شما ارائه می دهد: دنباله مطلب در صفحه ۵۳

بسیاری از مشتریان ما تصور می کنند که حذف Judgment از گزارش کردیت به دلیل اینکه حاوی حکم دادگاه است، غیر ممکن خواهد بود. این موضوع در واقع برای شما یک مزیت است و باعث می شود حذف Judgment بسیار ساده تر شود. دلیل این موضوع این است که بسیاری از دادگاه ها در Validating Data افتضاح هستند. اجازه دهید توضیح دهم که چگونه می توانید از این به نفع خود استفاده کنید.

**درخواست دهید که دادگاه Judgment را Validate کند:**

در این مرحله شما باید با دادگاهی که بر علیه شما حکم صادر کرده است، تماس بگیرید. این کار جالب خواهد بود، اما به منظور تکمیل این مرحله

## درک حق و حقوق قانونی شما در مورد یک بدهی کالکشن

مانی خاتمی  
کارشناس-دارای مورد تخصصی تعمیر اعتباری  
mani@zenithfg.com



هستند در زیر توضیح داده شده است. **تعاریف استفاده شده در این صفحه:** اگر بدهکار هستید و یا از کردیت کارت استفاده می کنید، شما یک مصرف کننده می باشید. همچنین اگر شما یک فرد خردسال، قیم، مجری یا مدیر می باشید، مصرف کننده می تواند به معنای همسر و یا پدر و مادرتان باشد.

اگر شما بدهکار هستید، و به یک کردیتور برای یک کار شخصی و نه برای کسب و کار و یا اهداف تجاری بدهکار هستید، یک مصرف کننده می باشید. اگر تا به حال پرداخت های شما به کردیتور به تعویق افتاده است، ممکن است از طرف یک "collector" با شما تماس گرفته شود. "collector" ممکن است یک فرد، وکیل، یا یک شرکت باشد که معمولاً از کردیتور مبلغی را جهت جمع آوری پرداخت های عقب افتاد دریافت می کند. "collector" به عنوان شرکت ثالث، بدهی ها را به منظور بازپرداخت به کردیتور شما، جمع آوری می کند.

**آیا Collector ها می توانند با شما تماس تماس بگیرند؟ اگر چنین است، چه زمانی می توانند با شما تماس بگیرند؟** بله. Collector ها ممکن است شخصاً و از طریق تلفن، فکس و یا ایمیل با شما تماس بگیرند. آنها نمی توانند در زمان های غیر معمول مانند قبل از ۸ صبح و یا پس از ۹ شب با شما تماس بگیرند مگر اینکه خودتان به Collector گفته باشید که در هر زمانی که بخواهند می توانند با شما تماس بگیرند. بطور کلی، اگر به Collector بگویید که وکیل دارید و وکیل تان بدهی های شما را مدیریت می کند، آنها نمی توانند با شما تماس بگیرند.

**نکته:** نگه داشتن همه اطلاعاتی که در مکاتبه بین شما و Collector بحث می شود از جمله نام آنها، تاریخ ارتباطات، و مواردی که راجع به آن صحبت کرده اید، اقدام عاقلانه ای خواهد بود.

**اگر مبلغ بدهی اعلام شده نادرست باشد چه اتفاقی می افتد؟** اگر فکر می کنید مقدار بدهی ای که "Collector" در تلاش است تا از شما بگیرد درست نمی باشد، باید به "Collector" یک نامه ارسال کنید و در آن ذکر کنید که مبلغ مورد مطالبه آنها را بدهکار نیستید. دنباله مطلب در صفحه ۵۰

شما به تازگی به یک بازاریاب تلفنی شماره کردیت کارت تان را داده اید، یا به بانک برای ماشین و یا خانه جدید تان بدهکار هستید. شاید کمی در پرداخت های خود عقب افتاده اید و یا شاید شخص دیگری ادعا می کند که شما در پرداخت ها عقب افتاده اید - اما اینطور نیست. ممکن است در حال دریافت تماس های تلفنی از بانک، شرکت کردیت کارت و یا کالکشن اجنسی باشید.

**آیا تماس ها باصداهای مشابه و آشنا هستند؟** راه هایی وجود دارد که می توانید انجام دهید و کالکشن اجنسی های مزاحم و غیر قانونی را درست تشخیص دهید. خلاصه ای از Fair Debt Collection Practices Act که توسط کنگره برای حمایت از مصرف کنندگانی مانند شما در خصوص فعالیت های غیر قانونی امروزی مربوط به کالکشن بدهی ها تصویب شده است را مطالعه کنید.

**موقعیت و شرایط خود را بسنجید:** شما می توانید کردیت اسکور خود را هر ماه با استفاده از کردیت ریپورت و به طور رایگان از طریق یک وبسایت معتبر بررسی کنید. این ابزار کاملاً رایگان کردیت اسکور شما را به بخش هایی تقسیم می کند و برای هر بخش به شما یک درجه اهمیت قائل می شود. به طور مثال شما خواهید دید چگونه تاریخ پرداخت، بدهی ها و عوامل دیگر، اسکور شما را تحت تاثیر قرار می دهند و پس از آن برای سایر مراحل رسیدگی به مشکلات، توصیه هایی دریافت می کنید.

بعلاوه، شما همچنین ممکن است از وام دهندگانی که مایل به ارائه کردیت به شما می باشند، پیشنهادات کردیتی دریافت کنید. بررسی کردیت ریپورت و کردیت اسکور از طریق این وبسایت های معتبر به هیچ وجه بر روی کردیت اسکور شما تاثیری ندارد.

این اطلاعات در تاریخ ۲ ژوئن ۲۰۰۵ به روز شد و باور داریم که اطلاعات تا این تاریخ دقیق است. ما هیچ مسئولیتی در به روز رسانی این اطلاعات بر عهده نداریم.

Fair Debt Collection Practices Act توسط کنگره برای حمایت از مصرف کنندگان از طریق غیر قانونی کردن برخی از فعالیت های شرکت های کالکشن به تصویب رسید. برخی از شیوه ها و فعالیت هایی که غیر قانونی

## دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل،  
و دقت، شما را یاری می دهیم!

**Azar Nassiri**

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکیوریتی

**Iranian  
Services**

- ♦ مدیر و مدیکل
- ♦ سوشیال سکیوریتی (SSI)
- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ♦ دریافت حقوق پرستار
- ♦ دریافت حقوق بازنشستگی
- ♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکیوریتی
- ♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکیوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(408) 348-2595 F (925) 998-5340 F (415) 446-8682

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

## روایت یک کودک ۱۱ ساله افغان از قاچاق کودکان به ایران

مریم احسانی

کودک هیچ پولی برای خرید بلیت نداشته است. او حتی نمی‌دانسته هزینه بلیت اتوبوس از کابل تا نيمروز چه قدر بوده است. سر گروه آنها از طريق تماس تلفنی با قاچاق بری که در ولایت نيمروز بوده است، به توافق می‌رسد که پس از رساندن این هفت نفر به تهران، هر کدام مبلغ سه میلیون تومان در آن جا پرداخت کنند. حتی این سر گروه هم نمی‌دانسته که قاچاق بر چه کسی است. شماره تماس او را از دوستانش گرفته بودند. هزینه مسير راه ایران، از جمله پول آب، غذا و خوابگاه را قاچاق بر به عهده می‌گیرد.

مرد میان سالی در ولایت نيمروز منتظر آنها بوده است و پس از رسیدن به این ولایت، آن ها را به مسافرخانه‌ای می‌برد تا به محض تکمیل شدن مسافران، این هفت نفر را به سوی مرز پاکستان حرکت دهد و از آنجا به ایران برود. محمدحسین که سفر به ایران را مثل رفتن به مدرسه یا بازارهای محلی منطقه‌ای فرض می‌کرده، پس از گذراندن یک شبانه روز در مسافرخانه و شنیدن قصه‌های تلخ از مسير راه ایران و این که باید شبانه از روی سیم خادار رد شود و حدود دو ساعت راه را پیاده بپیماید و هر لحظه امکان شلیک از سوی ماموران مرزی ایران وجود دارد، به ترس و لرز می‌افتد و از رفتن منصرف می‌شود. دنباله مطلب در صفحه ۵۱

پر خم و پیچ ایران را داشت و دو سال پیش از مرز نيمروز قاچاقی به ایران رفته بود. اصطلاحی که محمدحسین برای او استفاده می‌کند، کلمه «راه بلد» است.

پس از رسیدن به کابل، این پسر جوان با یکی از قاچاق بران در ولایت نيمروز تماس تلفنی می‌گیرد تا در آنجا منتظر نمانند و به محض رسیدن به این ولایت، به سوی ایران حرکت کنند. پدر محمدحسین نیز با این شخص از طريق تلفن در تماس بوده و به او گفته که پسرش را با خودش به ایران برساند و پس از رسیدن به تهران، او پول قاچاق بر را در آن جا پرداخت می‌کند.

مشکلات این پسر ۱۱ ساله به گفته خودش، پیش از حرکت به سوی نيمروز در کابل آغاز می‌شود. می‌گوید پولی که در این سفر طولانی در جیب داشته، تنها ۴۰۰ «افغانی» بوده است. این مقدار پول هزینه سه وعده غذای کامل هم نمی‌شود. هرچند تا این جای سفر، هزینه او را همراهانش پرداخت کرده بودند.

قاچاق بر به امید این که پس رساندن محمدحسین به ایران، هزینه‌های سفرش را از پدرش می‌گیرد، با یکی از دوستانش در کابل تماس می‌گیرد و از طريق او برای محمدحسین بلیت اتوبوس تهیه می‌کند تا با دیگر همراهانش به نيمروز برود زیرا این

نتوانسته است به افغانستان برگردد، حالا با کاهش ارزش تومان در جمهوری اسلامی، تصمیم گرفته است پسر ۱۱ ساله‌اش را نیز برای کمک دست به ایران ببرد تا شاید چرخ زندگی‌شان آسان تر بگردد.

محمدحسین پسر بزرگ خانواده است. یک خواهر بزرگ تر از خود و سه برادر هم دارد. پولی که پدرش به تازگی برای آن ها می‌فرستد، جواب گوی نیازهای اولیه زندگی آنها هم نیست، به همین دلیل از همسرش خواسته است تا محمدحسین را قاچاقی به ایران بفرستد: «پدرم زنگ زده بود بوی مادرم گفت که مره ایران روان کند.»

او با شش نفر دیگر ولایت دایکندی را به مقصد ایران ترک می‌کند. از آنجا به ولایت نيمروز می‌روند تا راهی ایران شوند. دو کودک دیگر هم در بین آنها بوده اند: «دو بچه دیگر هم بودند که یکی ۱۲ ساله بود، یکی ۱۴ ساله. آنها را هم خانواده‌اش روان کرده بود تا ایران بروند کار کنند.»

چهار نفر دیگر پسرهای جوانی بودند که یکی از آنها تجربه رفتن به راه‌های

یازده ساله است. طولانی ترین سفرش، رفتن به بازارهای محلی منطقه خود در ولایت «دایکندی» افغانستان بوده اما تنگ دستی روزگار و شدت فقر اقتصادی حالا او را به ولایت «نيمروز»، نقطه مرزی بین افغانستان و ایران کشانده است؛ جایی که روزانه صدها نفر از آن راه‌های قاچاقی پر خوف و خطر را برای رسیدن به ایران در پیش می‌گیرند به امید این که در آن جا زندگی بهتری تجربه کنند. خیلی از آنها برای پیدا کردن تنها لقمه‌ای نان این همه سختی را به جان می‌خرند.

نيمروز ولایتی است که قاچاق بران زیادی در آن حضور دارند. قاچاق بران افغانستانی در تپانی با بلوچ‌های مرزی ایران، از راه‌های قاچاقی افغانستانی‌ها را راهی ایران می‌کنند.

«محمد حسین»، دانش آموز کلاس سوم دبستان، اهل ولایت دایکندی است. خانواده‌اش با فقر اقتصادی شدید دست و پنجه نرم می‌کند و پدرش که دو سال قبل برای کارگری به ایران سفر کرده و هنوز

# Mindful Yoga

## یوگا برای تمام سنین با مریم سالاری

- Therapeutic Yoga (یوگای درمانی)
- Vinyasa Yoga
- Chair Yoga

جلسه اول را رایگان تجربه نمایید.

تخفیف ویژه  
برای عزیزانی که M.S دارند.

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید .  
maryamsalariyoga@gmail.com ▪ ۸۸۸۲ - ۸۰۲ (۴۰۸)



با یوگا:

- شناخت و ارتباط بهتر با بدن
- قبول وضعیت جسمی و روحی
- بالا بردن نیروی عقلانی
- شناخت انرژی های درونی
- تعادل بین چاکراه ها
- هماهنگی بدن، فکر و روح
- سلامتی و شادابی برای تمام عمر



هیچ اثری باقی نماند که نمایانگر شکافی در بدن باشد. در زمانی کمتر از یک نفس کشیدن تونی از او خواست برگردد. کارول می گوید: «او دستش را درست در انتهای ستون مهره های من فرو برد و تکه غضروفی را بیرون آورد و با قیچی آن را بالای شانه من نگهداشت تا ببینم. آن شبیه تکه ای چربی خون آلود بود.»

کارول بعد از جراحی کمی ضعف داشت که معمولاً پس از جراحی وجود دارد. لکه های خون، لباسش را آلوده کرده بود، غیر از اینها کارول بلافاصله احساس بهبودی کرد. تونی به او گفت که می تواند هر چه میل دارد بخورد اما توصیه کرد رژیم متعادلی را نگهدارد. همچنین اضافه کرد که بیماری کارول یک اختلال جسمی واقعی بوده که بوسیله ناراحتی های فکری ایجاد شده. کارول نزد پزشک متخصص رفت و عکسبرداری نشان داد پای راست حدود یک اینچ از پای چپ کوتاهتر است لذا برای کفش پای راست، کف بلند در نظر گرفته شد. کارول می گوید: «من واقعا داغون بودم و همه نوع علائم استرس و خستگی عصبی را داشتم. ریه ها قادر نبودند به اندازه کافی اکسیژن جذب کنند و از زندگی قطع امید کرده بودم.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

بدون احساس درد زیاد و یا ایجاد خراش در محل. کارول می گوید: «تونی در ضمن عمل جراحی حتی نگاه نمی کرد که چکار می کند. تمام مدت به اطراف اطاق و صورت من نگاه می کرد. بافت مورد نظر را که بیرون کشید نگه داشت تا من آن را ببینم و بنظرم رسید لخته خونی از روده مرغ باشد. البته نمی خواهم بگویم آن روده مرغ بود بلکه چون چنین چیزی را قبلاً مشاهده کرده بودم قصدم مقایسه بود. تونی از رزیتا خواست که دوربین پائین گذارد و آئینه را طوری نگه دارد که من بتوانم بسته شدن زخم را ببینم. دستهایش در درون بدن من با خشونت حرکت می کرد. گوشت مرا مانند خمیری به هم می مالید. خون با صدای خاصی از محل زخم بیرون زده در کنار من سرازیر شد. حالت تهوع به من دست داد. سپس یک تکه بزرگ پنبه آغشته به خون را از درون زخم بیرون آورد. اینکه چگونه آن مقدار پنبه را بدون اینکه من متوجه شوم در محل زخم گذاشته بود برای من رازی بود، هر چند که تمام ماجرای بعدی برایم راز بود. او انگشت شصت و سیبانه را در انتهای شکاف نگهداشت و یکباره فشاری آورد و دستش را بیرون کشید و همه چیز به وضع اول برگشت. محل زخم بسرعت بسته شد و



می کند و اسلایدهای رنگی را که از عمل جراحی تونی در مورد خودش گرفته برای اثبات گفته های خود نشان می دهد. کارول مدت پانزده سال از ناراحتی شدید التهاب قولون رنج می برد. در سال ۱۹۶۲ وضع او وخیم شد و سیستم متابولیک و هضم مختل شد، بطوریکه پروتئین بدن جذب نمی شد. کارول می گوید: «به بیشتر غذاها حساسیت داشتم. همیشه خسته بودم و مدام سردرد داشتم. تصور می کردم همه اینها اختلالات جسمی روانی است ولی دو نفر از پزشکان بیماریم را جسمانی تشخیص دادند.»

آزمایش ادرار و تکه برداری، آلرژی را تأیید کرد. شرایط کارول پزشکان را گیج کرده بود و نزد متخصص آلرژی فرستاده شد، کارول علاوه بر این، ناراحتی دردناک، لنگی پا داشت. به همین ترتیب تونی بدون استفاده از هیچ وسیله پزشکی فقط با دست هایش بافت آسیب دیده را از ناحیه ای در روده بزرگ بیرون کشید

**آنتونیو آگپائو جراح روحی فیلیپین**  
خانم رزیتا که دستیار تونی آگپائو است در مورد او چنین می گوید: «قتی تونی هفت ساله بود برای اولین بار دریافت که دارای قدرت شفابخشی است. در آن هنگام دوست و همبازی تونی از درخت سقوط کرد و آسیب دید. روستائیان برای بردن او به شهر نزدیک که دکتر در آنجا بود آماده شدند. تونی از خونریزی دوست خود به وحشت افتاده بود و سعی کرد با قطعه پارچه ای از خونریزی جلوگیری کند. وقتی که دست هایش را روی زخم گذاشت ناگهان خونریزی قطع شد و محل زخم شفا یافت. روستائیان بجا افتادند و دعا کردند. عمل تونی برای آنها معجزه ای از جانب خداوند تلقی شد و از این تاریخ تونی متوجه نیروی شفابخش در دست های خود شد.»

**نمونه ای از شفابخشی های تونی**  
کارول انگلیش معلم مدرسه داستان جالبی از شفابخشی تونی در مورد خودش تعریف

## S & S Tire And Auto Repair

### Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

**Oil Change Special**  
Get \$5 OFF on  
Regular Oil Change

**Oil Change Special**  
Get \$10 OFF  
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at  
[www.sstireandautorepair.com](http://www.sstireandautorepair.com)

Established in 1996

(408)738-1960  
597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

لابد همین امروز فردا تو را می بیند و پولت را می دهد. اینکه دیگر جلز و ولز کردن ندارد!» می گوید: «تو که نمی شناسیش. این پدر سوخته کور است!»

### درخت ها

به پدرم می گفتم: «پدر جان! بیا آمریکا پیش ما. بیا چند ماهی بمان و برگرد. می برمت هاوایی! می برمت لاس و گاس!» می خندید و می گفت: «بسر جان! پس این دار و درخت هایم را چیکار کنم؟» انگاری که دار و درخت هایم را به جانش بسته بودند. امروز که داشتم یادداشت های ژوزه ساراماگو، نویسنده پرتغالی را می خواندم دیدم پدر بزرگ او هم حال و هوای پدرم را داشت: «پدر بزرگ من - ژرونیو - خوک چران و قصه گو. چون حس می کرد نزدیک است مرگ به سراغش بیاید و جانش را بگیرد، به حیاط می رفت، با درخت ها یکی یکی خدا حافظی می کرد، در آغوش شان می گرفت و اشک می ریخت، چون می دانست دیگر آنها را نمی بیند....»

پدرم هم با درخت ها حرف می زد. با درختان سیب، انار، انجیر، عناب، گلابی و گردو. ناز و نوازش شان می کرد. همه شان را با دستن خودش کاشته بود. نمیدانم آیا فرصت خدا حافظی با دار و درخت هایم را یافت یانه؟ با ما که نیافت.

هم آخر و عاقبت قلمفرسایی!

### آقای مربوطه

آقای مربوطه مقداری پول به آقای نامربوطه قرض داده است. آقای نامربوطه پول را گرفته است و چاله چوله های زندگی اش را پر کرده است. دو سه سالی از این ماجرا گذشته، حالا آقای مربوطه پولش را می خواهد تا چاله چوله های زندگی خودش را پر کند اما عجز و لابه می کند آقای نامربوطه انگار نه انگار. پول را خورده است و یک لیوان آب هم رویش.

آقای مربوطه دیروز آمده بود سراغ من. کاردش میزدی خونت در نمی آمد. خیلی عصبانی بود. پرسیدم: «چی شده آقای مربوطه؟» گفت: «این پدر سوخته سه چهار هزار دلار پول از ما گرفته و پس نمی دهد. تا کنون ده بار تلفن کردم و خواهش و استغاثه که پدرت خوب، مادرت خوب، چرا این یک شاهی صناری را که به شما داده ام پس نمی دهی؟ من خودم هزار جور بد بختی دارم، هزار جای کارم لنگ است. جوابم داده است که هر وقت تو را دیدم پولت را میدهم.»

می گویم: خب، این که خبر خوبی است،



### انسان غار نشین

دنیای ذهنی آرمانی اش می زیست. دنیایی سراسر پریشانی و پریشان گوئی. توان بیرون آمدن از آن را نداشت. چند گاهی در سن حوزه کالیفرنیا و چند سالی هم در لس آنجلس در میان بی خانمان ها زیست. همچنان می نوشت. قصه می نوشت. ده سالی در آمریکا ماند. زن سوئدی اش رهاش کرده بود. گویا مدتی در ایران زندانی بود. می گفتند پدرش را کشته است.

یکبار پرسیدم: «راست است پدرت را کشته ای؟» بر آشفت، به خشم آمد، فریاد کشید که: «تو که اصل ماجرا را نمیدانی!» من نیز دیگر کندو کاو نکردم. سر انجام به ایران برگشت. چند سالی در غاری اطراف درکه زیست. خود نیز در گلابدره شمیران زاده شده بود و فرجام کار اینکه در همان غار در گذشت. سن چندانی نداشت، شاید به شصت و پنج سالگی نرسیده بود. و این

نویسنده ای را می شناختم که نامش محمود گلابدره ای بود. بیست و هشت جلد کتاب نوشته بود. سه چهار تایش را هنوز در کتابخانه ام دارم. در آمریکا دیدمش. چند تا از کتابهایم را به من داد. یکی شان نامش پر کاه، آن دیگری لحظه های انقلاب، سگ کوره پز، ابادر نجار، اسماعیل اسماعیل.

محمود دچار ناهنجاری های روانی بود. به هیچیک از آداب و معیار های زندگی اجتماعی گردن نمی نهاد. آشفته حالی پریشان روزگار. از قبیله آشفته حالان نگون بخت و تحملش دشوار. من آن روزها سردبیر روزنامه خاوران بودم. روزنامه ای که عمرش پنج سالی پایید. می خواستم در بیمارستانی یا آسایشگاهی بستری شود. قبول نمی کرد. می پنداشتم که به قرصی و دارویی به روزگار دوزخی ما آدمیان باز می گردد. اما او در همان



Amin Rafsanjani / Realtor  
BRE #01989647

## امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

(408) 857-2131

◆ Sales & Purchase

◆ Residential

◆ First time Buyers

◆ Free Market Evaluation

◆ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity

◆ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت

◆ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی

◆ سال ها تجربه در خرید و فروش مسکن

◆ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت

◆ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است



1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125



ARafsanjani@InteroRealEstate.com ◆ www.AminEstates.com

\* داروهای ضد تهوع میزان تهوع را کنترل می کنند.

### رژیم غذا درمانی

بیماران بایستی به جای سه وعده غذا خوردن آن را به شش وعده تبدیل کرده و حجم غذای خورده شده را نصف کنند. در این صورت احساس پرکردن معده را نخواهند فهمید. بیشتر بایستی از مایعات و غذاهائی که باقیمانده نمی گذارند (Residne) استفاده کنند، نظیر Applesauce. پوست میوه ها را جدا کنند، از مصرف غذاهای چرب خودداری کنند و مصرف Fiber را نیز محدود کنند. همه این ها باعث کم شدن فعالیت معده و روده می شوند در مواردی که همه چیز انجام شده و پاسخ نداده است. آخرین روش برای درمان روش جراحی است. با عمل جراحی لوله ای (Feeding tube) از داخل حفره شکم وارد روده کوچک کرده و مواد غذائی را از طریق این لوله وارد روده کوچک می کنند، و نیازی به عبور از معده ندارد و سریعاً جذب و وارد خون می شود.

این بیماری در افرادی که مرض قند دارند رو به افزایش است و به همین دلیل بایستی میزان گلوکز خون خود را کنترل و در حالت طبیعی و نرمال نگهداری کنند.

و دستگامی این بیماری را تشخیص می دهند. روشهای گوناگون نظیر استفاده از مواد پوشش دهنده جدار معده و عکس برداری، استفاده از مواد رادیو ایزوتوپ و scan کردن معده، گذاشتن سوند یا لوله در معده از طریق دهان، استفاده از الکترودها روی پوست و استفاده از قرص های باهوش (smart pills) و اولتراسوند بیماری را می توان به خوبی تشخیص داد.

### درمان بیماری

معده تنبل یک بیماری مزمن است که قابل درمان نیست ولی می توان آن را کنترل کرد.

### دارو درمانی

\* داروی معروف Reglan که قبل از غذا داده می شود، باعث می شود که عضلات معده و روده منقبض شده و غذا را از مجاری گوارشی حرکت دهد. همین طور میزان تهوع و استفراغ را کم می کند.

\* داروی Erythromycin یک آنتی بیوتیک می باشد، ولی امروزه بیشتر برای حرکت غذا از معده به داخل روده کوچک استفاده می شود و گاهی باکتریها در داخل معده به آن مقاومت نشان می دهند چون یک آنتی بیوتیک است که مدت طولانی در معده می ماند.



## معده تنبل Gastroparesis

از داخل معده به روده می شوند.

### علائم بیماری

ترش شدن عصاره معده، تهوع، استفراغ غذاهای هضم نشده، احساس سیری سریع پس از شروع به غذا خوردن، جمع شدن گاز در معده، از بین رفتن اشتها و کم وزنی و عدم کنترل میزان قند در خون.

### مشکلات بعدی (Complications)

\* ماندن غذا در معده باعث عمل تخمیر (Fermentation) شده که منجر به رشد باکتریها در معده می شود.  
\* در بیماری قند و تنبلی معده زمانی که غذا بالاخره معده را ترک کرده و وارد روده کوچک می شود، سریعاً جذب شده و قند خون را بسیار بالا می برد که کنترل آن مشکل است.

### تشخیص بیماری

اغلب پزشکان پس از آزمایش های خون

این بیماری حالتی است که فرد قادر به تخلیه مواد غذائی از معده خود به داخل روده کوچک جهت جذب نیست. علت آن آسیب رسیدن به عصب واگ (Vagus Nerve) می باشد. کار این عصب تنظیم عمل سیستم گوارش می باشد. گرچه در بعضی موارد علت این آسیب عصبی معلوم نیست ولی در موارد شناخته شده زیر عصب واگ آسیب می پذیرد.

\* بیماری قند که قابل کنترل نباشد.  
\* جراحی سیستم گوارش که منجر به آسیب رسیدن به عصب واگ شود.  
\* داروهای مخدر (مورفین و کدئین) و داروهای ضدافسردگی درازمدت.

\* بیماری پارکینسون

\* بیماری MS

\* موارد ۳ و ۴ و ۵ باعث تاخیر ورود غذا

## Siamak Jastan

خواننده پر شور و پر هیجان با سال ها تجربه و سابقه ای درخشان با گروه اختصاصی خود و دی جی آماده برگزاری جشن، عروسی و نامزدی

با آهنگ های بین المللی برای مهمانان غیر ایرانی

سیامک  
جستان

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس بگیرید!

(650) 520-6091



# سهیلا رضایی



Soheila Rezae  
Lic.: 01834116

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه

خانه ای بسیار زیبا در یکی از بهترین مناطق شهر رزویل  
با قیمت فوق العاده مناسب ۶۹۹,۰۰۰ دلار به فروش می رسد!  
**این اکازیون را از دست ندهید!**

- ◆ Beds: 4 ◆ Baths: 3 (2 1)(FH) ◆ Sq Ft: 3167 ◆ Lot size: 8973 ◆ Year Build: 2001
- ◆ High Ceiling ◆ Master Bedroom Downstairs ◆ Paradise Looking Backyard
- ◆ Updated & Remodeled ◆ Large Loft Price: **\$699,000**



Soheila.Realtor@gmail.com

**916-616-7395**

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek  
Sotheby's  
INTERNATIONAL REALTY

نامه ای پهلوانی است، پیکار و دلآوری داستان های اساسی آن است. برای همین هم هست که بخش پهلوانی، هسته اصلی آن را تشکیل می دهد، بخش اسطوره ای گونه ای پیشگفتار و بخش تاریخی همانا پسگفتار آن است.

حال که آشنایی مختصری با درونمایه این شاهکار عظیم فرهنگی ایران پیدا کردیم لازم است اشاره ای نیز داشته باشیم به چگونگی آغاز به نظم کشیدن این اثر بزرگ حماسی که ظاهراً بر اثر شهرت کار دقیقی در دهه دوم از نیمه دوم قرن چهارم هجری در خراسان، و رسیدن نسخه ای از گشتاسپ نامه دقیقی در اواخر همین دهه به فردوسی، صورت گرفته است. فردوسی که گویا طبع خود را تا این هنگام در نظم داستان های کهن چندبار آزموده بود، به فکر افتاد که کار شاعر جوان دربار سامانی را به پایان برد. ولی ماخذی را که دقیقی در دست داشت، در اختیار فردوسی نبود. از اتفاق یکی از دوستانش او را یاری داد و نسخه ای از شاهنامه ابومنصوری را در اختیار او قرار داد و فردوسی از آن هنگام واقعا نظم شاهنامه را آغاز کرد، بدین قصد که کتاب مدون و مرتبی به نظم از داستان ها و تاریخ کهن ترتیب دهد. دنباله مطلب در صفحه ۵۷

منظومه خود را چنانکه قبلا گفته شد به سامانیان پیشکش کند آنگاه اندیشه او هم روشن می شود. به اندیشه فردوسی این وارهبندگان سامانیان می بایست باشند زیرا که آنها تبار خویش را به شهریان کهن می رسانیدند. (نسب امیراسماعیل سامانی به بهرام چوبین می رسد) لذا با استوار شدن فرمانروائی اینان، می بایست زنجیره بریده شده، دوباره به هم ببیند. وه که چه زیبا می شد همه منظومه را به ستایش درخشان و پرشکوه سامانیان رسانید، سامانیانی که حقوق از دست رفته را دوباره زنده کرده و آن جایگاه والایی را که دهگانان داشتند و دگران از آنان بازستانده بودند بدیشان بازگرداند! اما تاریخ از راهی دیگر، جز از راهی که شاعر می پنداشت می رفت. هنگام به پایان آمدن شاهنامه، تنها می بایست سوگنامه و مرثیه ای برای سامانیان بسرایند و فردوسی، به ناچار می بایست مردی را فرمان برد که برجای آنان تکیه زده بود اما «حقی» بر آن نداشت. لذا دلیل اختلاف فردوسی و سلطان محمود و بی اعتنائی و ناسپاسی او و نارضایتی فردوسی از سلطان مقتدر و خودخواه به نظر می آید که روشن می گردد و راز این ماجرا احتمالا از پرده ابهام بیرون می آید. چنانکه گفته شد «شاهنامه» پیش از همه

## سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

بخش ششم

گردآوری و نگارش: پرویز نظامی



انجامد. اسفندیار یل حافظ و پاسدار ایران نابود و رستم نیز کشته می شود. ایرانشهر، دوباره، بی یار و پشتیبان می ماند. کیست که به یاری خیزد؟ پاسخ بی درنگ در بخش سوم شاهنامه می آید. فره ایزدی به اردشیر می رسد و کار سربلندانه و افتخار آمیز پاسداری از کشور به او و نوادگانش سپرده می شود. بخش سوم هم با شکست به پایان می آید. ساسانیان نابود می شود و پیشگوی تلخ رستم فرخزاد که می گوید از اینان دیگر کسی به شهریاری نمی رسد واقعیت پیدا می کند. باید به این نکته توجه داشت که در آغاز و در بخش های دوم و سوم شاهنامه، پشتیبان و وارهباننده ای پای به میدان می گذارد. لذا این اندیشه در سر می آید که از آنجا که در همه دشواری ها نیروهای نیکی- ایرانیان- از بین نرفته و به وارهباننده ای رسیدند سپس این بار نیز می توان و چشم انتظار وارهباننده ای را داشت. اگر به یاد بیاوریم که فردوسی می خواست

ساخت و چهره ها و سبک شاهنامه: اینکه به راستی همه بخش های شاهنامه پایانی یکسان دارند به منظومه هماهنگی می بخشد. در بخش نخست آمده است که چگونه در پی برخوردی که مایه اش بخش کردن جهان بود و به کشته شدن ایرج انجامید، نبردی سهمگین میان ایران و توران آغاز می شود و در این نبرد، انجام اندیشه های اهریمن با تورانیان است. سپهسالاری سهمگین چون افراسیاب فرمانده و سالار جنگجویان تورانی است و به نظر می رسد که ایران را از نابودی ناگزیر، گریزی نیست. در بخش دوم، خاندان پرآوازه پهلوانان سیستان پدیدار می شوند که به دفاع از ایران زمین بر می خیزند و پس از پیکارهایی سخت و خونین که صدها سال به درازا می کشد دشمنان خویش را از سر راه بر می دارند. اما، باز تیره روزی و شوربختی رخ می نماید: نابخردی شاه به مرگ همه پهلوانان می

## Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving  
Saves Lives



Safety is our most  
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)370-9696 ◆ (408)394-5249

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم  
(به زبانهای فارسی و انگلیسی)



- کسب تابعیت (سببی زن شیب)
- کارت اقامت دائم (کارت سبز)
- درخواست مهاجرت خانوادگی

■ تمدید کارت سبز

■ مجوز اشتغال

■ معافیت از پرداخت هزینه

لظا برای تعیین وقت در شمال و جنوب کالیفرنیا با اقلین های قابل تماس

408-261-6405

818-616-3091

Pars Equality Center  
1635 The Alameda  
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center  
4954 Van Noy Blvd, Suite 201  
Sherran Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency

501 (c)(3) Nonprofit Organization

## سه روایت از مادران تنهای تهران

غزل صدر

فقر در ایران به سرعت در حال زنانه شدن است. ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی به زنانه شدن فقر انجامیده است. زنان محروم تر شده‌اند، و بر اثر دسترسی کمتر به فرصت‌های شغلی و اختیارات قانونی به مردان وابسته مانده‌اند. فرهنگ مردسالار و تابوهای باقی‌مانده در جوامعی مثل ایران زندگی را برای زنان، به‌ویژه زنان خودسرپرست، به تنازع بقا تبدیل کرده است. تلاشی هر روزه، نفس‌گیر و جان‌فرسا حتی برای یافتن سقفی بالای سر.

روایت اول:

ترانه، چهل ساله، کارشناس فلسفه

«من و فرزندم در خانه‌ای که به سختی اجاره کرده‌ایم زندگی می‌کنیم. برای تهیه مسکن همیشه با کوهی از مشکلات مواجه بوده‌ام. صاحبخانه‌ها به راحتی به زن مطلقه خانه اجاره نمی‌دهند. همین خانه‌ای هم که در آن سکونت داریم به سختی توانستم اجاره کنم. پس از نوشتن قرارداد وقتی از بنگاه بیرون آمدم برای بدبختی خودم و زانی چون خودم زار زار گریه می‌کردم. از من شناسنامه همسر سابق و بچه‌ام را می‌خواستند تا بدانند بچه از کیست. پدر مشخص دارد یا نه. تعهد می‌گیرند که هیچ مردی جز پدر و برادرت حق رفت و آمد به خانه‌ات را ندارد، خانه‌ای که بانس پول هنگفتی پرداخت می‌کنی، پولی که به خون جگر به دست آورده‌ای. هیچ حمایت مالی دولتی‌ای دریافت نمی‌کنم. زندگی من و فرزندم وابسته است به بخشی از پول مستمری پدرم. چون کسی را ندارم که بچه را پیشش بگذارم، انجام کار تمام وقتی که کفاف مخارج زندگی‌مان را بدهد تقریباً محال است. در محل کار تا می‌بینند مطلقه‌ای نگاه‌ها آزاردهنده می‌شوند. انگار چون شوهر نداری، به خاطر نیاز مالی و کمبود رابطه جنسی حاضری تن به هر پیشنهادی می‌دهی. هر که از راه می‌رسد پیشنهادی می‌دهد و بیگاری می‌کشد. مستمری پدرم کفاف پرداخت بیمه را نمی‌دهد و بیمه نیستیم. اگر بیمار شویم هزینه درمان به عهده من است. رفتارهای نادرست فراوان دیده‌ام. در

و همسایه مدام حواس‌شان است که کسی جز برادر و پدرت وارد خانه‌ات نشود. چند بار از خانه بیرون رفتی؟ چه پوشیدی؟ خانواده وقت سلام و احوال‌پرسی قیافه عزادار به خود می‌گیرند و مستقیم و غیرمستقیم دل می‌سوزانند. نزدیکیانت توقع دارند که ادای زن‌های بدبخت شکست‌خورده را درآوری و در خانه بنشین و بیرون نیایی و درس نخوانی و کار نکنی و کنج دل پدر و مادر بنشین که هر ساعت و دقیقه به یاد بیآوری که بدبختی. در مواجهه با تمام این مشکلات اگر نیازمند روانکاو باشم، باید کلی پول بدهم و خدمات روانکاو رایگان برای کسی چون من وجود ندارد. فکر می‌کنید که تصمیم آخرم چیست؟ می‌خواهم مربی مهدکودک شوم. به تحصیلاتم ربطی ندارد اما امن‌ترین محیط کاری است که زنی در شرایط من می‌تواند داشته باشد. آن جا دیگر از آزار و اذیت کارفرما خبری نیست.»

روایت دوم:

افسون، ۴۷ ساله، کارمند دفتر تبلیغات

«مدتی است که دنبال خانم. پیدا کردن خانم‌ای در محله‌ای امن برای من که زن بچه‌دار تنهایی هستم کار آسانی نیست. مثل پیدا کردن کار که برای



Parinaz Kadkhodayan

## پریناز کدخدایان

مشاور با گواهینامه رسمی

راهنمایی برای بوجود آوردن آرامش بیشتر در زندگی شما و ارتباط تان با افراد دیگر در مسئله کاری و یا رابطه احساسی با استفاده از دانش کهن چینی فنگ شویی و ستاره شناسی با من تماس بگیرید

*Transform your environment,  
Transform your life.*

I can help you better understand & realize  
your path in life by discovering it's meaning  
& direction through your birth chart

(650) 704-5687

Parinazkadkhodayan@gmail.com

## Danford Services Inc.

Full Bookkeeping &amp; Tax filing

- ♦ خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- ♦ تهیه و تنظیم کلیه گزارش‌های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ♦ ثبت انواع شرکت‌ها در سراسر آمریکا
- ♦ مشاوره و آرایه روش‌های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت‌ها
- ♦ صدور چک‌های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش‌های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت‌ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی‌های خود را در توسعه دیگر امور تان متمرکز نمایید!

♦ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ♦ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ♦ Payroll set up (one time charge) ♦ Payroll Processing ♦ W2 or 1099 forms issuance ♦ Business Registration ♦ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182

Reza Farshchi

reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

## بی‌عدالتی‌های پنهان قهوه «تجارت عادلانه»

فرناز سیفی

فهرست انواع قهوه در کافه‌ها روز به روز پیچیده‌تر می‌شود. وارد هر کافه که مدعی قهوه خوب است بشوید دو سه نفری را می‌بینید که با قیافه حیران فهرست نقش‌بسته بر دیوار کافه را برانداز می‌کنند و از بعضی اسامی و توضیحات سر در نمی‌آورند: فرق کاپوچینو با کورتادو چیست؟ فرق قهوه‌هایی که زیر عنوان (Single Origin) ردیف شدند، با قهوه فیلتر شده یا قهوه‌ای که در دستگاه «فرنچ پرس» تهیه شده در چیست؟

اگر از کشوری به کشور دیگر سفر کنید که اوضاع از این هم پیچیده‌تر می‌شود. برای مثال در پرتغال، به قهوه‌ای که قهوه‌ی عادی دم‌کشیده در آمریکا است می‌گویند «اسپرسو» و به قهوه عادی دم‌کشیده می‌گویند «آمریکانو»، در حالی که «آمریکانو» در اکثر کشورها، یک شات اسپرسو مخلوط با آب جوش است و نه قهوه‌ی دم‌کشیده. در آلمان شاید وقتی اول نام Cafe Crema را در

از شرکت بزرگ «نستله» است و شرکت آلمانی «Probat» که مهم‌ترین و اصلی‌ترین تولیدکننده ماشین‌های برشته‌کاری قهوه در جهان است و با زرنگی‌های خاصی این قسمت از صنعت قهوه را تا حد زیادی در انحصار خود حفظ کرده است. «استارباکس» نه فقط با افتتاح هزاران شعبه در سراسر جهان و در هر کوچه و برزن، قهوه و دسترسی به قهوه را آسان و عادی و روزمره کرد، بلکه با تولید نوشیدنی‌های تازه که یکی از مواد اصلی آن قهوه بود، قهوه را «هیجان‌انگیز» و باب ذائقه گروه کثیری از مردم کرد. در کنار آن اولین شرکتی بود که لیوان‌های کاغذی برای «قهوه بیرون‌بر» تولید کرد و ناگهان دیگر لازم نبود برای



نوشیدن قهوه، حتماً پشت میزی در کافه نشست و ساعتی را به این کار اختصاص داد. دیگر به راحتی می‌شد قهوه را با خودت این‌ور و آن‌ور ببری، در حین راه رفتن در خیابان یا رانندگی بنوشی.

در شرکت «نستله» وقتی برای اولین بار ایده تولید قهوه کپسولی مطرح شد، خیلی از مدیران و کارمندان فقط خندیدند و فکر کردند این بدترین ایده تجاری است که تا حالا در شرکت مطرح شده است. چند سال اول، هرکسی را که کارش چندان خوب نبود یا تنزل رتبه می‌گرفت، به بخش «نسپرسو» می‌فرستادند. «نسپرسو» کارکرد محلی برای تنبیه و توبیخ کارمندان بد را داشت.

حالا اما جورج کلونی، هنرپیشه معروف هالیوودی با آن چهره جذاب، تصویر اصلی این قهوه کپسولی است و در تبلیغات «نسپرسو» با چنان آداب و لذتی جرعه‌ای قهوه نسپرسو را مزه‌مزه کنان سر می‌کشد که انگار قهوه، تکه‌ای جواهر کمیاب است. بوتیک‌های شیک «نسپرسو» در شهرهای بزرگ، با صف کارمندان مؤدبی که اونیفورم‌های شیک و رسمی نسپرسو را بر تن کرده‌اند، با کافه‌های کوچک داخل مغازه که برای مشتریان رایگان فنجانی قهوه به همراه بیسکوئیت و

فهرست کافه‌ها و نانوائی‌ها ببینید، چیزی شبیه «نسکافه» در ذهن تداعی شود که ترکیب قهوه با خامه خشک یا شیر است. اما Cafe Crema قهوه تازه‌دمی است که جلوی چشم مشتری، دانه قهوه را خرد می‌کنند و از دستگاه بزرگ و پیچیده قهوه‌ساز حرفه‌ای کافه، یک فنجان قهوه خوشبو و واقعا تازه تحویل می‌دهند. هیچ خبری از شیر و خامه نیست. در کافه‌های ایران همیشه گزینه‌ای در فهرست بود به اسم «قهوه فرانسه» که احتمالاً هیچ شهروند فرانسوی نداند چرا اسم این قهوه، «فرانسوی» است و در خود فرانسه هیچ خبری از این اسم نیست.

چه اتفاقی افتاد که در کمتر از دو دهه اخیر، قهوه ناگهان چنین مهم شد و متنوع و پیچیده؟ و تجارت قهوه چطور روز به روز گسترده‌تر شد؟ قهوه که تا قبل از آن نوشیدنی گرم سر راست و ساده‌ای بود که نه تنها هیجان‌انگیز نبود، که برای خیلی‌ها تکراری و حوصله‌سرب هم بود. آنها که تحولات صنعت قهوه را دنبال می‌کنند، می‌گویند ردپا را باید در دو شرکت بزرگ قهوه و یک شرکت انحصاری تولید ماشین‌های بو دادن قهوه پیدا کرد: کافه‌های زنجیره‌ای «استارباکس» و قهوه‌های کپسولی «نسپرسو» که بخشی

آن ماشین‌های کوچک‌تر و ارزان‌تری هم ساختند که امکان برشته‌سازی قهوه را برای افراد بیشتری در صنعت قهوه ممکن کرد. کافه‌هایی که باریستای حرفه‌ای و کارآزموده دارند و به قهوه خوش‌طعم و خوب معروف‌اند، اغلب در منوی کافه توضیح دادند که دانه‌های قهوه مورد استفاده آنها در کدام کشور و منطقه کشت شده و به چه شکل برشته شده است. بعضی کافه‌ها با افتخار اعلام می‌کنند که تنها قهوه مزین به آرم «تجارت عادلانه» را استفاده می‌کنند و طبعاً هر فنجان نوشیدنی در این کافه‌ها، گران‌تر هم هست. اما در کشور مبدأ، در مزارع کشت قهوه، در نقطه شروع سفر قهوه، چه می‌گذرد؟

### بیگاری و دستمزد ناچیز

### تولیدکنندگان واقعی قهوه

از برزیل تا گواتمالا، از کلمبیا تا اتیوپی، در بسیاری از مزارع کشت قهوه، میان سبزی شاخ و برگ مزارع، یک تصویر یکسان را می‌توان دید: اندامی کوچک و نحیف میان شاخ و برگ در حال حرکت است، اندامی کوچک که گونی بزرگی را به دوش می‌کشد یا دستان خود را دور سبزی بزرگ حلقه زده و به سختی راه می‌رود.

دنباله مطلب در صفحه ۴۸

## آتوسا یکان

مربی و راهنمای زندگی

Professional Certified Life Coach  
atoosa30@yahoo.com



مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه‌های جدید برای رسیدن به هدف‌ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه‌ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارد: بالا بردن کیفیت زندگی شما

- ♦ رسیدن به شادی و نشاط درونی
- ♦ اعتماد و حرمت نفس و تعادل
- ♦ خودشناسی، خودسازی، هدف‌یابی
- ♦ تصمیم‌گیری‌های درست در زندگی شخصی و یا کاری
- ♦ روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده‌ها
- ♦ صحبت‌های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان
- ♦ تخصص و تجربه در روش‌های مؤثر، شاد کردن و تقویت حافظه سالمندان شما در منزل و یا خانه سالمندان ♦ جلسات Coaching و Meditation در دفترهای خود و یا سرویس سیار در صورت لزوم برای راحتی شما

**Atoosa Yekan "Not just another life coach..."**

دفاتر در سن حوزه و پلزن‌تون. سرویس سیار موجود می‌باشد.

۹۷۰۰-۲۹۷ (۹۲۵)

# idents<sup>®</sup>

## RS FOR SERIOUS INJURIES

### CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



# No Fees

## Until We Win Your Case!

### ettlements & Verdicts



[Powerfulinjurylawyers.com](http://Powerfulinjurylawyers.com)

burg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.





# ACC

## POWERFUL LAWYER

### دکتر کامران یدیدی

### وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

### نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



## Over \$200,000,000 Collected in S



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

# (888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock. Law Offices of B



## سنبل

(در هزار سال شعر فارسی)

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

مکن تشبیه زلفش را به سنبل / پریشان با پریشان فرق دارد  
(فروغی بسطامی)

گلبرگ‌های لب برگشته و حلقه‌حلقه سنبل و تراکم گل‌های کوچک آن به صورت خوشه‌ای از گل، بیشتر به رنگ بنفش یا کبود، شکل طره و زلف را به ذهن متبادر می‌کند و از این رو موی مجعد یار و زلف محبوب جوان را به سنبل تشبیه کرده‌اند. سنبل خوشبو و تیره‌رنگ است و موی مشکین و عنبرین یار و خط عارض او را به آن مانند کرده‌اند.

سنبل نام گلی خوشبو از جنس Hyacinthus متعلق به خانواده Liliaceae یا تیره زنبق است. سنبل در زبان پهلوی و متون عهد باستان همین نام را داشته است. در انگلیسی Hyacinth نامیده می‌شود. این گل در گذشته بیشتر به رنگ بنفش یا کبود یا ارغوان بوده است. برخلاف گل که در بوستان جای داشته، سنبل در اول بهار در کوه و دشت می‌روید، با دو بیت از فردوسی و اوحدی مراغه‌ای:

همه بوستان زیر برگ گل است / همه کوه پُر لاله و سنبل است

جهان از باد نوروزی جوان شد / زمین در سایه سنبل نهران شد

منابع علمی خارجی نشان می‌دهد که تمامی گیاه سنبل به‌ویژه پیاز آن حاوی آلکالوئیدهای سمی است که خوردن آن به مقدار زیاد باعث دل‌درد و تهوع در حیوانات می‌شود، با دو بیت از خاقانی و اورمزدی که به زهر دار بودن سنبل اشاره دارند:

هم زهر دهد چو شاخ سنبل / گر نیشکری گزیده خواهم

جای نزهت نیست گیتی را که اندر باغ او / نیشکر چون برگ سنبل زهر دارد در میان نزهت = خوشحالی، خرّمی.

نیشی که بزد عقرب زلفت به لب من / زهرش به سیه سنبل خط تو دوا یافت

عقرب زلف = حلقه‌ای از مو که بر روی صورت آورده می‌شده است.

در گیاه سنبل، خوشه گل از تعداد زیادی گل‌های کوچک به صورت مجتمع و متراکم تشکیل شده است. هریک از این گل‌های کوچک و بی‌دمگل، به نام سنبلک یا سنبلچه، به شکل زنگوله‌ای با دهان باز و با شش پره یا گلبرگ لب‌برگشته به سمت بالا است. سنبل را برای زیبایی و خوشبویی آن پرورش می‌دهند و معمولاً یکی از اقلام سفره هفت‌سین در نوروز است.

در شعر قدیم فارسی، موی مجعد و زلف محبوب را به سنبل تشبیه کرده‌اند، زیرا گلبرگ‌های لب‌برگشته و تابدار و حلقه‌حلقه سنبل و تراکم گل‌های کوچک آن به صورت خوشه‌ای از گل، بیشتر به رنگ بنفش و کبود، شکل طره و زلف را به ذهن متبادر می‌کرده است. (در شعر مولوی، سنبل به معنای سنبله یا خوشه گندم است که به ابرو تشبیه شده است.) در حالی که قسمت عقبی موی سر را گیسو می‌گویند، واژه زلف در فارسی به معنای طره، کاکل، موی کوتاه ریخته بر روی و به‌طور کلی قسمت جلوی موی سر، موی گرد عارض محبوب نوجوان و نیز مجازاً به معنای رنگ سیاه آمده است. تشبیه زلف به سنبل به‌حدی متداول بوده که سنبل به‌عنوان استعاره، خود به‌جای زلف و مو، آمده است، با دو بیت متوالی از رفیع‌الدین نیشابوری و بیت بعد از نظامی گنجوی:

ز سنبلی که عذارت بر ارغوان افگند / هزار سوز در این جان ناتوان افگند

بگو که تیر جفا بر که راست خواهی کرد / که ابروی تو خمی باز در کمان افگند

سمنبر غافل از نظاره شاه / که سنبل بسته بُد بر نرگش راه

[شیرین غافل از آن بود که شاه می‌بیندش، زیرا گیسوانش جلوی چشمش را گرفته بود.] دو بیت زیر از صائب و بیت بعد از محتشم کاشانی مضامینی بدیع از سنبل زلف دارند: از آن همیشه تروتاز هست سنبل زلف / که بی‌حجاب کند با تو دست در گردن حجاب = پرده، فاصل و واسط بین دو چیز.

سنبل زلف از رخسار تا بر کنار افتاده است / گل چو تقویم کهن بی‌اعتبار افتاده است

ای ز سنبل بسته مویت سایبان بر آفتاب / زلف مشکینت شب قدر است و رویت ماهتاب در هزاران بیت شعر قدیم فارسی، این مضمون وجود دارد که دل عاشق در گرو موی پُر جعد یا سنبل یار و در خم گیسوی اوست، با چهار بیت از امیرمُعزّی، خواجوی کرمانی،

فروغی بسطامی و فضولی:

بسان گوی کردم دل که دیدم آن صنم دارد / ز سنبل زلف چون چوگان و از گل چهره چون میدان مده به‌دست سر زلف دوست خواجو دل / که کار سنبل هندوی او سیه‌کاری ست این چه دامی ست که از سنبل مشکین داری / که به هر حلقه آن صد دل مسکین داری به هر تازی ز جعد سنبلش دل بسته شنیدایی / صبا برهم مزن جمعیت دل‌های شیدا را خط عارض محبوب جوان بسیار به سنبل تشبیه شده است، با سه بیت از خواجوی کرمانی، زلالی خوانساری و نظامی گنجوی:

چو از برگ گلش سنبل دمیده‌ست / ز حسرت در چمن گل پژمرده‌ست

برشته سوخته چون آه دلسوز / چو خط دفتر سنبل نوآموز

خط = موی عارض، نوشته. خط نوآموز = خط منقطع و ناپیوسته، اشاره به موی نوزسته بر عارض.

یکی را سنبل از گل برگشیده / یکی را گرد گل سنبل دمیده

سنبل دمیدن = برآمدن ریش یا خط عارض. سنبل در مصرع اول به موی معشوقه و در مصرع دوم به خط عارض محبوب جوان اشاره دارد.

سنبل عطرآگین و خوشبوست، با دو بیت از سلمان ساوجی و هلالی جغتایی:

هوا به یک نفس از چین طره سنبل / هزار نایف مشک تار بگشاید

نایف گشادن = درآوردن مشک از درون نایف آهو. تار = مخفف تاتار، ولایتی از ترکستان قدیم که آهوی آنجا و مشک نایف آن معروف بوده است.

با همه مشک‌فشانی نتواند سنبل / که خم زلف تو را ببیند و تابي نزند

عطرآگینی و خوشبویی سنبل همراه با رنگ کبود آن سبب شده تا موی مشکین یار و زلف عنبرین محبوب را به آن تشبیه کنند، با دو بیت از خواجوی کرمانی و سه بیت بعد از لاکری (شاعر سده چهارم) و نظامی گنجوی که در آنها سنبل مشکین و عنبرفشان استعاره از زلف و موی خوشبوی یار است:

پیش آن سنبل مشکین عبیرافشان / سخن نایف تاتار نگویم که خطاست

گوی آن سنبل عنبرشکن مشک‌فروش / به خطا مشک ختن بر سمنت پاشیده‌ست

در دو بیت بالا، خطا، به معنای اشتباه، به دیار ختا در چین ایهام دارد و با تاتار و ختن متناسب است.

ز عنبر زره دارد او بر سمن / ز سنبل گره دارد او بر قمر

سمن و قمر به رخسار اشاره دارد و زره به حلقه‌های جوشن و حلقه زلف بر رخسار. دو مصرع معنای مشابه دارند: [زلف بر رخسار ریخته است.]

ز سنبل کرد بر گل مشک‌بیزی / ز نرگس بر سمن سیماب‌بیزی

سنبل = استعاره از مو، موی سیاه به قرینه مشک. مشک‌بیزی = مشک‌بیختن، مشک‌فشانی. گل و سمن هر دو استعاره از روی و رخسار هستند. نرگس = چشم. سیماب = جیوه، (در اینجا) اشک. [موی بر صورت و اشک بر رخسار ریخت.]



واژه سنبل چهارده بار در دیوان غزلیات حافظ آمده که فقط پنج بیت از آن در اینجا می‌آید:

بئی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد / بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

گل و سنبل استعاره از رخسار و زلف است. گرد گل = دور صورت. بهار = گل، مانند بهار نارنج. بهار عارضش = گل رویش، سبزه‌زار رخسارش. خط = موی نوزسته بر پشت لب و گرد صورت، و به حکم و فرمان نیز ایهام دارد. خط به خون کسی داشتن = فرمان قتل کسی را داشتن یا دادن. با احتمال دو معنا برای بیت: الف) [محبوبی دارم که زلفش بر رخسار همچون گلش سایه افکنده و چهره گلگونش فرمانی برای ریختن خون ارغوان است که دیگر دم از زیبایی نزند.] ب) [محبوبی دارم که موی نوزسته بر گرد عارض و سبزه‌زار رخسارش حکم بر آن دارد که عمر چهره گلگون او (یا دوران شبایش) به پایان رسیده است.] با توجه به بیت بعد در غزل (غبار خط بپوشانید خورشید رخسار یا رب...)، معنای دوم مقبولتر است.

نقاب گل کشید و زلف سنبل / گر هبند قیای غنچه وا کرد

نقاب کشیدن کنایه از بیدار شدن یا بیدار کردن و نیز باز شدن یا باز کردن است، با بیتی از محتشم کاشانی: ز خواب دیده گشاد و ز رخ نقاب کشید / هزار تیغ ز مژگان بر آفتاب کشید. گر هبند یا بند گره قیای غنچه به قسمت پایین غنچه در زیر کاسبرگ‌های به هم آمده سبزرنگ اشاره دارد که چون کمربندی بسته است. بیت مورد نظر فاعل ندارد و معلوم نمی‌دارد که چه کس نقاب را می‌کشد و گر هبند را باز می‌کند.

در حافظ خانلری، این بیت دومین بیت غزل است. فاعل بیت اول بلبل است که در سحر گاهان از عشق و جفای گل شکوه می‌کند.

عزال، اوج، نیریز، مُبرقع، ركب، صبا، همايون، نهاوند، زاوی، بسته نگار، رومی، خوزی ومحیر.

صفیالدین دوایری را در کتاب الادوار جهت معرفی مقام ها و همچنین دوایری را جهت نشان دادن ایقاعات و ریتم تشریح کرد. پس از «صفیالدین ارموی» عبدالؤمن اصفهانی، محمد شاهرابی و قطب الدین شیرازی مقامات را به صورت نیم دایره های بزرگ و کوچک ثبت کرده و برای تناسب پرده ها و شعب جداولی رسم نمودند. ایشان برای زمان های ایقاعی نیز دوایری رسم کرده و شیوه ثبت الحان را توضیح دادند.

صفی الدین ارموی پس از فارابی بزرگترین و مهمترین کسی است که در اصول فن موسیقی تحقیق نموده و قدیمی ترین نت نویسی فارسی و عربی در کتاب الادوار از صفی الدین ارموی است.

با مرگ آخرین ایلخان مقتدر مغول، ایران به دست امرای بزرگ مغول تجزیه شد. ظهور سلسله های گوناگون سبب بی ثباتی اوضاع ایران و سرانجام تسلط امیر تیمور بر ایران شد. موسیقی از دوره تیمور تا پایان دوره صفویه وارد مرحله دیگری شد. در چنین دوره نابسامانی الحان موسیقی نیز جز آه و ناله و نغمات غم انگیز که بازتاب رنج ها و دردهای مردم بود چیز دیگری نمی توانست باشد. در این دوره که از آن باید به عنوان دوره فترت یاد کرد، هجوم اقوام مغول و تاتارها در ایران و پیامدهای چیرگی آنان در کشور ستمدیده ما آن چنان شوم و ناگوار بود که در تاریخ ایران مانند ندارد. لطمه هایی که از این حادثه بر پیکر تمدن و فرهنگ و هنر ایران و از همه بیشتر بر روحیه مردم ایران وارد آمد در تاریخ کم نظیر است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

پس از سقوط بغداد به دست هلاکو در ۶۵۶ هجری، صفیالدین به خدمت مغولان و خاندان ایرانی «جویی» در آمد و از سوی «عظامک جویی» کاتب انشاء دیوان بغداد شد. ساز «نزه» که مشابهت زیادی با سنتور دارد از ابداعات وی می باشد. با بر افتادن و کشته شدن خاندان جویی کار و بار صفیالدین رو به خرابی گذاشت و به سبب فقر و تنگدستی، سال های پایان عمر را به سختی گذراند و چون قادر به پرداخت قرض های خود نبود، به حبس افتاد و در سال ۶۹۲ هجری در سن ۸۰ سالگی در زندان در گذشت.

وی مؤسس و از پیشگامان «فرضیه منتظم و سیستمی» در موسیقی ایران بود. این فرضیه عبارتست از تقسیم بُعد کلی موسیقی (یک گام یا یک اکتاو) به ابعاد هفده گانه می باشد. اساس این فرضیه را در تقسیمات دساتین تنبور خراسانی فارابی می توان مشاهده نمود. گام صفی الدین بر ۱۷ فاصله در یک اکتاو استوار شده است و پس از او ملاک موسیقی مشرق گردید و گام کنونی موسیقی ایران بر همان پایه استوار است. وی تعدیلاتی در گام موسیقی ایرانی بوجود آورد. گوشه طرب انگیز ماهر را به او نسبت میدهند. وی برای نخستین بار آهنگ ها را با حروف الفبای ابجد و عدد نوشت.

صفیالدین معتقد به دوازده مقام، شش آواز و ۲۴ شعبه است. مقام های صفیالدین عبارتند از: عشاق، نوا، بوسلیک، راست، زنگوله، اصفهان، حسینی، حجازی، زیرافکنند، راهوی، عراق و بزرگ آوازاها عبارتند از: گوشت، گردانبه، نوروز، سلمک، شهنواز، مایه

**۲۴ شعبه:** دوگاه، سه گاه، چهارگاه، پنجگاه، عشیران، نوروز عرب، ماهر، نوروز خارا، حصار، نوروز بیاتی، نُهف،



## نگاهی به تاریخ موسیقی ایران

بخش سوم

هوشنگ فراهانی - آهنگساز و اتنوموزیکولوگ

ها و ایقاعات گفتگو کرده و همچنین در زمینه سازشناسی نیز نوشته هایی دارد. وی برای نخستین بار از واژه «مقام» استفاده می کند.

«جامع علم الموسیقی» و نیز دو کتاب «المختصر فی علم الموسیقی» و «دانشنامه علایی» به فارسی و بخش موسیقی «شفا» که توسط ابوعلی سینا نوشته شده است.

**«محمد الجوزجانی عمر بن زبیه اصفهانی»:** (وفات به سال ۴۴۰ هجری) از شاگردان بوعلی سینا بوده است. «ابن زبیه» اثری به نام «الکافی فی الموسیقی» دارد. «الاشارات» حاصل بحث های فلسفی وی با ابن سینا بوده است. برخی وی را زرتشتی می نامند. وی اولین کسی بوده است که به سکوت در موسیقی توجه کرده است. وی در نام پرده ها و دستان های ساز عود که ساز مرسوم دوران گذشته بوده است و با حروف ابجدی نشان داده می شدند، تغییراتی بوجود آورد.

**«محمد ابن محمود نیشابوری»:** وی قبل از دوره «صفیالدین ارموی» در قرن ششم هجری متولد شده و در خراسان بزرگ میزیسته است. وی سیستمی را برای پردهبندی داشته است و در مورد شعبات و الحان و شیوه نواختن عقاید خاصی داشته است. بطور مثال اعتقاد داشته است که برای تیپ های مختلف انسان ها می بایست از طریق و از پرده های مختلف نواختن زیرا تیپ شخصیتی انسانها با یکدیگر متفاوت است.

**«مکتب منتظمیه یا سیستماتیک»**

**«صفی الدین ارموی»:** وفات وی را به سال ۶۹۲ هجری ۱۲۹۷-۱۲۱۶ میلادی دانسته اند. «رساله الادوار» و «رساله شرفیه» از آثار اوست. صفی الدین ارموی در حدود سال های ۶۱۰ هجری در ارومیه متولد شد و در خردسالی به بغداد رفت و در مدرسه مستنصریه به تحصیل عربی و علوم دینی و ادب و ریاضی پرداخت و در نظم اشعار و علم انشاء و تاریخ، حسن شهرت یافت و در علم و موسیقی بی مانند شد. مستعصم، خلیفه عباسی که فریفته هنرهای زیبا و عاشق حُسن خط و ساز و آواز وی شده بود، مقدم او را گرامی داشت و او را به سمت کاتب کتابخانه و مغنی و ندیم و رئیس رامشگران گمارد.

**ابونصر فارابی:** متولد سال ۲۶۰ هجری قمری در فاراب ماورالنهر بوده است. وی حکمت و علوم را در بغداد فرا می گیرد و مطالعات را بر روی آثار ارسطو آغاز می کند. وی را پس از ارسطو که «معلم اول» نامیده می شد، «معلم ثانی» می نامند. وی مورد توجه «سیف الدوله حمدانی» قرار می گیرد که در آن زمان حاکم شام بود. «الموسیقی الکبیر» و «احصاء العلوم» از آثار اوست و در قرن هشتم «عبدالقادر مراغی» افزودن سیم پنجم عود را از ابتکارات وی می داند. آراء فارابی را می توان به چند گونه مورد بررسی قرار داد:

- ♦ **تاریخی**
- ♦ **گفتنمان نظری**
- ♦ **مبانی نظری گام شناسی، انواع دستان ها، سازشناسی (مورفولوژی) شناسایی اندام های ساز.**
- ♦ **گستره صوتی و کوک سازها**
- ♦ **گام های بالقوه**
- ♦ **نظام ادوار ایقاعی و ریتم**
- ♦ **فرم های موسیقی**
- ♦ **هویت شناسی**
- ♦ **شخصیت شناسی**
- ♦ **متدولوژی و روش دار بودن**
- ♦ **بازآفرینی جنبه های بالقوه و خلاقانه**
- ♦ **فارابی یک اکتاو (هشت نت طبیعی در یک گام موسیقی) را به ۱۴۴ قسمت تقسیم کرد.**

**ابوعلی سینا:** «حسین ابن عبدالله» ۳۵۹ شمسی و سال ۳۷۰ هجری قمری در بخارا متولد شد و وفات وی به سال ۴۲۸ هجری قمری و ۴۱۶ هجری شمسی روی داده است. از نقاط عطف زندگی وی زندگی در زمان «نوح بن منصور سامانی» است که در آن زمان وی به کتابخانه راه پیدا می کند. وی شش مقاله کلی دارد که هر مقاله دارای چند فصل است. در این مقالات وی از نقش اعداد و محاسبات و نقش اصوات و زیر و بمی صوت صحبت می کند. بخش موسیقی به دو بخش «تألیف یا همان آهنگسازی» و «ایقاع یا همان ضرب و وزن» تقسیم می شود. اختلاف اصوات به چهار بخش بلندی صوت، پستی صوت و زیر و بمی صوت گفتگو می کند که در بیان وی «جنس یا ذیالاربع» (فاصله چهارم در موسیقی) انواع مختلف دارد. وی در بررسی پرده

## گروه همایش دوستان

هموطنان عزیز، گروهی از همراهان شما به نام «گروه همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر در محل Scientology Building در شهر ماننن ویو گرد هم می آیند. «همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همیاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا. این کانون غیر انتفاعی کاملاً «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

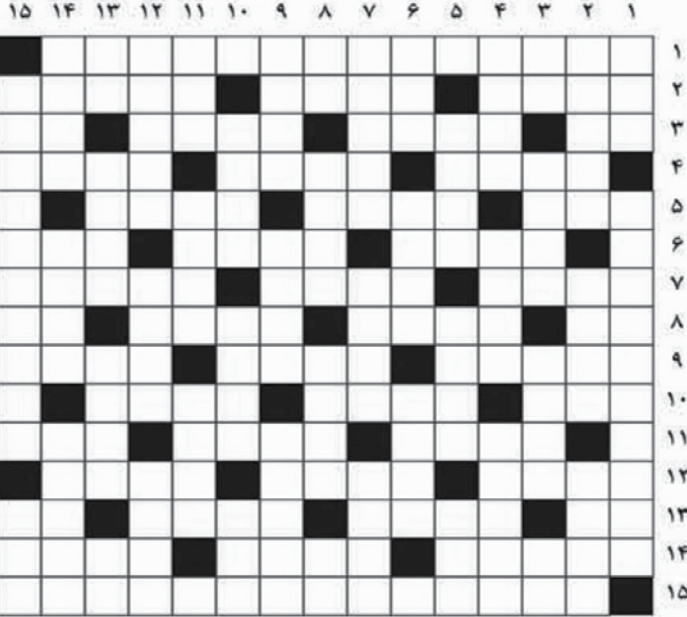
برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفاً با

شماره تلفن ۲۲۷۹-۲۰۷ (۴۰۸) تماس حاصل فرمایید.

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

حل جدول در صفحه ۴۲

## سرگرمی



## عمودی

- ۱- بیان کردن حال کسی- ششمین فرمانروای دودمان زندیه در تاریخ ایران بود
- ۲- منطقه تفریحی و گردشگری در شمال شهر تهران- اصطبل- بادخنک
- ۳- علامت منفولی- یار و همدم- نشانه تیر- خاک صنعتی
- ۴- عبوس- کمک رسان- همه رسانی
- ۵- خانه های ریز عکس- خواب شیرین- این شهر ایران به «شهر یادگیرها»، «عروس کویر»، «دارالعلم» و «شهر دو چرخه ها» معروف است
- ۶- نوعی پخت برنج- موش خرما- انکار کننده
- ۷- آمریکایی را گویند- قرض و وام- فراموشکار
- ۸- برج فرانسه- ندادهنده- محل پیدایش- چهره
- ۹- فراوان و بسیار- شیره چغندر- فرستادن
- ۱۰- آقاو سرور- نام سابق میانمار- پیوند دادن
- ۱۱- چلچراغ- زین و برگ اسب- علم کیمیا
- ۱۲- خانه های شعری- کوشنده- بخشیدن
- ۱۳- الفبای موسیقی- تشکر فرانسوی- پدر از دست داده- حرکت اسب در شطرنج
- ۱۴- شب طولانی سال- پرنده وحشی حلال گوشت- دست کم
- ۱۵- سومین پادشاه دودمان افشاریان ایران، برادر عادل شاه افشار و برادرزاده نادر شاه افشار بود- نوعی پخت برنج

## افقی

- ۱- این وزیر ایلخانی با طرح پول کاغذی در صدد حل مشکل مالی گیخاتو (پادشاه ایلخانی) برآمد
- ۲- وسیع و پهناور- کشوری آفریقایی که پایتخت آن باما کو است- دچار شدن
- ۳- حرارت بالای بدن- سنگین و وزین- جمله دستوری- خرس آسمانی
- ۴- جای مرطوب- خانه زنبور عسل- علم سرشماری
- ۵- دشمن- نژاد ما- واحد حجم مایعات
- ۶- پدر شعر نو- در آوردنی از روزگار- جشن باستانی
- ۷- قانون مغولی- موهای پشت لب مرد- گرفتاری و دربندی
- ۸- مغز استخوان- مقابل خروج- برجای گذاشتن- رطوبت
- ۹- کثرت آمد و شد- شریک زندگی- خوشگذران
- ۱۰- باغ معروفی در شیراز- طرف راست- خواست الهی
- ۱۱- از گازهای آلی- از واحدهای پول در ایران قدیم- آزادورها
- ۱۲- از سلاح های سرد- طرف و جنب- قابله
- ۱۳- برگ برنده- باهوش و زیرک- زود و فوری- آسیب و صدمه
- ۱۴- شهری در استان فارس- تشنه فریب- توانایی و قدرت
- ۱۵- طی سلطنت شاه عباس اول، این شاهکار معماری در اصفهان ساخته شد

## تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

## Pezhvak of Persia

## پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان  
شمال کالیفرنیا

با درج آگهی در نشریه پژواک  
کسب و خدمات خود را به ایرانیان  
شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

## جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و  
چهارمین جمعه هر ماه

www.ferdosi.org

۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

ورود برای عموم آزاد است

## جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر  
ماه میلادی در شهر فریمانت.  
مکان:

Fremont, Main Library

۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰

۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰

ورود برای عموم آزاد است

## شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در  
رستوران فیمس کباب.

تلفن اطلاعات:

۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

1290 Fulton Ave., #3  
Sacramento, CA

انجمن فرهنگی آذربایجان  
در شمال کالیفرنیا

سازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی  
سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس های  
رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و  
زبان انگلیسی.

با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت  
۴۰۸-۸۵۸-۹۸۶۲

secretary@acsnc.org  
16400 Lark Ave. #260  
Los Gatos CA

## برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن  
شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب  
از کانال ۱۵ سن حوزه  
یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر  
از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

## شب بانوان

دومین چهارشنبه هر ماه  
شروع برنامه با شام و موزیک  
از ساعت ۷ عصر تا ۱۱:۳۰  
۱۲۳۴-۳۶۹-۴۰۸  
۶۴۴۰-۳۷۱-۴۰۸  
مکان: رستوران ساقی  
1392 S Bascom Ave, San Jose  
ورودیه با شام 25 دلار

## کلاس خصوصی

کلاس خصوصی عرفان و رفع  
مشکلات آثار مولوی، سعدی و  
حافظ توسط دکتر مسیح پور، استاد  
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران  
برای کسب اطلاعات بیشتر لطفا  
با ما تماس حاصل فرمایید.  
۲۹۲۲-۷۲۵-۴۰۸

## استخدام

جهت توجه، رسیدگی و هم صحبتی با یک خانم سالمند، به یک خانم با تجربه در امور آشپزی و خانه داری و با داشتن گواهینامه معتبر، در شهر San Anselmo در مارین کانتی، بطور تمام وقت و یا شبانه روزی با در اختیار گذاشتن اتاق، غذا و حقوق ماهیانه نیازمندیم.  
(۴۳۶۶-۷۸۵) (۴۱۵)

## جویای کار

خانمی هستیم با تجربه برای نگهداری شبانه روزی یا تمام وقت از سالمندان شما. (۴۰۸) ۴۰۱-۴۳۱۸

## تعمیر فرش

برای تعمیر انواع فرش های ایرانی و غیر ایرانی با ما تماس بگیرید.  
(408)374-8141

**HoOoOo**  
Be Mindful, Be Playful, Be the real you

**Sehar Shams**  
President, executive director

Each child has a different way of coping with trauma. In my own life, especially when the reality was too painful to endure, I did it by finding small activities and things that made my heart feel a little bit better each day.

Now, as an adult, I'm committed to helping children cope with adversity in their lives. Our first app, "Michka", has had more than 125K downloads in 7 months, just in Farsi.

In "Michka", the child has an imaginary friend in his heart, a flower which blooms whenever the child takes care of his/her feelings and that withers whenever he/she ignores them. ( Michka is gender-neutral insect ) This year, we have started an NGO, as you know, the paperwork for ( 501c ) will take a lot of time. Meanwhile, we are looking for a fiscal sponsor and other NGO's who are interested to collaborate. You also can purchase my painting to help our fundraising. 100% of the sale will go to the organization's account to pay for the production. ( Please check page 47 )

For more information, visit our website:  
[www.hooooo.org](http://www.hooooo.org)

# فال ستارگان

<p><b>دای</b></p> <p>چند وقتی سختی های شما زیاد شده بود، خوشحال باشید زیرا یک برد بسیار خوب در انتظار شماست. فقط حواس تان باشد دشمنان از شادی شما ناراحت می شوند. پس از چشم بد بترسید. از این فرصت پیش آمده استفاده کنید زیرا می تواند زندگی شما را تا حد زیادی بهتر کند. از دوستان خود کمک بگیرید. در ضمن خانواده خود را فراموش نکنید که آنها همیشه به یادتان هستند.</p>	<p><b>مهر</b></p> <p>مشورت با دوستان را فراموش نکنید. گاهی بسیار آشفته و سردرگم می شوید که انگار کوهی از مشکلات برابر شماست اما با صبر و پشتکار آنها را کنار می زنید. به زودی همه چیز روبه راه می شود. به زودی در میان اطرافیان به عنوان فرد موفق شناخته خواهید شد. وقتی به کسی قولی می دهید، سر قول تان باشید. اطرافیان روی شما حساب می کنند.</p>	<p><b>تیر</b></p> <p>تمام فکر و ذهن شما درگیر کاری است که باید انجام شود. بسیار خوب است و ادامه دهید تا با موفقیت انجام شود. کمی بیشتر با دوستان خود در ارتباط باشید زیرا آنها روی دوستی با شما بسیار حساب باز کرده اند و همواره شما را دوستی وفادار می پندارند. یادتان باشد خیلی سریع نباید بله گفت. تحقیق یادتان نرود. مسافرت کوتاهی در پیش دارید.</p>	<p><b>شروردین</b></p> <p>یکی از مشکلات زندگی تان از سر راه کنار می رود و به زودی آغازی دوباره در زندگی خواهید داشت. به زودی از حقایقی باخبر خواهید شد که از برخی دلواپسی ها نجات می یابید و شما را از اعتماد کورکورانه نسبت به یک نفر باز می دارد. مردان متولد این ماه در عقیده خود بسیار ثابت قدم هستند. پس اگر همسر شما مرد متولد این ماه است فرد بسیار مناسبی برای مشاوره است.</p>
<p><b>بهمن</b></p> <p>هیچگاه رازهای دل را چون سفره بهمن نکنید. یادتان باشد ترس، نبوغ و لیاقت شما را از بین می برد. به هیچ فردی کورکورانه اعتماد نکنید. خلوت خود را با دوست یا همسر خود تقسیم کنید. اتفاق خوبی در راه است که زندگی شما را دگرگون می کند پس قدر این اتفاق را بدانید. آن معامله را انجام ندهید، به شما ضرر می رساند. همیشه به دوستان خود وفادار بمانید</p>	<p><b>آبان</b></p> <p>احساس می کنید بدشانسی می آورید و آرزوهای تان بر باد می رود. افکار منفی را از سرتان دور کنید. اگر مشکلاتی برای تان پیش آمده به زودی زود رفع خواهند شد. هیچگاه به دارایی دیگران چشم ندوزید و قدر آنچه را که دارید بدانید. برای رسیدن به موفقیت چند راه وجود دارد. بهترین را انتخاب کنید. محیط کار خود را برای خود جذاب کنید.</p>	<p><b>مرداد</b></p> <p>لبخند زدن در هنگام سختی و نامالایمات زندگی نشان دهنده قدرت یک ذهن استوار است. سعی کنید چیزهایی را که دوست دارید به دست بیاورید. اگر سخت است چیزهایی را که دارید دوست داشته باشید. در شما نیرویی است که نوید واقعبت یافتن رویاهاست. درست است زندگی لحظات سخت و تلخ بسیار دارد اما شما آنها را به دست فراموشی بسپارید.</p>	<p><b>اردیبهشت</b></p> <p>کمی انگیزه خود را از دست داده اید. با مقداری صبر و پشتکار مشکلات را کم خواهید کرد و اگر به صبوری ادامه دهید مشکلات از سر راه شما کنار خواهد رفت. بر سر چند راهی قرار گرفته اید و تاکنون راه های زیادی را امتحان کرده اید ولی به نتیجه دلخواه نرسیده اید. بر تلاش خود بیافزاید قطعا راه درست را پیدا خواهید کرد. شخصیت شما به گونه ای است که دیگران را چون آهن ربا جذب می کنید. از این ویژگی مهم برای انجام بهترین کارها استفاده کنید.</p>
<p><b>اسفند</b></p> <p>مسیر زندگی پر است از سختی ها، مشکلات، شادی ها و غم ها پس با یک اتفاق بد ناراحت نشوید و با یک اتفاق خوب هم از خود بی خود نشوید. راه پر پیچ و خم زندگی را طی و سعی کنید این مسیر را برای خود هموار کنید. مشکل بزرگی را پشت سر گذاشته اید. اینک وقت آن است که کمی استراحت کنید. سعی کنید به سفر بروید. خبرهای خوبی درباره کار خود می شنوید.</p>	<p><b>آذر</b></p> <p>وقتی شما چیزی را نمی خواهید به هزار دلیل و بهانه از آن طفره می روید و همین لجبازی و یکدندگی شماست که مشکل ساز می شود. باید حساسیت خود را نسبت به مسائل اطراف کاهش دهید و نگذارید به سرعت بدون اندیشه تحت تاثیر این و آن قرار بگیرید. گاهی یک هدیه کوچک هم می تواند گره گشای مشکلی بزرگ باشد. مشروط بر این که از روی عشق و محبت باشد.</p>	<p><b>شهریور</b></p> <p>برای رسیدن به هدف بزرگی که دارید، تلاش کنید. بدون تلاش به هدف تان نمی رسید. در رسیدن به هدف مواظب باشید حق کسی پایمال نشود. مسائل را سخت نکنید و با آنها به آسانی برخورد کنید. کمی غمگین به نظر می آید. این مسئله اطرافیان شما را ناراحت می کند. پس لبخند بزنید. در تصمیم گیری حساسیت به خرج ندهید و برای آینده خود زودتر تصمیم درست بگیرید.</p>	<p><b>خرداد</b></p> <p>می گویند مشکلات را بر روی ماسه ها و موفقیت ها را بر روی سنگ مرمَر حک کنید. راز خود را فاش نکنید و سعی کنید آن را در دل خود نگه دارید. زیرا رازی که فاش شود دیگر راز نیست. دل تان از برخی مسائل گرفته اما آنها را فراموش کنید زیرا می روند و باز نمی گردند. دیگر زمان زندگی مشترک فرا رسیده پس انتخاب کنید و به سوی آن بروید.</p>

# کاباره رستوران ساقی

عروسی ها، جشن ها و میهمانی های خصوصی خود را در سالن مجلل رستوران ساقی همراه با پذیرایی کامل با انواع غذاها و دسرهای لذیذ ایرانی برگزار کنید.

هر روز ناهار با انواع غذاهای متنوع در رستوران ساقی

جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی

دیزی مخصوص و کله پاچه - کباب زغالی

## Lunch Special

باقالی پلو با ماهی - زرشک پلو با مرغ

**\$10.95**



دومین چهارشنبه هر ماه شب بانوان در کاباره رستوران ساقی

## Catering Saaghi

*Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!*

**(408) 998-0122**

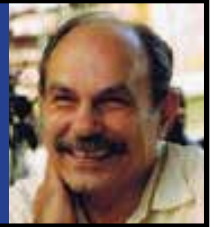
Delivery by doordash & Uber

1392 S. Bascom Ave. San Jose, CA 95128

## عشق، هوس، نفرت

بخش بیست و یکم

عباس پناهی



من بیاید- من با قطار به کاسینو خواهم رفت.» الیزابتا به طوری که نادزارینا نبیند، صلیبی روی سینه رسم کرد و از مریم مقدس طلب کمک کرد.

فردا و هفته ها و ماهها نادزارینا برای کمک کردن به معلولین خود را وقف کرد. اما از درس خواندن هم فرو نمی گذاشت. هرچه زمان بیشتر می گذشت، همانطوری که ربکا و الیزابتا پیش بینی کرده بودند، نادزارینا بیشتر به حالات روحانی و الهی گرایش پیدا می کرد. و این گرایش ها، فاصله اش را با فریدون دورتر و دورتر می نمود. کم کم نوع به آغوش گرفتن فریدون، مادرانه شده بود. هنوز بشدت فریدون را دوست داشت اما ماهیت دوست داشتنش تغییر یافته بود. از نوعی شده بود که یک مادر روحانی برای گوسفندان خداوند، دل می سوزاند. فریدون دیگر انتظار نداشت که نادزارینا را در حالی ببیند که دستانش را به دور دستش پیچیده و سر را روی شانه اش گذاشته و چشمانش را بسته و خیالش را به پرواز درآورده. میدید که روز بروز نادزارینا شبیه کلودیا می شود و بوسه هایش مادرانه شده. هرچه تلاش می کرد تا نادزارینا را به روزهای نخستینش باز گرداند، بی فایده بود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

الیزابتا را بوسید و بغل گرفت و در کنارش و طوری که مانند زمان کودکی اش، قدری سنگینی اش را روی مادر بیاندازد، نشست و شروع به تعریف کرد. آنچنان با هیجان از روزی که گذرانده سخن سرایی می کرد که انگار نیمی از جهان را به نامش کرده اند. الیزابتا هم با هیجان و شادمانی به حرف های دخترش گوش میداد و با تغییر چهره اش در مقابل هر اتفاقی نشان از تعقیب آن ماجرا می داد. با همه اینها آرام آرام به فکر فرو رفت و ترسی پنهانی به دلش راه یافت. نادزارینا در دوران کودکی تمایل بسیار شدیدی به خواهران مقدس داشت و همیشه در بازی های کودکانه اش، خود را یک راهبه تصور می کرد و با لباس ها و روسری و پوشش های آنها خود را می آراست. نخواست که خوشحالی دخترش را با بحث درباره وقف کردن خود به دیگران و نهایتا به صومعه، ذایل کند و آن را برای فرصتی دیگر گذاشت. نادزارینا از مادر خواهش کرد که او را فردا پیش از ساعت شش بامداد بیدار کند تا خود را در ساعت هشت صبح به مرکز توانبخشی برساند. الیزابتا چاره ای نداشت جز آنکه قبول کند اما پرسید: «آیا ربکا هم در این ساعت آماده است؟» نادزارینا گفت: «نه او نمی تواند فردا با

فردا برای چند دقیقه به آنجا بیایی تا یکدیگر را ببینیم؟» فریدون با ناامیدی پاسخ داد: «بله.» نادزارینا سر فریدون را به سمت خود کشید و او را بوسید و گفت: «ممنونم. پس من ساعت هشت صبح در مقابل در مرکز منتظرت هستم.» فریدون با ناباوری پرسید: «هشت صبح؟ مگر چه ساعتی می خواهی بیدار شوی؟» نادزارینا گفت: «من ساعت شش بیدار و خود را آماده می کنم و ساعت هفت سوار قطار خواهم شد- و تا آنجا برسم ساعت هشت می شود.» برای فریدون جای سؤالی باقی نگذاشت.

ربکا به فریدون گفت: «اگر کاری نداری، ما راه بیافتیم که دیر وقت به رم خواهیم رسید و از هم اکنون، هم ماما و هم آنتونیو نگران ما هستند.» کلودیا از دختران سپاسگزاری کرد و یکی یکی در حالی که روی صندلی اش نشسته بود، دختران را در بغل می گرفت و می بوسید و مدتی به آغوشش می فشرد. وقتی مشغول فشردن نادزارینا در آغوشش بود، ربکا از آن فرصت استفاده کرد و به سرعت به آغوش فریدون پرید و بوسه ای داغ از او گرفت و گفت به امید دیدار و ایستاد تا کلودیا را به آغوش بگیرد.

در مسیر میان کاسینو و رم جَر و بحث زیادی میان ربکا از یک سو و نادزارینا از سوی دیگر درگرفت اما هیچیک نتوانستند دیگری را قانع به درستی حرفش کنند. ربکا میگفت: «اجازه بده درس ات تمام شود و آنگاه خود می توانی با رشته ای که می خوانی، منشا خدمات زیادی برای همین افراد شوی.» اما نادزارینا می گفت: «برای خدمت به بندگان خدا، نباید منتظر زمان دیگری شد- همیشه دیر است زیرا عمر ما آنقدر نیست که روزها را هدر دهیم تا موقع مناسب پیدا کنیم- موقع مناسب برای هر کار خیری، اکنون است و حتی یکساعت دیگر هم به اندازه یکساعت تاخیر کرده ای.» در این میان، سوفیا مطلقاً خود را وارد بحث نکرد و فقط شنونده ای بی زبان بود.

به خانه که رسیدند، طبق معمول که نادزارینا عادت داشت هر خبری را بطور مفصل و با آب و تاب برای مادرش تعریف کند. به سرعت لباس عوض کرد و آمد و

بسیار از تاریکی شب گذشته بود که نادزارینا از محل توانبخشی به خانه رسید. ربکا و سوفیا از اینکه تا آن زمان در کاسینو مانده بودند عصبانی بودند چون مدتی را هم مبیایستی تا رم رانندگی کنند. اما نادزارینا شاد و سرحال بود و اصلاً به عصبانیت آن دو اهمیتی نداد. فریدون را در آغوش گرفت و از اینکه او را به مرکز توانبخشی برده تا به معلولان کمک کند، بی نهایت سپاسگزار بود. سپس کلودیا را در آغوش گرفت و گفت: «کلودیای عزیز، مریم مقدس همیشه همراه تو باشد که دروازه رسیدن به ملکوت را به من نشان دادی.»

ربکا نگاهی معنی دار به فریدون انداخت و فریدون هم معنی آن را فهمید. از نادزارینا پرسید: «آیا تو تا این حد علاقمند به آن محیط شده ای؟» نادزارینا دو کف دست را روی هم گذاشت و در مقابل صورتش گرفت و چشمانش را بست و گفت: «بله فریدون، بله. من امروز لذتی را تجربه کردم که هرگز چنان چیزی را احساس نکرده بودم. از تو و کلودیا و ربکا و سوفیا سپاسگزارم. همه شما دست به دست هم دادید و مرا به این مرکز رساندید و من در آنجا براستی مریم مقدس را یافتم. هر لحظه ای که به معلولی کمک می کردم، بانو را در پشت سر خود احساس می کردم که دست گرمش را بر شانه من گذاشته و به من قوت می دهد.» ربکا آرام به سوفیا گفت: «تمام شد. دیگر برای جدا کردنش از این مصیبت، خیلی دیر است. کاش امروز با خود نمیآوردیم.»

نادزارینا دوباره دست فریدون را در بغل گرفت و سرش را روی شانه او گذاشت و گفت: «آه فریدون! اگر میدانستی چه حال خوبی دارم. فردا با من به آنجا بیا و تو هم خود را وقف بانو بکن.» فریدون پرسید: «مگر فردا هم می خواهی به آنجا بروی؟» نادزارینا گفت: «فریدون عزیزم! کجا بروم که از آنجا مقدس تر باشد؟» ربکا بلافاصله گفت: «من فردا نمی توانم به اینجا بیایم.» نادزارینا گفت: «ربکای عزیزم از اینکه امروز ما به اینجا آوردی، تا آخر عمر از تو ممنون خواهم بود- فردا با قطار به اینجا خواهم آمد.» و ادامه داد: «نه، به اینجا نمی آیم. مستقیم به مرکز می روم. فریدون عزیزم! آیا تو می توانی

## زبان ما هویت ماست



مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت  
علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- ♦ کلاس های پیش دبستان (برای دانش آموزان ۴ ساله)
- ♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور  
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

**(408)829-8296**

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!



## با هادی خرسندی

www.asgharagha.com  
hadikhorsandi@aol.com

### حکایت گرگ و شیر و خر

داوری خواستند از او خر و گرگ  
اینچنین حکم داد شیر بزرگ:  
خر به دنبال کار خود برود  
گرگ محبوبس در قفس بشود!  
گفت با شیر گرگ زندانی  
سبز باشد علف تو میدانی  
این چه حکمیست حضرت سلطان  
من به ناحق چرا شدم زندان؟  
پاسخ از شیر آمدش آخر  
«بابت بحث کردن با خر»

احساس کردم که هیچ نقطه‌ی مشترکی  
نیست. اما نمی‌دانم چه شد که ادامه دادم.  
گفتم اینکه آخوندها بدترند، به این معنی  
نیست که دامن قبلی‌ها پاک شود. و به این  
معنی نیست که از استبداد پیشین اعاده‌ی  
حیثیت شود. گفت: «کدام استبداد؟ باید  
شرایط زمانه را هم ببینی.» فکر می‌کرد  
مذهبی هستم. دنباله مطلب در صفحه ۴۷

سرخ باشد علف، الاغی گفت  
گرگ رد میشد این سخن بشنفت  
گفت سبز است علف، نمیدانی  
تو که پیوسته در بیایانی  
خر بگفتا که می‌کنم تکرار  
که علف سرخ دیده ام بسیار  
نه خرک، گرگ گفت با تشدید  
سبز باشد علف، چرا تردید  
بحث بالا گرفت و دعوا شد  
تا که شیر این میانه پیدا شد

گذاشته بودند. فضای نشریه چنان بود  
که گویا این خانواده همچنان سلطنت  
می‌کنند و این چند سال هم هیچ خبر  
جدیدی نبوده است.  
گفتم که علاقه و اعتقادی به این‌ها ندارم.  
گفت: «چرا؟ آخوندها بهترند؟» گویا که  
پرهیز همیشگی را ناخواسته و ناخودآگاه  
شکسته بودم. باز خواستم فرار کنم.

## ایستگاه قطار

محمد حیدری

دو نگرش مخالف. اما مرد نازنینی بود.  
عقایدش را اگر کنار می‌گذاشتی، حضور  
گرمی داشت. موی سپیدش برای کسی  
مثل من، که هنوز در چنبره‌ی حسرت  
بزرگی گذشتگان مانده‌ام، حرمتی  
مضاعف می‌آورد. پس همیشه از گفتگو  
بر سر عقایدمان دوری می‌کردم. چه  
نیازی بود که رفاقت موقتمان را با جنگ  
ببهدود بر سر باورها به باد دهم؟  
یکبار که ناخواسته و ناگهان، در مسیر  
همراه شده بودیم، این پرهیز شکست.  
از حوالی گراند سنترال تا پن‌استیشن  
پیاده رفتیم و گپ زدیم. ابتدا مجله‌ای  
به من داد که تصویر «علی‌احضرت»  
ملکه سابق هم بر رویش چاپ شده بود.  
یکی از آن مجله‌های فارسی‌زبان که در  
لس‌آنجلس منتشر می‌شوند و تصاویر و  
تیتراها و صفحه‌بندی و حتی چاپ آن،  
چنان است که گویی نشریه‌ای از دهه  
چهل را برایت آورده باشند. عنوان  
مجله به یکی از نوه‌های «علی‌احضرت»  
مربوط بود که ظاهراً تازه از کالج  
فارغ‌التحصیل می‌شد. تصویری بزرگ  
از او را در کنار ملکه سابق روی جلد

مرد میانسالی بود که اعتماد به نفس  
بالایی داشت و خوب لباس می‌پوشید.  
زمستان را بارانی به تن می‌کرد و همیشه  
لباس رسمی داشت. بوی خوش عطری  
که می‌زد، همه جا می‌پیچید و برایم  
عجیب بود که هنوز عطر می‌زند. شنیده  
بودم که مردمان آمریکای شمالی، عطر  
زدن را مناسب نمی‌دانند و حتی یک‌بار  
این موضوع را به او گفتم. خندید و گفت  
غلط می‌کنند! به گفته خودش، سال‌ها  
بود که ساکن ینگه دنیا شده بود اما به  
سبک خود زندگی می‌کرد. خشم عجیبی  
داشت از کسانی که آرزوهایش را به باد  
داده‌اند. از خودش و موفقیت‌هایش و  
عقایدش و خشمش در غربت زیاد سخن  
می‌گفت، و من هربار سعی می‌کردم که  
حرفی نزنم. می‌ترسیدم که اگر گفتگویی  
آغاز شود، سرانجامش به کشمکش  
ببهدود منجر شده و حاصلی جز دشمنی  
نداشته باشد. برای چند ماه، هر هفته  
می‌دیدمش. از دفتر کار که خارج  
می‌شدیم، او راه خودش را می‌رفت و من  
هم مسیر خودم را. می‌دانستم که از دو  
عالم جداگانه‌ایم. از دو سوی متفاوت با



## انجمن آذربایجانی های شمال کالیفرنیا

غیر انتفاعی، فرهنگی، هنری و بدون وابستگی سیاسی و مذهبی!

با هدف ترویج و گسترش فرهنگ و هنر آذربایجان

برنامه های انجمن: برپایی جشن های ملی، تفریحی، کمپینگ و پیک نیک، مسابقات تخته نرد، شب های

شعر و موسیقی، برنامه های هنری، کلاس های زبان ترکی و انگلیسی، کلاس های رقص و موسیقی

خدمات و مشاوره رایگان در امور: + مهاجرت + کاریابی و مسکن + انجام خدمات اولیه برای افراد تازه وارد به آمریکا

+ سرمایه گذاری + خرید و فروش املاک + مشاوره در امور تحصیلی + مشاوره در امور خانوادگی

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید!

e-mail: secretary@acsnc.org

(408)858-9862

website: www.acsnc.org

عضویت در این انجمن بدون شرط سنی، عقیدتی، سیاسی و ملیتی می باشد!

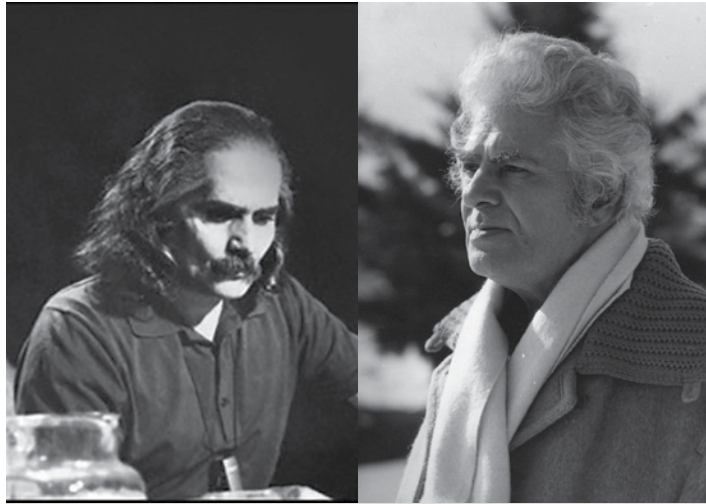
Azerbaijan Cultural Society of N. California

16400 Lark Ave., Ste. #260, Los Gatos, CA 95032



## جامعه‌شناسی مخاطبان دو شاعر

شفیعی کدکنی



سنت شکنی که داشت ذهنش مستقیم و غیرمستقیم سرشار از شعر فرنگی بود، ولی اخوان بیشتر در همان فضاهای مانوس شعر سنتی مطالعه داشت و سرچشمه های شعرش را غالباً ادب و فرهنگ کهن ایرانی شکل داده است.

در همین نقطه دو چشم انداز متفاوت رویاروی ما قرار می‌گیرد: «شعر ایرانی» اخوان و «شعر فرنگی» شاملو. هر کدام جاذبه خاص خود را دارد. آنها که از منظر فضاها و حال و هواها در جستجوی چیز تازه ای باشند، بی‌گمان شعر شاملو را بیشتر می‌پسندند و آنها که خواهان شعری با رنگ و بوی و طعم ایرانی اند، شعر اخوان را بیشتر خواستار خواهند بود. برای یک نفر فرنگی که بخواهد «شعر ایرانی» بخواند، اگر سواد لازم برای این کار داشته باشد، شعر اخوان در اولویت خواهد بود. اینجاست که گروهی این، گروهی آن پسندند.

اگر می‌توانستیم تعریفی علمی و منطقی و جهانی برای «ابتدال» عرضه کنیم، شاید هنر و زیبایی را نیز می‌توانستیم تا حدودی تعریف کنیم ولی تا جهان باقی است این پرسش همچنان باقی خواهد بود که هنر چیست و نقطه مقابل آن که «ابتدال» است چیست؟ البته هنر و ابتدال همیشه در تقابل منطقی قرار ندارند. می‌تواند چیزی مبتدل نباشد و در عین حال هنر هم نباشد.

درین که هرکدام ازین دو مفهوم تا حدودی نسبی است نیز شکی وجود ندارد. چیزی که برای شما هنر است برای دیگری می‌تواند مصداق ابتدال باشد و برعکس. حتی برای یک تن، در ادوار مختلف عمرش، مصادیق «هنر» و «ابتدال» در نوسان و تغییر است.

معنی لغوی ابتدال روشن است، یعنی چیزی که در دست رس همه هست و می‌توان آن را به دیگری بخشید و «بذل» کرد. هیچ گونه بخلی درباره آن وجود ندارد.

فهمی برای مخاطب نقل می‌کنند. مثلاً می‌گویند: آنجا که شاملو گفته است: «مثل باران باید بود نه مثل مردار» یا «اگر باران نشوی مردار خواهی شد» و هیچ تفاوتی بیت این سه گونه متن نمی‌توانند احساس کنند.

یک تمایز دیگر نیز میان طرفداران این دو شاعر بزرگ وجود دارد که هواداران شعر شاملو تلقی شان از شعر تلقی «مطالعه» کردن است. شعر را مثل زمان مطالعه می‌کنند ولی طرفداران اخوان شعر را «زمزمه» می‌کنند و شعر او را در حافظه ها دارند. درین عصر نیز استثناها را به یک سوی نهد.

حتی به لحاظ دو مقوله «کیفیت» و «کمیت» هم می‌توان درباره این دو گروه نظر داد. شماره «شاعران» طرفدار شاملو چند برابر شاعران طرفدار اخوان است یعنی طرفداران شاملو به لحاظ «کمیت» بسیارند زیرا در مسابقه تنیس بدون تور، همه کس برنده است و قهرمان اول.

ولی طرفداران اخوان «کیفیت» کارشان بهتر است. مرتبه هایی که پس از مرگ این دو شاعر گفته شد بهترین گواه این دعوی است. در میان ده ها مرتبه ای که برای شاملو چاپ شد، یک شعر متوسط هم پیدا نمی‌شود و دیدیم که یک سطر از این مراثی در هیچ حافظه ای جای نگرفت اما از میان مرتبه هایی که درباره اخوان گفته شد (فقط برای نمونه: شعرهای قهرمان، اسماعیل خوبی، سایه، سیمین بهبهانی، حسین منزوی) بعضی سطرهاشان در حافظه دوست داران جدی شعر هم اکنون نفوذ کرده است. می‌توانید امتحان کنید. برای کسانی که از فضای کهنه و تکراری شعر سنتی فارسی ملول اند، شعر شاملو، واقعاً، «هوای تازه» ای است. از عوالمی سخن می‌گوید که مورد نیاز روحی انسان معاصر است و آن عوالم در شعر اخوان کمتر وجود دارد. علتش هم این است که شاملو، علاوه بر قریحه نوجوی و

بیشتر کسانی تشکیل می‌دهند که نسبت به مسائل ملی ایران شیفتگی بسیار دارند ولی طرفداران شاملو چنین نیستند. باز هم استثناها را به یک سوی نهد. آنها اصولاً یا از یک ایران گسترده و متمرکز خوششان نمی‌آید و عملاً به قومیت‌گرایی مایل اند یا «جهان‌وطنی» می‌اندیشند. خوشبینانه‌ترین نگاه این است که بگوییم: از مساله «وطن» فارغ اند.

من سال‌ها و سال‌ها دقت کرده ام و به این نتیجه رسیده ام که شاملو در اندیشه روشنفکران ما (هر تعریفی شما از روشنفکر دارید مورد قبول من است)، تبدیل به نوعی سیمبول و رمز، در جهت ستیزه با کهنگی و سنت شده است. شخصی که اصلاً کوچک‌ترین آشنایی و معرفتی به شعر ندارد، مقاله ای می‌نویسد درباره نمایشگاه نقاشی دوستش. بعد از این که مقاله را تمام کرد، می‌رود و مجموعه شعرهای شاملو را ورق می‌زند و سطری از آن را گاه نفهمیده بر می‌گزیند و بالای مقاله اش می‌گذارد، به عنوان یک «عنصر دکوراتیو» و به نشانه روشنفکر بودن. تا قبل از نوشتن مقاله کوچک‌ترین خبری از وجود چنان عبارتی نداشته است. اما اگر کسی در مقاله اش استنادی به شعر اخوان داشته باشد، این استناد برجوشیده از حافظه و ضمیر نا به خود اوست. قبل ازین که مقاله را بنویسد، آن سطر یا مصراع ضمیر او را فراگرفته بوده است. درین عرصه نیز استثناها را به یک سوی نهد.

همه ما اشخاصی را می‌شناسیم که سالهاست مدعی عروض دانی اند و در موسساتی هم عروض درس می‌دهند ولی اگر از وسط یک شعر حافظ یک یا دو کلمه را، به هنگام خواندن یا نوشتن برداریم یا جایش را عوض کنیم اصلاً متوجه نمی‌شوند. گوش ایشان درک موسیقایی از شعر ندارد. در میان عامه مردم و حتی تحصیل کرده ها نیز این گونه افراد کم نیستند که ذاتاً ناموزون اند. در میان طرفداران شعر شاملو، ازین گونه افراد نیز می‌توان یافت که اگر بخواهند این پاره از شعر شاملو را مثلاً به صورتی نقل کنند یا مورد اشاره قرار دهند آنجا که می‌گوید:

**فریادی شو تا باران  
وگر نه،  
مرداران**

اینها ظرایف شعر شاملو را غالباً درک نمی‌کنند. مضمون حرف او را، بفهمی

از مشروطیت به این سو معیارها دگرگون شده است. شاید به یک اعتبار، در گذشته ها نیز چنین بوده است وگر نه چرا مردم، یعنی بعضی از اهل ادب، از مجد همگر پیرسند که «سعدی برتر است یا امامی هروی؟» و او هم با آن سلیقه آغ و جَعَش بگوید: «هرگز من و سعدی به امامی نرسیم.» غرض این است که همیشه نوعی اختلاف سلیقه، درباره جایگاه شاعران، در میان اهل ادب و انجمن های ادبی و به تعبیر یکی از بزرگان «در پای منقل تریاک ادبای ناکام» وجود داشته است. اما این اختلاف سلیقه به دلیل گرایش های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و طبقاتی، پس از مشروطیت، روز به روز بیشتر و بیشتر شده است.

در مورد شاعرانی از طراز بهار و پروین و ایرج و شهریار یا اخوان و شاملو و سپهری و فروغ هرگز کسی نمی‌تواند جامعه را به اتفاق نظر نهایی برساند. غرض، طرح مساله دیگری بود و آن این که در قدیم نوعی اجماع غیر محصل بر سر جایگاه فردوسی یا سعدی یا حافظ یا مولوی یا نظامی یا... همیشه وجود داشته است، دست کم در «نوع» های مختلف شعر این استادان، چنان که شاعری گفته است:

**«اوصاف» و «قصیده» و «غزل» را  
فردوسی و انوری و سعدی**

ولی از مشروطیت به بعد بسیاری از شعر دوستان، طرفدار مطلق عارف یا بهار یا عشقی یا سید اشرف یا لاهوتی یا ایرج یا افراشته یا فروغ یا سپهری یا خوان یا شاملو هستند و عواملی سیاسی و اجتماعی مایه این گونه صف آرای ها، در عرصه فرهنگ، شده است. یعنی جامعه به مرحله ای از تنوع سلیقه رسیده است که در قدیم کمتر وجود داشته است.

من در اینجا به دو شاعر بزرگ عرصه شعر نو نظر دارم: اخوان و شاملو. طرفداران شعر اخوان بیشتر کسانی هستند که شعر فارسی و ادبیات کهن را به خوبی می‌شناسند. برعکس، طرفداران شاملو گروهی از شعرخوانان و شعر دوستان اند که ارتباط چندانی با عرصه تاریخ ادب فارسی ندارند. استثناها را به یک سوی نهد. اگر آماري از این دو صف گرفته شود، نتیجه همین خواهد بود که گفتم. این صف آرای تا بدانجاست که بعضی از طرفداران شعر اخوان، شاملو را اصلاً شاعر نمی‌دانند.

از چشم انداز دیگر، طرفداران اخوان را



### آن زمرد دل‌تنگ

با انفجار طبله رنگینت ای بهار  
وقتی که می روی  
از دره ها به سینه کش دشت و کوهسار  
وقتی گل از گلت به چمن باز می شود  
زیر شکوه توری باران ریز بار  
وقتی که رقص سبز تو در بازوان باد  
طرح هزار منحنی نو می افکند  
بر شیب کشتزار  
یادآر از آن زمرد دل‌تنگ  
آن نازنین گیاه  
آن ساق سبز خمشده برخویش زیر سنگ  
آن را که برنیامده پژمرده  
آن را که باد، برگ و بنش برده  
یادآر ای بهار!

### سیاوش کسرای

#### خوشا

صدم غم هست، اما همدمی نیست  
وگر يك همدم باشد، غمی نیست  
هزاران رازم اندر سینه پژمرد  
دریغا و دریغا، محرمی نیست  
خمار آلودم، اما ساغری نه  
سراپا ریشم، اما مرهمی نیست.  
گنه ناکرده باد افره کشیدن  
خدا دادند که این درد کمی نیست  
سیه چالی نصیبم شد چو بیژن  
چه گویم با که گویم، رستمی نیست  
بمیر ای خشک لب در تشنه کامی  
که این ابر سترون را نمی نیست  
نصیحت ناپذیر و حرف نشنو  
دلی دارم، که بی محنت دمی نیست  
خوشا بیدردی و شوریده رنگی  
که هرگز خوشتر از آن عالمی نیست

### مهدی اخوان ثالث

#### خط شکسته

آئینه ی اشك، چشم بارانی من  
سرچشمه ی آه داغ پنهانی من  
این خط شکسته چون غباریست غریب  
پیدا شده در کتاب پیشانی من

### مشفق کاشانی

#### صله

با تو یکشب بنشینیم و شرابی بخوریم  
آتش آلود و جگر سوخته آبی بخوریم  
درکنار تو بیفتیم چو گیسوی تو مست  
دست در گردنت آویخته تابی بخوریم  
بوسه با سوسه وصل دل‌رام خوش است  
باده با زمزمه چنگ و ربابی بخوریم  
سپهر از سایه خورشید قدح کن زان پیش  
کز کماندار فلک تیر شهابی بخوریم  
پیش چشم تو بمیرم که چه مست است، بیا  
تا به خوشباشی مستان می نابی بخوریم  
صله سایه همین جرعه جام لب تست  
غزلی نغز بخوانیم و شرابی بخوریم

### هوشنگ ابتهاج

#### نامه ای به یک دوست

حیف است بی تو با می و میخانه سر کنیم  
گر سرکنیم بی تو - به خون جگر کنیم  
سرمایه حیات به جز عیش و نوش نیست  
این عیش و نوش به که از این بیشتر کنیم  
یغمای جان بلای زمان است در کمین  
ای باده ها مدد که دمی دفع شر کنیم  
نقد حیات را که به هیچ اش نمی خزند  
ما نیز در حوالی دل ها هدر کنیم  
اشك و شراب هر دو از اولاد جوشش اند  
روی و گلوی را به چه جز این دو تر کنیم  
لایق نبوده ایم که در گیر و دار عشق  
منصور وار بر سر داری سفر کنیم  
هیئات بی تو در همه کوچه های شهر  
مست و خراب از خط جامی گذر کنیم  
امیدوار دلکشی آن دقایقم  
تا در کنار دوست شبی را سحر کنیم  
میخانه را به خانه فراچنگ آوریم  
ایام را ز بیخبری ها خبر کنیم  
يك شام از ردای تکلف برون شویم  
تا بام در همایش یاران بسر کنیم

### مسعود سپند

#### مادر

يك هسته ی هلو که ز سختی بود چو سنگ  
دیدم شکفته است باغی برابرم  
گفتم چه کس شکسته ترا گفت خویشتن  
گفتم گراف گفتی و این نیست باورم  
گفتا که رسته است ز جانم یکی نهال  
تا با نثار هستی خویشش بیروم  
آئین پاکبازی و از خود گذشتگی  
در من غریزی است نبینی که مادرم؟

### جلال بقایی نائینی



### دریای شب

چونکه در آئیم به غوغای شب  
گرد برآریم ز دریای شب  
شب تنق شاهد غیبی بود  
روز کجا باشد همتای شب  
خواب نخواهد بگریزد ز خواب  
زانکه ندیدست تماشای شب  
بس دل پر نور و بسی جان پاک  
مشتع و بنده و مولای شب  
پیش تو شب هست چو دیگ سیاه  
چون نجشیدی تو زحلوی شب  
راه درازست برآئیم تیز  
ما به درازا و به پهنای شب  
دست مرا بست شب از کسب و کار  
تا به سحر دست من و پای شب  
روز اگر مکسب و سوداگریست  
ذوق دگر دارد سودای شب  
مفخر تبریز توئی شمس دین  
حسرت روزی و تمنای شب  
مولوی

#### کوچه باغ

در خم کوچه باغ خانه تو  
بوی گل می دهد نشانه تو  
تا به معنای بودنم برسیم  
زمزمه میکنم ترانه، تو  
پشت صد میله صد حصار بلند  
عشق در حصر آب و دانه تو  
مرغ عشقی نوشت با نوک خود  
ماجراهای دلبرانه تو  
دل من شد کبوتر و پر زد  
تا نشیند به بام خانه تو  
نیمه راه از نفس افتاد  
بود اماج تاز یانه تو  
کودک، خرد از زوهایم  
گیرد هر نیمه شب بهانه تو  
ماه از پشت ابر بیرون شد  
تا بتابد به آشیانه تو  
می شناسم بهشت کوبت را  
گل به من داده است نشانه تو  
محمد پاک نژاد



## روزی که مادر بزرگم ترک تحصیل کرد!

ماهرخ غلامحسین پور

کوجه‌های خاکی شهرمان دنبال داوطلب سوادآموزی می‌گشت، «بی‌بی گل» یعنی مادر بزرگ مرا کشف کرد. ما خوشحال بودیم که حتماً مادر بزرگمان در هشتاد سالگی عینک مطالعه می‌زند و به جای داستان «بزرز قندی» و «دیگ به سر و هفتاد برادران»، برایمان «هانس و گرتل» می‌خواند!

مادر بزرگم زن شوخ‌طبعی بود که همیشه لباس محلی و دامن‌های رنگارنگ پرحاشیه می‌پوشید و در یک خانه قدیمی نیمه ویرانه زندگی می‌کرد و دخل و خرجش را از دل یک صندوقچه کوچک چوبی در می‌آورد، صندوقچه‌ای که کعبه آمال بچه‌های مدرسه ما بود، وقت تعطیلی مدرسه از آلوچه و تمبر هندی و پفک و کامک نمکی تا کارملا و مغز بنه و آبنبات قیچی داشت در آن صندوقچه. طبیعی بود که مادر بزرگ اولش قانع نمی‌شد برود سر کلاس اکابر. او باید خرج شام و نهارش را از دل صندوقچه جادویی می‌کشید بیرون. برای همین هم مادرم را واسطه کردند و تلاش مادرم مدت‌ها طول کشید. قانع کردن مادر بزرگ، خودش فصل جداگانه‌ای بود.

استدلال مادر بزرگ این بود: «شوکت جان! مرا چه به درس و کتاب؟ من باید به فکر کفن و دفنم باشم! سر پیری و معرکه گیری؟ چه حرف‌هایی می‌زنی، عروس!» اما مادرم ول‌کن ماجرا نبود. آنقدر گفت و گفت که «یاد می‌گیری دو کلمه قرآن بخوانی، برای آموزش مردگان و به‌خاک‌خفتگان»، و وعده و وعید خریدن

دهه شصت، تشکیلاتی وجود داشت که اسمش را گذاشته بودند «نهضت سوادآموزی». تشکیلاتی که با وجود تلاش برخی مربیان دلسوزش، به کمیت و آمار سوادآموزان توجه بیشتری داشت تا به سوادآموزی واقعی آنها. داوطلب‌ها چند هفته می‌رفتند سر کلاس‌هایی که عموماً امکانات کافی نداشتند و باز بر می‌گشتند به زندگی عادی.

شاید وجود بیست میلیون بی‌سواد در ایران امروزی، آن هم ۳۵ سال بعد از تأسیس این نهضت، تأییدی بر این ادعای من باشد. اما فارغ از این‌ها، نام نهضت سوادآموزی با یاد و خاطره مادر بزرگم، که آخرین «خاتون» واقعی زندگی‌ام بود، گره خورده است.

جنگ بود و مربیان نهضت سوادآموزی کوچه به کوچه می‌گشتند، تا به زور هم که شده یک داوطلب سوادآموزی پیدا کنند. وقتی یک نفر که شرایطش نزدیک به یک «سوادآموز» واجد شرایط بود به چنگشان می‌آمد، با هزار نقشه و کلک تشویقش می‌کردند به حضور در کلاس‌های درسی که غالباً در فضاهای خاکی محصور به پا کرده بودند، کلاس‌هایی که یا کبری بودند یا با بلوک‌های سیمانی سر پا شده بودند. هیچ هم کاری نداشتند که طرف می‌خواهد سواد یاد بگیرد یا نمی‌خواهد؟ نهضتی‌ها می‌خواستند آمارشان را ببرند بالا. آدم‌های کوچه و خیابان هم ساده بودند و مهربان. اصلاً دنیا جور دیگری بود.

این طوری بود که یک روز، یک مربی چادر به سر که مدام در پیچ و خم

## اجاره-فروش و یا مبادله در ایران

آپارتمان یک اتاق خوابه، هم کف، مبله، ایده آل، با حمام و خدمات لازم و شرایط بسیار مطلوب، در مجاورت Roseville Mall آماده واگذاری

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با دکتر امیرحسین انصاری تماس حاصل فرمایید.

۶۱۱۳-۴۷۲ (۹۱۶)

سر کلاس برگشت، حرف زینب خانم ناخلف بود. با این که باز هم به خاطر پرحرفی از کلاس اخراج شده بود، هر روز می‌آمد توی حیاط مدرسه و از پشت شیشه کلاس حواس پیرزن‌ها را پرت می‌کرد. روز پنجم، زینب خانم گوشه حیاط مدرسه غش کرده بود و همه هول کرده بودند. پیرزن‌ها کلاس را به اغتشاش کشانده بودند. مجبور شده بودند برای به هوش آوردن زینب خانم، با پر خروس، دماغش را قلفک بدهند. مادر بزرگ می‌گفت: «پیرزن رفاص، همه‌مان را فیلم کرده!»

یک هفته بعد، زینب خانم قرتی علاوه بر این که جریمه‌هایش را نوشته بود، آدامسش را هم چسبانده بود کف صندلی خانم معلم تا بچسبد به چادر کرپش، و بعد در جواب اعتراض خانم معلم، زده بود زیر گریه و با داد و فریاد گفته بود: «الهی جیز جگر بزنی که به من پیرزن تهمت و افترای ناروا می‌زنی! الهی بی‌شوهر بمانی!»

خلاصه که شرح بی‌ادبی‌های زینب خانم مایه‌ی تفریح هر ششمان شده بود و تمام هم نمی‌شد. روز آخر، زینب خانم برای خانم معلم یک عدد شوهر پیدا کرده بود، و علنی و در برابر چشمان متعجب بقیه پیرزن‌ها، به خانم معلم پیشنهاد داده بود، و رنگ صورت خانم معلم شده بود عین شق. مادر بزرگ با حسرت سرش را تکان می‌داد و می‌گفت: «حیف! حیف آن همه کاغذ قیمتی که این پیرزن هاف هافو هدر می‌دهد!»

مادرم حین حرف زدن مادر بزرگ، دفترچه مشق او را زیر و رو می‌کرد تا سر در بیاورد که درششان به کجا رسیده، اما به جز یک مشت «الف» رقصانی که روزهای اول کشیده بود، چیز دیگری ندید. تصمیم گرفت روز بعد سری به مدرسه بزند، و هم سری از کارهای زینب خانم در بیاورد و هم بپرسد: آنها بالاخره خیال ندارند به جز یک مشت «الف»، چیز دیگری به آن پیرزن یاد بدهند؟

آن روز من هم با مادرم همراه شدم. انگار همین دیروز بود. تمام خطوط آن حیاط خاکی و چهاردیواری بلوکی‌اش ته ذهنم نقش بسته. وقتی به حیاط مدرسه رسیدیم، مادر بزرگ را دیدم که زیر سایه یک درخت توت، درست روبه‌روی پنجره کلاس نشسته بود و داشت توت خشک می‌جوید. از لابه‌لای شاخه‌های درخت توت، با وضعی شیطنت‌آمیز، برای کسی که آن ور پنجره بود شکلک‌های خنده‌دار در می‌آورد و می‌خواست با ایما و اشاره چیزی به آدم‌های آن ور شیشه‌های کلاس خانم معلم مادرم را که دید یکهو بارید و منفجر شد.

یک عالمه عکس‌برگردان و یک کتاب نقاشی ارژنگ و یک لیوان تاشوی رنگی را داد، تا مادر بزرگ تصمیم گرفت در آن سن و سال برود علم بیاموزد، ولو در چین. البته، مادر بزرگ سفارش‌های خودش را هم داشت. او در کنار همه اقلامی که مادرم قول خریدنش را داده بود، یک بسته کاغذ چاپاری و یک بند کاغذ کاهی هم می‌خواست. وقتی بالاخره مادر بزرگ «بله» را گفت، یک پوشه آبی دادیم دستش و او را با سلام و صلوات بردیم ثبت نام کردیم، و روز بعد هم دسته‌جمعی راه افتادیم سمت بازارچه محلی و برایش یک عالمه دفتر و قلم و دفترچه چهل برگ خریدیم، و شیش هم نشستیم و همه دفترهای مادر بزرگ را جلد پلاستیکی گرفتیم.

به نظر می‌رسید که به زور راضی شده، اما آن شب به نظرم درخشان‌ترین شب زندگی مادر بزرگ بود. او بعد از سال‌ها بودن در سکوت و سایه، آن شب در مرکز توجه مادرم، پدرم، و بچه‌ها بود. کیف گونی گل‌دوزی شده‌ای داشت که تمام کتاب‌ها و دفترچه‌های نونوارش را توی آن چیده بود. شب را خانه ما ماند تا به مدرسه‌اش نزدیک‌تر باشد. ما تا نیمه‌های شب سر به سرش گذاشتیم و هزار بار پرسیدیم اگر دست‌شویی داشت چه می‌کند، و هی حرف زدیم و خندیدیم، تا بالاخره در پناه گرمای قصه‌های او و زیر لحاف چهل تکه‌ای که خودش برایمان دوخته بود خوابمان برد.

صبح روز بعد، مادر بزرگ را راهی مدرسه کردیم. ظهر که شد، با خوشحالی و شادمانی به خانه برگشت، و برای رسیدن فردا بی‌تابی می‌کرد. آن‌جا با پیرزن‌ها و خاله خانجایی‌های بسیاری دوست شده بود، و جالب بود که اسم همه‌شان را هم می‌دانست! دیدن آن همه زن‌های بی‌کار میان‌سالی که انرژی حرفی عجیبی داشتند برایش هیجان‌آور بود.

همان شب اول، مادر بزرگ تا نیمه‌شب و در حالی که دستش می‌لرزید، با احتیاط چیزهایی توی دفترچه چهل برگش می‌کشید. آن‌ها «الف»‌ها یا خط‌های عمودی پرنوسانی بودند که هر کدامشان از یک دسته جارو هم بلندتر به نظر می‌رسیدند. روز بعد، باز هم داشت «الف» را تمرین می‌کرد. روز سوم، مادر بزرگ خبر آورد که «معلم مان امروز زینب خانم را از کلاس اخراج کرد و گفت حق ندارد به کلاس برگردد تا زنگ آخر. آخ که چه پیرزن پرحرفی است. آن قدر ور می‌زند که مغز سرمان درد می‌گیرد!» روز بعدش، باز هم وقتی مادر بزرگ از

## چگونه جنسیت کودک برایمان بی‌اهمیت شد؟

فریبا مرادی پور

چند سال قبل برای انجام سونوگرافی به یک مرکز رادیولوژی و سونوگرافی در اهواز رفته بودم. در بین جمعیتی که در سالن انتظار نشسته بودند، خانم بارداری که به زحمت ۱۶-۱۵ سال داشت بیشتر از همه توجهم را جلب کرد و علت آن هم هیجان و شور و شوقش بود؛ تمام مدتی که در سالن نشسته بود با همراهش می‌گفت، می‌خندید و مشتاقانه منتظر بود که نوبتش برسد. نوبتش فرا رسید و حدود بیست دقیقه ای در داخل اتاق سونوگرافی بود و بعد دیدم که کاملاً به هم ریخته، پریشان و گریان از اتاق خارج شد. با شناختی که از فرهنگ مردم پومی آنجا داشتم حدس زدم که احتمالاً فکر می‌کرده جنینش پسر است و یا در نوبت‌های قبلی سونوگرافی احتمال داده‌اند که پسر باشد و حالا متوجه شده که دختر است. گریان از سالن انتظار بیرون رفت، همراهش هم به دنبالش دوان دوان از سالن خارج شد و هر دو با هم رفتند.

بعد از مدتی بازگشتند. نوجوان باردار با اصرار شدید، دوباره خارج از نوبت وارد اتاق سونو شد و با التماس می‌خواست دکتر را قانع کند که یکبار دیگر سونو را تکرار کند و صدای خانم دکتر شنیده می‌شد که توضیح می‌داد لزومی برای تکرار سونوگرافی نیست و نتیجه همان است که دفعه قبل گفته است. دخترک با آشفتنی خارج شد و از مطب بیرون رفت. بعد از مدتی من هم برای خرید آب معدنی از مرکز رادیولوژی خارج شدم که دیدم همان خانم و همراهش گریان بیرون مرکز ایستاده‌اند و داشتند برای کسی پشت تلفن تعریف می‌کردند که دکتر گفته که بچه در داخل شکمش مرده و باید خارج شود.

از شنیدن خبر یکه خوردم و از فکری که در داخل سالن به سرم زده بود، شرم‌منده شدم. بالاخره نوبت من فرا رسید و زمانی که دکتر در حال انجام سونوگرافی من بود، دیدم که باز همان مراجعه‌کننده، علیرغم مخالفت منشی اصرار داشت، وارد اتاق شود و با دکتر صحبت کند. خانم دکتر یکبار دیگر دست از کار کشید و برایش توضیح داد که جنین مرده است و کوچک‌ترین

ترجیح‌های جنسیتی ضعیف‌تر و کم‌رنگ‌تر شده و در افراد با تحصیلات عالی دانشگاهی میزان ترجیح فرزندان دختر و پسر به‌طور یکسان و مساوی به کم‌ترین سطح کاهش می‌یابد.

هر چه نگرش سنتی نسبت به نقش‌های جنسیتی برجسته‌تر می‌شود، میزان تمایل به الگوی ترجیح فرزند پسر نیز افزایش می‌یابد. برای مثال؛ کسانی که با اشتغال زنان کاملاً مخالفند، فرزند پسر را تقریباً سه برابر بیش از فرزند دختر ترجیح می‌دهند. هر چه این نگرش سنتی کم‌رنگ‌تر می‌شود، تفاوت و شکاف بین دو الگوی ترجیح فرزند دختر و ترجیح فرزند پسر نیز کمتر می‌شود. من نمی‌دانم که نوجوان باردار آن روز در چه جایگاه اجتماعی و اقتصادی قرار داشت و یا میزان تحصیلاتش چه بود ولی شواهد امر کاملاً نشان می‌داد که زنی نوجوان از طبقه ای آسیب‌پذیر است؛ طبقه ای که حاضر است جان زنی را برای حفظ احتمالی جنین پسری به خطر بی‌اندازد؛ طبقه ای که زنان در صورت به دنیا آوردن پسر ارج و قرب پیدا می‌کنند و در صورتی که دختر بزایند تحقیر و نکوهش می‌شوند؛ طبقه ای با فرهنگی مردسالار. من این فرهنگ را می‌شناسم چون من هم به قومیتی تعلق دارم که در نظر خیلی‌هایشان پسر جایگاهی بالاتر از دختر دارد و خاطراتی دارم از روزهای به دنیا آمدن کودکانی در خانواده‌های اقوام و فامیل، روزهای عزای به دنیا آمدن دختری یا جشن به دنیا آمدن پسری.

ترجیح فرزند پسر بر دختر ریشه‌ها و دلایل مختلفی دارد که قصد پرداختن به آن را ندارم؛ صرفاً می‌خواهم



## طب سنتی

دکتر فرید رمضان



## عدس به این کوچکی و این همه خاصیت

عدس منبع فوق‌العاده مواد مغذی مهمی است که برای داشتن متابولیسم خوب لازم و ضروری‌اند. اگر رژیم گرفته‌اید بدانید که مصرف عدس برای تان مفید خواهد بود. شاید انگشت شمار باشد تعداد افرادی که مثلاً عدس پلو یا عدسی دوست ندارند. عدس طعم خوبی به غذا می‌دهد و شایستگی آن را دارد که پای ثابت سفره‌هایمان باشد. به خاطر این که در بین حبوبات دیگر حاوی بیشترین میزان آهن می‌باشد.



پختن این ماده غذایی ساده و سریع است. حتماً شما عدس سبز و قهوه ای را دیده‌اید و در غذاهای تان استفاده کرده‌اید. هندی‌ها عدس قرمز نیز دارند که بسیار معروف نیز می‌باشد. مصرف منظم عدس برای بدن ما بسیار مفید است چون:

♦ خطر ابتلا به مشکلات قلبی عروقی را کاهش می‌دهد.

♦ حاوی آنتی‌اکسیدان‌هایی است که بیشتر متعلق به خانواده فلاونوئیدها می‌باشند. این آنتی‌اکسیدان‌ها به ویژه در پوشش بیرونی عدس قرار دارند. بر اساس نتایج پژوهش‌ها زمانی که عدس خیس یا پخته می‌شود میزان آنتی‌اکسیدان کاتچین موجود در آن نیز افزایش پیدا می‌کند.

♦ مانند دیگر اعضای خانواده حبوبات سرشار از فیبر می‌باشد. باید بدانید که هر پیاله عدس پخته شده حاوی حدود ۴٫۵ گرم فیبر می‌باشد. فیبرهای محلول در آب موجود در عدس می‌تواند شما را از گزند بیماری‌های قلبی عروقی در امان نگه دارد. به خاطر اینکه این فیبرها به کنترل میزان کلسترول خون کمک می‌کنند.

♦ منبع فوق‌العاده فسفر، منگنز و مس محسوب می‌شود. باید بدانید که مس برای ساخت هموگلوبین و کلاژن (پروتئین لازم برای ساخت و احیای بافت‌های بدن) لازم و ضروری است.

♦ منبزیم موجود در عدس برای رشد بافت استخوان‌ها و ساخت پروتئین، پیشگیری از گرفتگی عضلات، سلامت دندان‌ها و عملکرد سیستم ایمنی بدن لازم است. این ماده معدنی نقش مهمی در متابولیسم انرژی و انتقال واکنش‌های عصبی بر عهده دارد.

♦ منبع فوق‌العاده فولات می‌باشد که در ساخت همه سلول‌های بدن به خصوص گلبول‌های قرمز شرکت دارد و از آنجایی که فولات برای تشکیل سلول‌های جدید لازم است مصرف آن برای رشد جنین نیز ضروری است.

### پتاسیم و ویتامین‌های دیگر

♦ علاوه بر خواصی که گفته شد عدس منبع خوب پتاسیم نیز می‌باشد. پتاسیم

بلکه به سبب تحلیل بدن باعث سرد شدن بدن به مرور زمان خواهد شد. عامل سوم که می‌تواند سبب گرم شدن بدن شود استفاده از کرم‌ها و روغن‌های گرم کننده مانند محلول روغنی بابونه بر روی پوست بدن است. بادکش نواحی مختلف بدن بدون خون‌گیری نیز اثر گرم‌کنندگی به ویژه به صورت موضعی دارد. خوابیدن و استراحت به میزان لازم و در زمان مناسب نیز سبب ایجاد گرمی در بدن به مرور زمان می‌گردد.

شادی و خشم از عوامل نفسانی هستند که در صورت بروز در حد ملایم و معتدل می‌توانند سبب ایجاد گرمی در بدن شوند. دوش گرفتن و حمام کردن با آب سرد در حد قابل تحمل و در وقت مناسب می‌تواند با وادار نمودن بدن به ایجاد حرارت از درون سبب ایجاد گرمی در افراد شود. ذکر این نکته بدیهی است که در مواردی استفاده از داروهای طب سنتی نیز می‌تواند گرما را باشد که در وقتی مناسب به آن خواهیم پرداخت. ماساژ بدن آخرین عامل طبیعی است که در کتاب‌های طب کهن ایرانی از آن به عنوان عامل گرم کننده بدن یاد شده است.

عقوت تنها عاملی است که در طب سنتی به عنوان گرم کننده غیر طبیعی توصیف شده است. طبیبان کهن ما بر این عقیده بودند که این عامل به قدری قوی و خارج از اعتدال است که سبب تحلیل و از بین رفتن خلط‌ها و رطوبت‌ها و حتی اندام‌های بدن شده و آنها را می‌سوزاند. به همین سبب بعضی از انواع آن را تحت عنوان عقوت سوزاننده یا احتراقی طبقه بندی می‌نمودند که از حوصله این بحث خارج است.

نگارنده امیدوار است که این شرح مختصر برای خوانندگان مفید بوده باشد. لازم به ذکر است که مطالب فوق جهت آشنایی شما با طب سنتی ایرانی بوده و قبل از هر گونه تغییر در سبک زندگی و مصرف داروهای گیاهی لازم است با پزشک خود مشورت نمایید.

که به اصطلاح لب به گوشت نمی‌زنند منبع خوبی برای تأمین پروتئین محسوب می‌شود.

همانطور که در مقاله‌های قبلی ذکر شد، برقراری و حفظ تعادل مزاج و اخلاط چهار گانه از اهمیت زیادی در پیشگیری، درمان بیماری‌ها و حفظ سلامت در طب کهن ایران زمین برخوردار است. حال این سوال ممکن است در ذهن به وجود بیاید که با چه روش یا روش‌هایی می‌توان یک مزاج گرم را به سوی سردی و یا بر عکس هدایت کرد. در طب کهن ایرانی این مبحث تحت عنوان سبب‌های گرمی، سردی، خشکی و تری مطرح می‌گردد.

سبب‌های تغییر دهنده یا اصلاح مزاج بسیار متعدد و متنوع هستند و در بسیاری از موارد بررسی و مشورت با پزشک و یا درمانگر طب سنتی قبل از انجام آنها الزامی است. در بسیاری از موارد تغییر یک مزاج به ویژه به میزان زیلد خود می‌تواند سبب بروز مشکلاتی برای شخص شود. به عنوان مثال سرد کردن خارج از اعتدال یک فرد با مزاج گرم وی را مستعد به بیماری‌های سرد مثل سرما خوردگی و یا دردهای مفصلی می‌کند. با این وجود، آشنایی با این عوامل و رعایت آنها به درستی می‌تواند به حفظ سلامتی ما کمک کند.

سبب‌های تغییر مزاج به طور کلی به چهار دسته فزاینده گرمی، سردی، خشکی و تری تقسیم می‌گردند. هر کدام از این دسته‌ها نیز می‌تواند به انواع طبیعی و غیر طبیعی تقسیم شود. عواملی که سبب ایجاد گرمی در بدن می‌گردند: اولین عاملی که در بدن ایجاد گرمی می‌نماید مصرف غذاها و نوشیدنی‌ها می‌باشد. بدیهی است که در اینجا منظور مصرف غذاهای گرم و یا با مزاج معتدل مانند نان گندم و یا گوشت گوسفند است. دومین عامل ایجاد گرمی در بدن ورزش و حرکات بدنی در حد اعتدال و متناسب با سن و وضعیت جسمانی است. نکته مهمی که در اینجا بایستی مد نظر قرار بگیرد این است که ورزش شدیدی که بالاتر حد توانایی جسمی شخص باشد نه تنها ایجاد گرمی در بدن نمی‌نماید

باید بدانید که این ماده غذایی تأمین کننده خوب پروتئین‌های گیاهی نیز می‌باشد. برای همین برای گیاه‌خوارانی

در بدن ما وظیفه دارد که pH خون را تنظیم کند. پتاسیم همچنین باعث تحریک ترشح اسید کلریدریک در معده می‌شود که به هضم غذا کمک می‌کند. علاوه بر این‌ها این ماده معدنی برای انقباض عضلات و هم چنین انتقال واکنش‌های عصبی لازم است.

♦ سرشار از ویتامین B1 و B2 می‌باشد. این ویتامین‌ها در متابولیسم انرژی همه سلول‌ها نقش دارند. علاوه بر این، ویتامین B2 به رشد و احیای سلول‌ها، تولید هورمون‌ها و تشکیل گلبول‌های قرمز کمک می‌کند.

♦ در عدس ویتامین B3 نیز وجود دارد که به تولید انرژی از گلوکوسیدها و چربی‌های مصرف شده کمک می‌کند. این ویتامین به روند تشکیل DNA نیز یاری می‌رساند.

♦ همین عدس خودمان منبع طبیعی ویتامین B6 نیز می‌باشد. کلا جمع خانواده B در این ماده غذایی جمع است. این ویتامین که پیریدوکسین نیز نامیده می‌شود در سوخت و ساز پروتئین‌ها و اسیدهای چرب و همچنین سنتز ناقل‌های عصبی نقش دارد.

ویتامین B6 به تولید گلبول‌های قرمز کمک می‌کند و باعث می‌شود که آن‌ها اکسیژن بیشتر حمل کرده و به سلول‌ها برسانند. این ویتامین همچنین به عملکرد خوب سیستم ایمنی بدن کمک زیادی می‌کند. در نهایت باید بگوییم که ویتامین B6 در ساخت برخی از ترکیبات سلول‌های عصبی شرکت دارد و به تنظیم هورمون‌ها نیز کمک می‌کند.

عدس برای آن‌هایی که می‌خواهند وزن کم کنند بسیار مفید است. این عضو خانواده محبوب حبوبات، چربی ندارد و حاوی میزان قابل توجهی گلوکوسیدهای پیچیده می‌باشد که جلوی ریزه خواری بین وعده‌های غذایی را می‌گیرد.

## به همین راحتی هر رنگ جماعت می شویم

مصطفی داننده



وقتی به ایستگاه مترو «دروازه دولت» رسیدم، ایستگاه مملو از جمعیت بود. گویی از زمین آدم می جوشید. پشت سر هم قطارها از خطهای دیگر می آمد اما به نظر می رسید که قطار خط یک، قصد آمدن نداشت. گویی او دختری بود که برای

سیل خواستگاریش ناز می کرد. روزهای شلوغ مترو را زیاد دیده ام اما امروز چیز دیگری بود. هرچه جلومی رفتم به مترو نمی رسیدم. گویی در سراب بودم. واقعا تنها آرزویم در آن لحظه رسیدن به مترو بود. برای منی که اهل هل دادن نیستم، رسیدن به به واگن های

داخل آشپزخانه خم شده تا در فر را باز کنه. در را که باز کرد چشم افتاد به چند ظرف بزرگ آلومینیومی. از اون ظرف های فلزی و بسته بندی شده که وقتی غذا سفارش میدیم، رستوران ها به مشتری میدن. تازه متوجه شدم که جریان چیه. دلیل اینکه اثری از درست کردن غذا در آشپزخانه نبود و بویی هم احساس نمی کردم، بخاطر این بود که غذا را از رستوران گرفته بودند. میز ناهارخوری چیده شد. چند دفعه نیز پیشنهاد کمک دادم اما خانم میزبان و مادر شوهرش اصرار شدید که پایم را در داخل آشپزخانه نگذارم، چون نیازی به کمک نبود. بعد از چند دقیقه دیس بزرگ برنج به همراه چند کاسه خورش قرمه سبزی و قیمه روی میز گذاشته شد و از مهمان ها خواستند که برای صرف ناهار سر میز تشریف بیاورند. خب، طبیعتا همه وقتی چشمشان به غذاها افتاد، شروع کردند به «به، به، به» و چه چه گفتن و کلی تشکر از خانم میزبان برای تمام زحماتی که کشیده بود. مادر شوهر خانم میزبان هم در این بین چند باری تأکید کرد که تمام پخت و پز را عروسش به تنهایی انجام داده و نگذاشته که بهش کمکی شود! همه از طعم غذا بسیار تعریف کردند و صد آفرین به دست پخت خانم میزبان گفتند. بخصوص مادر شوهر خود این خانم که چه تعریف هایی از دست پخت عروسش می کرد! مهمانی تمام شد و رفتیم منزل.

برای شخص من اصلا مهم نبود که خانم میزبان غذاها را خودش درست کرده بود و یا از بیرون سفارش داده بودند، ولی برام خیلی جالب بود که چطور خانم میزبان، شوهر و مادر شوهرش، به راحتی و بدون داشتن هیچگونه احساس، احترام و ارزشی برای خودشان و دیگران اجازه دادند که مهمان ها برای زحماتی که در مورد تهیه غذایی که انجام نداده بودند، مدام از آنها تشکر و قدردانی کنند! چه اشکالی داشت اگر خانم و آقای میزبان می گفتند که غذاها را از رستوران سفارش داده بودند! آیا احترامشان را از دست میدادند! و یا آیا ارزششان پائین می آمد!

متأسفانه چنین موردهایی را در موقعیت های مختلف زیاد می بینم که بسیاری از ما می خواهیم در مقابل مردم، امتیاز کاری را که انجام نداده ایم، بخود بگیریم و بسیار نیز به کارمان افتخار کنیم، و البته در مقابل نیز هر موقع کاری اشتباه انجام می دهیم، سریعاً دنبال شخصی می گردیم تا بتوانیم مسئولیت را به گردن او انداخته و ملامتش کنیم. چرا ما نباید بتوانیم به اندازه کافی شهامت داشته باشیم تا حقیقت را به زبان بیاوریم! البته در مورد اتفاقی که برایتان نوشتم، وقتی به دورو بر نگاه میکنم، متوجه می شوم که در مقابل بسیاری دیگر از هموطنان عزیز، این مسئله را فقط باید بعنوان جوک نگاه کرد و خندید، چرا که کسانی را می شناسم که با حرف های نادرست و رفتار زننده خود می توانند خطرناک و خانه برانداز باشند.



## از اینجا، از آنجا

گلنار

مهمون نیستم، اما چقدر خوشحالم که موقعیتی دست داد تا اینجا باشم و سعادتی باشد برای دوباره دیدن شما دوستان بسیار عزیز... پسر و عروسم نیز میدونم که بسیار هیجان زده هستند که همگی شما اینجا هستید... راستش را بخواهید عروسم ماشاءالله از کله سحر بلند شد و همینطوری یک نفس مشغول پخت و پز بود تا همین پیش پای شما! و بعد رویش را کرد بطرف عروسش و گفت: «خسته نباشی!» و البته تمام مهمان ها نیز بار دیگر، یک صدا، از خانم میزبان برای تمام زحمات و خستگی تهیه غذا بسیار تشکر کردند.

به فکر فرو رفتم. اولاً خوشحال شدم وقتی مطمئن شدم که قرار است ناهار بخورم، چون واقعا دلم داشت ضعف می رفت، دوماً متعجب شدم که اگر خانم میزبان از کله سحر بلند شده و با این همه زحمت ناهار تهیه کرده، پس چرا هیچگونه اثری از کارهایش در آشپزخانه دیده نمی شود!

از جایم بلند شدم و یکم رفتم نزدیکتر به آشپزخانه. به هر طرف نگاه کردم اثری از غذا ندیدم. در حقیقت بقدری این آشپزخانه تمیز و مرتب بود که خدا میداند. بخصوص گاز که از تمیزی برق می زد. خب، بوی غذا هم که نمیامد، پس این غذایی که بقول مادر آقای میزبان، ایشان از کله سحر بلند شده، زحمت کشیده و تهیه کرده، کجا می تونه باشه! برام شده بود معما. البته نه اینکه این مسئله برایم مهم بود. اما خب، برام جالب بود.

دوباره سرم را بردم نزدیک به گوش شوهرم و آهسته پرسیدم: «ببینم، تو بوی غذا به دماغت میخوره؟!... دوباره نگاهی بهم انداخت و سرش را آورد پایین و یواش گفت: «نه! اما بوی دردسر را دارم از کارهای تو احساس می کنم. چرا ارومی نداری؟! مثل اینکه خیلی گشته هستی!» چند دقیقه ای گذشت. بلند شدم که برم به دستشویی. درب دستشویی طوری بود که درست روبروی آشپزخانه قرار گرفته بود. وقتی که در را باز کردم که پیام بیرون، دیدم که خانم میزبان در

چند هفته پیش دعوت شده بودیم به منزل خانم و آقای از آشنایان برای صرف ناهار. چند مهمان دیگر نیز بودند به اضافه مادر شوهر میزبان که از یک ایالت دیگر برای دیدن پسر و عروسش آمده بود تا چند روزی را نزد آنها بگذرانند. خانم و آقای میزبان خانه ای قشنگ و بسیار نقلی دارند، بطوری که اتاق نشیمن و اتاق ناهار خوری تقریباً یکی می باشد و می شود کاملاً داخل آشپزخانه را نیز دید.

خیلی گرسنه ام بود و مشتاقانه منتظر صرف ناهار. چند دقیقه ای از آمدنمان نگذشته بود که فکر کنم به دلیل گشنگی زیاد متوجه شدم بوی غذایی به مشام نمی خورد! یک کمی خودم را جابجا کردم تا بتوانم سرم را برگردانده و نگاهی به داخل آشپزخانه بیندازم. هر چقدر اطراف آشپزخانه را نگاه کردم، چشمم به قابلمه و یا ظرفی که غذا در آن باشد نیفتاد! آشپزخانه بقدری تمیز و مرتب بود که بنظر می رسید روزهاست کسی در آنجا غذایی درست نکرده. متعجب شدم! سرم را برگرداندم و آهسته از شوهرم پرسیدم: «ببینم، مگه ما برای ناهار دعوت نشدیم؟! من خیلی گرسنه هستم!» شوهر عزیز نگاهی بهم انداخت و فکر کنم برای اینکه سریعاً به موضوع خاتمه بدهد سرش را چند باری باحالت مثبت بالا و پائین تکان داد.

خانم و آقای میزبان خیلی راحت نشسته و با مهمان ها در حال خوش و بش کردن بودند و اصلاً بنظر نمی رسید که نگرانی در مورد آماده کردن غذا در سر داشتند!

در ضمن صحبت، یکی از مهمان ها از خانم و آقای میزبان برای دعوتشان تشکر کرد و هم چنین عذرخواهی برای زحمتی که بابت آماده کردن ناهار برای آنها فراهم شده بود. طبیعتاً بقیه مهمان ها نیز یک صدا شده و شروع کردند به تشکر کردن. خانم و آقای میزبان نیز با جواب دادن اینکه «خواهش می کنیم... اصلاً زحمتی نبود... غذای بسیار ساده ای درست کردیم...» از مهمان ها قدردانی کردند. در همین ضمن مادر آقای میزبان به صدا درآمد و گفت: «من که خودم چند روزی بیشتر در اینجا

## سه راه مسجد شاه

جعفر شهری



در تالاقی و انشعاب بازار کنار خندق و بازار عطر فروش ها و معبر نوروز خان سه راهی وسیع سرپوشیده ای بود که سه راه مسجد شاهش می گفتند. (سه راه تقریبی فعلی) در وسط این سه راهی پایه شش ضلعی کلفت آجری بود که از اطراف طاق ها به رویش برگشته تشکیل محوطه ای داده بود که در آن میوه فروش ها و طواف ها و دست فروش ها جمع شده، بساط پهن می کردند و بر روی هم سه راهی دلنشین گرم چسبیده ای، مخصوصا از نزدیکی های شب عید نوروز تا اردیبهشت که امتعه شب عید از لیمو و پرتقال و سبزی های نوبر و ماهی های جورا جور و نوبرانه های بهار در آن با آب و تاب تمام عرضه شده جلوه گری می نمود.

از بساطی ها و طواف های این محل یک مردی بود به نام (میرزا دوغی) که تالستان ها دوغ و زمستان ها تا بعد از عید ماهی می فروخت و دیگری دل و قلوه فروشی به اسم (یدالله مشنگ) که لاوک (۱) جگر دل و قلوه ای خود را در سمت دیگر سه راه مقابل بساط میرزا دوغی می گذاشت.

ابزار و اثاثیه میرزا دوغی برای دوغ عبارت بود از: چهار پایه کوتاه و مجمعه بزرگ مسی و قدح لنگری (۲) چینی مرغی (۳) زیبایی که وسط مجمعه نهاده از دوغ پر کف گازدار لبالب می نمود و تخته ای بر دهانه قدح که لیوان های تراش روسی دوغ فروشی اش را بر روی آن می نهاد و قاشق شربت خوری چوبی دسته مشبکی که به آن دوغ ها را بر روی هم شر می داد و مشت بر گل سرخ و دسته ای کاکوتی (۴) که در وسط قدحش جولان می نمود، همراه خود میرزا دوغی که با ریش جوگندمی و قد متوسط و لنگ آبی بر کمر و لبانی پر خنده و نشاطی طبیعی به داد زدن پرداخته از مشتریان پذیرایی می نمود.

بساط ماهی او هم که از اوایل زمستان گسترده می شد چنین بود که ماهی آزادها و ماهی سفیدها را در مجمعه های بزرگ آب نبات ریزی (۵) ریخته با یخ فراوان آنها را می پوشانید و ماهی دودی ها را از جرز و دیوار و چوب هایی که از جرز پیش کرده بود می آویخت و در دهانشان جعفری و نارنج و تخم مرغ رنگ کرده می گذاشت و از چند روز به عید مانده هم تفارهای آبی بزرگی را از ماهی های قرمز حوضی پر کرده برای پای بساط هفت سین در معرض فروش می گذاشت. این دو نفر بساطی امتعه خود را به دو صورت جدی و شوخی داد می زدند که یکی عرضه معمولی آنها بود که میرزا دوغی داد می زد (دوغ عربه تشنه، ییا... جگر تو جلا میده تشنه) و یدالله مشنگ داد می زد (جیگر... دل قلوه...

نوبرانه بدست آمده بود، دست فروشی ده عدد از آنها را آورده با تشریفات تمام لای برگ و گل میان سبیدی چیده، سر این سه راه به داد زدن (آی خیارنوبرونه) می پردازد. در این وقت زنی از خانواده اعیان که سوار خرش بوده قیمت شان را سوال می کند و دست فروش که طبق همه دست فروش ها عادت به ول گویی داشته و او را نمی شناخته است می گوید: «هنوز خرخور نشده است، یکی دوازده قران می باشد!» خانم هم که از زخم زبان مردک بی ادب ناراحت می شود و می گوید: «عوضی می گویی که امسال تا حالا حالاها خیار آدم خور نمی شود» و دوازده تومان جلو دستفروش انداخته و می گوید همه اش را جلو خرم بگذار، و این واقعه در ظرف یک ساعت در شهر دهان بدهان گشته باعث می شود که آن سال تا خیار به بیست سی دانه یکشاهی نرسد کسی پول به خیار ندهد و مثلش هم باقی بماند که هر میوه ای را که فروشنده گران قیمت بدهد خریدار بگوید: «هنوز خرخور می باشد و به کار آدم نمی خورد و صرف نظر بکند.

### حسین یقه چاک - حسرت الملوک!؟

نیش شمال غربی این سه راه هم یک دکان جگرکی متعلق به حسین یقه چاک بود که این مطالب هم از او یاد می شود. اولاً وجه تسمیه او به یقه چاک این بود که از زمان فوت پدرش که به احترام او یقه اش را باز می کند دیگر نمی بندد! (۶) دوم از جگرکی هایی بود که خوراک جغور بغور (۸) او از عطر و بو، تالی نمی توانست داشته باشد و از یک ساعت به ظهر که غذای او بدست می آمد و بساطش آماده و چراغش روشن می شد کمتر کسی بود که از جلو دکان او رد شده بوی جغور بغور به مشامش برسد و بتواند از داخل شدن و خوردن آن خودداری بکند، تا آنجا که روزی یکی از خانم های اندرون که از آن نقطه می گذرد و بوی آن مدهوشش می کند، آهی می کشد و می گوید: «مرده شور این خانمی و عزت و حرمت را ببرد که آدم باید

حتی حسرت جغور بغور را هم با خود به گور برد!» و از این سخن به اسم جغور بغور، عنوان «حسرت الملوک» هم اضافه می شود. مثلی هم از این جگرکی در زبان ها بود که می گفتند: «صنار (۱۰) جگرک سفره قلمکار نمی خواد» مشابه مثل (آفتابه لکن هفت دس، شوم و ناهار هیچ چی)، کنایه از اینکه برای هیچ اینهمه تشریفات قایل نمی شوند. دیگر داستان خود دکان و سرگذشت آن که تا اندکی قبل از خیابان کشی (۱۱) دکان جگرکی حسین یقه چاک از ارزنده ترین دکا کین حدود خود بود. از آنجا که هم سر سه راه مسجد شاه و هم سر نیش واقع شده و هم وسیع بود که بدرد بسیاری از کارها می خورد و طالبان و خریداران بسیار داشت که تا صدهزار تومان برایش سرفقلی (۱۲) می دادند، اما حسین در جواب داشت که می گفت: «دکان مرد به منزله شلوار پا می باشد که هرگاه تو حاضر بفروش شلوارت شوی من نیز حاضر به فروش دکانم می شوم» حتی در آخرین شب هم که بیدق خرابی (۱۳) بالای دکانش خورده بود یک نفر احق تر از خودش که خرابی باورش نمی آمده با بچه ای پول برای خرید دکان به خانه اش می رود ولی باز او امتناع کرده خریدار را با سخنان رکیک طرد می کند و صبح فردا که به سراغ دکانش می رود آن را قسمتی از سطح خیابان می بیند که سپورها مشغول تسطیح آن می باشند! طولی نمی کشد که از غصه آن خسارت و تعصب احمقانه در بستر بیماری افتاده دق مرگ می شود.

(۱) طرفی چوبی مانند لکن.  
(۲) قدح بزرگ که بعضی تا پنجاه لیتر آب می گرفت.

(۳) ظروفی چینی به نام مرغی از جنس بسیار اعلا در نازکی و ظرافت تمام با نقوشی تقریباً برجسته از طیور و برگ و گل و بوته که از چین می آمد.

(۴) گیاهی با برگ های باریک معطر با گل های کوچک ارغوانی که برای خوشبو ساختن ماست و دوغ و رفع رطوبت آن بکار می رفت.

(۵) مجموعه های بزرگ لبه دار مخصوص قنادها.  
**دنباله مطلب در صفحه ۵۷**



بدان واکنش نشان داده است. سگ‌کشی حتی می‌توانسته در سال‌هایی مردم را بخنداند. در فیلم تحفه هند (۱۳۷۳)، اکبر عبدی در نقش مأموری سگ‌کش در روز روشن با تفنگی به دنبال سگی روان است و تراژدی این‌که چنین سکانسی به کمدی بدل می‌شود. دو دهه بعد با همه‌گیر شدن اینترنت و شبکه‌های اجتماعی از علنی‌کشی سگ‌ها در انتظار عمومی کاسته شد و باعث شد تا خفاکشی رایج شود. مأموران شهرداری و لباس شخصی‌ها در ظلمات شب به روش‌های مختلف این اولین همشین انسان را از حس پاسوختگی خلاص می‌کنند. امید پاسوختگان به زنده‌گیری نیز رؤیایی باطل بود. در بسیاری موارد عملیات زنده‌گیری به مرده‌گیری ختم شده و می‌شود. شکارچیان برای زنده‌گیری به استفاده از سلاح سرد یا سلاح جنگی و ساچمه‌زنی متوسل می‌شوند که مرگ آنی پیامدش است. سگ‌هایی که عاقبت زنده‌گیری می‌شوند نیز با مشکل بزرگی روبه‌رو می‌شوند و آن این‌که پیمانکاران نمی‌دانند چطور باید آنها را نگهداری کنند. بنابراین یک راه پیش روی خود می‌بینند: کشتن.

### مرگ بی‌ترحم

ایران از معدود کشورهای دنیاست که قانونی جهت حمایت از حیوانات شهری ندارد. تنها دستورالعملی که در سال ۱۳۹۲ به استانداری‌ها ابلاغ می‌شود دستورالعمل کنترل جمعیت سگ‌های ولگرد به روش زنده‌گیری است. براساس این دستورالعمل، شهرداری‌ها موظف به زنده‌گیری سگ‌های ولگرد هستند و در صورت کوتاهی، مرتکب تخلف قانونی می‌شوند. این یعنی شهرداری‌ها حق کشتار سگ‌ها را ندارند. سگ‌هایی که زنده‌گیری می‌شوند پس از معاینه، تفکیک و به دو دسته اصیل و آلوده تقسیم می‌شوند. اصیل می‌باید در انتظار متقاضی بماند و آلوده در انتظار مرگ. مرگی که «با ترحم» نامیده می‌شود.

## مکافات سگ بودن

هادی کی کاووسی

«روزبه‌روز تعدی نسبت به حیوانات بیشتر می‌شود. این بی‌حسی شرف ملتی را تحقیر می‌کند. جای بسی تأسف است که تاکنون برای وضع قوانینی جهت منع از ظلم نسبت به حیوانات در این مملکت اقدامی نکرده‌اند.»

این سگ بوده که بر بالین نوزاد حاضر می‌شده تا ارواح خبیث از وی دور شوند. تولد و مرگ آدمی با دیدار سگ به وقوع می‌پیوسته است. پس از اسلام و در متون کهن فارسی سگ، به رغم نجس تلقی شدن، اغلب تصویر موجهی دارد.

تحلیل رفتن تدریجی سگ در نظم و نثر فارسی از صدایش آغاز می‌شود. آوای سگ در ابتدا، «بانگ» یا «آواز» نامیده می‌شود. به تدریج این آواز و بانگ به «عف‌عف» و «عوعو» و «پاس» و «پارس» و سرانجام واقواق منتهی می‌شود. اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های متأخر نیز سگ را در جایگاه بهتری قرار نمی‌دهند. «مثل سگ پشیمان شدن» یا «دیگی که برای ما نمی‌جوشد سر سگ درش بجوشد». سگ خوش‌آوای نظم و نثر کلاسیک فارسی طی چند قرن در مثل‌ها و مثل‌های فارسی بار منفی می‌گیرد و از حیوانی وفادار و قدرشناس به موجودی پست و قدرشناس بدل می‌گردد.

### مردمان و حاکمان

ویتا سکویل‌وست و همسرش هرولد نیکسون هر دو نویسنده بودند. آنها در اوایل قرن بیستم به دلایل شغلی سالیانی را در ایران گذراندند. زوج انگلیسی، ایران را بسیار دوست داشتند. تنها یک چیز آنان را آزار می‌داده: جفای به حیوانات. خانم وست در کتاب مسافر تهران می‌نویسد: «چیزهایی به یاد دارم که قادر به نوشتن آن نیستم. این طرز

این سخنان انسانی امروزی در دفاع از حیوانات نیست. صادق هدایت نویسنده ایرانی نزدیک به یک‌صد سال قبل در رساله انسان و حیوان که شرحی است مفصل بر شکنجه حیوانات چنین آورده است. یک قرن پس از او و منشورش مسئله حقوق حیوان شهری در ایران هنوز معمای حل نشده است. قوانین و لویحی که در پیچ و خم دستگاه‌ها و نهادهای مرتبط وضع شده نیز خروجی شفافی نداشته‌اند. دستگاه قضا هر از چندی با محاکمه حیوان‌آزاران خود را موظف به برخورد با این افراد نشان می‌دهد. فعالان حقوق حیوانات اما معتقدند که حیوان‌آزاران دیگری هستند که به مراتب خطرناک‌تر از دسته اول می‌باشند: سگ‌کشان دولتی.

### تاریخ زوال سگ

در ایران باستان باوری بود که سگ با کمک خروس ارواح پلید و جادوگران را هنگام شب از زمین دور می‌کند و با آوای خود درد و آزار را از بین می‌برد. تاریخ پرفراز و نشیب سگ‌ها و انسان‌ها در ایران با چنین عبارتی آغاز می‌شود. ایرانیان باستان براساس کتاب دینی خود باور به محافظ بودن سگ داشتند. «سگدید» یکی از دلایل این ادعاست. مراسمی برای راندن دیو «نسوج» یا دیومرگ از روح و روان شخص رو به موت که با حاضر کردن سگ بر بالین محضر انجام می‌شده تا از وی محافظت کند. به وقت تولد نیز باز

## نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

بدون هزینه

۴۰۸-۲۲۱-۸۶۲۴





## چرا لیوان مسی برای نوشیدن آب بهتر از لیوان‌های معمولی است؟



ضد باکتریایی، ضد ویروسی و ضد التهاب، عنصری چشمگیر در درمان سریع زخم‌ها نیز می‌باشد. باید به این نکته نیز توجه کرد که ویژگی‌های مس فقط در بهبود زخم‌های خارجی بدن نیست بلکه این فلز در درمان زخم‌های داخلی بدن به‌ویژه زخم معده نیز مؤثر است.

### تنظیم کننده فعالیت غده تیروئید

کمبود مس در بدن کسانی که از بیماری‌های تیروئید رنج می‌برند، امر رایجی است. مس یکی از مواد معدنی ضروری است که غده تیروئید برای عملکرد صحیح به آن نیاز دارد. بنابراین زمانی که شما از یک ظرف مسی آب می‌نوشید، کمبود جبران شده و عملکرد غده تیروئید نیز تنظیم می‌شود.

از لحاظ پزشکی نیز استفاده از لیوان مسی برای نوشیدن آب باعث نابودی سلول‌های سرطانی، التیام زخم‌ها و افزایش کارکرد قلب می‌شود.

مهم است که ظرفی بخرید که از مس خالص ساخته شده باشد. ظرفی که فلزات دیگر با آن مخلوط شده‌اند را نخرید. بعضی از متداول‌ترین ظروف مسی، پارچه‌های مسی هستند. اگر خرید پارچه مسی گران است، لیوان مسی تهیه کنید.

است. مکنی کرد و ادامه داد: «دو خواهرم رفتند و آخرین خاطراتم صدای‌شان از پشت تلفن بود. برادر کوچک را هم مرگ گرفت، و نه بزرگ شدنش را دیدم و نه زندگی‌اش را و نه لحظه‌ای با او همراه بودم و شریک.» قلبم فشرده شد. رویم را برگرداندم که صورتش را نبینم. سعی کردم حرف را عوض کنم. با خودم فکر کردم که تاریخ اسلام و ماجرای انقلاب سال پنجاه و هفت، حتما موضوع بهتری برای حرف زدن بود. در آن لحظات که دستپاچه هم شده بودم، فراموش کردم که نظرش درباره «جوگیری ملت» چه بود. تنها دلم می‌خواست که او را در آغوش بگیرم.

چندی از مهمترین مزایای نوشیدن آب در لیوان مسی:

### پیشگیری از پیری زودرس

مس ماده‌ای طبیعی برای جلوگیری از پدید آمدن چین و چروک در پوست بدن است زیرا دارای آنتی اکسیدان‌های قوی است و می‌تواند سلول‌های پوستی را بازسازی کند. مس همچنین حجم تولید ماده ملانین را که محافظ پوست در برابر تابش خورشید است، افزایش می‌دهد و زخم‌ها را زودتر بهبود می‌بخشد.

### بهبودی گوارش بدن

نگهداری آب در ظرف مسی و نوشیدن آن در لیوان مسی باعث دفع گازها و رفع مشکل سوءهضم می‌شود زیرا مس باعث حرکت بهتر معده و بهبود هضم غذا می‌شود. مس همچنین سم‌ها را از بدن دفع می‌کند خصوصا اگر آب را در لیوان مسی پیش از خوردن صبحانه بنوشیم.

### کاهش وزن

آبی که در لیوان مسی نوشیده شود، نه تنها سوء هاضمه را برطرف می‌کند، بلکه باعث بهبود سوخت و ساز بدن (متابولیسم) و کاهش وزن می‌شود. مس به بدن در تجزیه چربی و خلاص شدن از آن بسیار می‌کند.

### افزایش کارآئی مغز

مس باعث تولید ماده میالین می‌شود. ماده میالین مسئول ساماندهی سیستم عصبی مغز است و آب نوشیدن در لیوان مسی باعث افزایش قدرت مغزی و فکری می‌شود.

### کمک در بهبود سریع‌تر زخم‌ها

مس علاوه بر دارا بودن خواص فوق‌العاده

که رفته بود. خانه کودکی‌ها و حوضی که در حیاط بود. دالان بلند داخل خانه و دیدن‌های کودکانه‌اش. نمای آجری ایوانی که تابستان‌ها محل خواب می‌شد و گلدان‌هایی که مادرش از شمع‌دانی‌ها انباشته می‌کرد. باغ‌های میوه‌ی شهر، زمستان‌های پر برف، محلات کوچک و آرام، کوچه‌های خاکی، بازار فرش‌فروش‌ها و پارچه‌فروش‌ها، هیاهوی میدان تره‌بار، کوه‌های سربه فلک کشیده‌ی اطراف شهر، و پدر زحمت‌کش پیرش که درویش مسلک هم بود. بی‌آنکه بدانند، چشم‌هایش خیس شده بود. با بغض گفت: «پدر رفت و نتوانستم ببینمش.» یادش آمد که به خواست پدر در دیار غربت ماندنی شده

«جوگیری» شد ببینی؟ ماجرای که از دهه‌های قبل شروع شد را که نمی‌توان تنها با جوگیری ملت توضیح داد و فهمید. قبول نکرد. می‌گفت اتفاقا جوگیری می‌تواند وضع ما را به خوبی شرح دهد. کمی هم از نقش سفارت روسیه و انگلیس و رادیو بی‌بی‌سی و بی‌معرفتی دموکرات‌های «پدرسوخته» آمریکا و کنفرانس گوادلوپ و ایران‌دوستی «اعلیحضرت» و نگرانی غربی‌ها از رشد ایران حرف زد. گفتم شما هم که همه چیز را انداختی گردن این غربی‌ها! خلاصه از همین چیزها حرف زدیم.

روایت من البته روایتی یکسویه است. لابد اگر او این گفتگو را داستان کرده بود، طور دیگری می‌نوشت. قصد من این نیست که درباره‌ی درستی و نادرستی این حرف‌ها موضعی بگیرم. شاید ناخواسته به گونه‌ای نوشته باشم که سخنان او را بی‌منطق کند، اما قصدم حمله به آسیاب چوبی نیست. واقعیت این است که ما گفتگو می‌کردیم و آن چنان از هم دور بودیم که هر کسی فقط صدای خود را می‌شنید. حتی بعضی وقت‌ها زبان هم را نمی‌فهمیدیم. آخرین خاطرات من از ایران، مربوط به چند سال پیش بود و آخرین یادهای او، به چهار دهه قبل برمی‌گشت و گاه کلمات و عبارات‌های ما با هم فرق داشتند. هر چه حرف زدیم، فاصله بیشتر شد. داخل پن‌استیشن که رسیدیم، پرسید قطارت کی می‌رسد؟ بلیط را نگاه کردم. گفتم یک ساعتی مانده نشست. از مهربانی‌اش تشکر کردم و گفتم که راضی به ماندنش نیستم. اما لطف کرد و ماند. حرفی نمانده بود. فکر کردم که ماجرا تمام است.

کمی در سکوت گذشت و بی‌هیچ سخنی نشستیم و اطراف را نگاه کردیم. چند کلمه‌ای هم درباره‌ی ساختمان ایستگاه قطار برایم حرف زد. دوباره سکوت شد. بعد نمی‌دانم چه شد که همه چیز تغییر کرد. شاید چون کنار هم نشسته و ناخواسته همراه شده بودیم، ناچار بودیم که از خودمان بگویم. از زندگی و از آنچه بر سر ما آمده بود. انگار که یک‌باره از فراختای تاریخ! فرود آمدیم و کنار هم نشستیم. از گذشته‌اش پرسیدم. این که چند سال پیش تبعید شده و در این سال‌ها چه می‌کند؟ چهره‌اش تغییر کرد. لحن ستیزه‌جویانه و خشمگین‌اش رفت و مهربانی جایگزین شد. از کودکی‌اش یاد کرد. شادی‌ها و بازی‌ها. آن شهر کوچکی که در کنار عزیزانش زندگی می‌کرد. از دوستان قدیمش. مدرسه‌ای

پس فصلی صحبت کرد درباره «حمله اعراب به ایران» و این که چه تمدن بزرگی وجود داشت و این‌ها پابره‌نه بودند و یا این که قبل از اسلام، شهر مکه انبار ایرانیان بود و این‌ها در خدمت شاه ایران بودند. و از این داستان‌ها. گفتم آخر افسانه‌ها و کینه‌های هزار سال پیش به چه کار امروز ما خواهد آمد؟ چرا استناد به «شرایط زمان» را برای هزار سال پیش مفید نمی‌دانی، اما معتقدی که به کار صد سال پیش می‌آید؟ حمله اعراب را اگر فراموش نمی‌کنی، حمله ایرانیان به دیگران را هم به یاد بیاور. جنگ اگر بد است، برای همه بد است. اگر کشورگشایی اسکندر و مغول برای ما فاجعه بود، کشورگشایی خشایارشا و نادرشاه هم برای مردمانی دیگر فاجعه بود. نمی‌شود به همان چیزی از دیگران انتقاد کنی که برای خودت افتخار شده است. گفت ما اول باید ریشه بدبختی‌ها را بشناسیم. بعد چنان که مرسوم است، چند باری هم لگدی به «مقدسات» مسلمانان زد. همان حرف‌ها که شنیده‌اید و شنیده‌ایم. باز گفتم این‌ها که تأثیر زیادی ندارد. اگر که دغدغه روشنگری دارید، این روش خشمگین‌تان امکانی برای روشنگری نمی‌گذارد. باورها گونه‌ی دیگری ساخته می‌شوند و اگر قرار بر تغییر باشد نیز، به گونه‌ی دیگری تغییر خواهند کرد. ساز و کار ساخته شدن و ویرانی باورها، با سازو کار ساختن و ویران کردن دست‌سازه‌ها فرق دارد. گفت همین باورها است که زمینه‌ی بیچارگی ما شده است.

بحث به انقلاب سال ۱۳۵۷ کشید. گفت «شورش مردم نمک‌نشناس»، به دلیل غلبه احساسات بود، چنانچه وقتی در یک استادیوم ورزشی با چند هزار نفر باشی و همه مردم فریاد بکشند، تو هم جوگیر شده و فریاد خواهی کشید. در شرح و بسط این نظریه، از چیزی به اسم «علم روانشناسی» هم کمک گرفت و اضافه کرد که علم هم این را ثابت می‌کند. بعد ادامه داد که آن «شورش» هم با جوگیری به وجود آمد. خلاصه‌ی حرفش این بود که ملت جوگیر شدند و آن بهشتی که وجود داشت، از بین رفت. توضیح نداد که در این بهشت، پس آن کسانی که فریاد می‌کشیدند تا «ملت» جوگیر شوند، از کجا آمده بودند. گفتم آخر این چه جور جوگیری است که چند ده سال قبل و بعدش طول کشید؟ چرا حاضر نیستی چیزی را که موجب این «شورش» و

## ادامه مطلب بی عدالتی های پنهان... از صفحه ۲۹

با ناچیزترین دستمزد و کمترین خدمات جان می‌کنند، حضور بسیار ناچیزی دارد. کارگران در مزارع قهوه ۳ کشور تانزانیا، کنیا و اتیوپی کمترین درآمد و بدترین شرایط کار و زندگی را دارند. حضور «تولید عادلانه» در این مناطق هم بسیار محدود است و تنها نزدیک به ۱۰ درصد مزارع قهوه این ۳ کشور آفریقایی تحت پوشش «تجارت عادلانه» قرار دارند. نهاد «تجارت عادلانه» سال‌هاست با این اتهام روبرو است که میل و رغبتی هم ندارد که برای بهبود شرایط تولید در این ۳ کشور فقیر کار چندانی انجام دهد و تمرکز و توجه خود را بر روی مزارع قهوه در کشورهای مثل مکزیک یا کلمبیا گذاشته که کارگران در آنجا همواره حداقل دستمزد بالاتر و شرایط بهتری داشتند.

و دست‌آخ‌ر این‌که متأسفانه در موارد متعددی دانه‌های قهوه «تجارت عادلانه»، دانه‌های بی‌کیفیت‌اند. در صنعت قهوه همه می‌دانند که قسمتی از محصول هر مزرعه قهوه، کیفیت بهتری دارد و قسمت دیگر کیفیت نازل. مزرعه‌دار می‌داند قهوه باکیفیت خوب را راحت و به نرخ رایج استاندارد خواهد فروخت. اما قیمت دانه‌هایی که کیفیت نازلی دارند، بسیار کمتر است. در این موارد مزرعه‌دار سراغ دم و دستگاه اداری «تولید عادلانه» می‌رود و برای دانه‌های بی‌کیفیت نشان «تجارت عادلانه» را می‌گیرد و محصول باکیفیت نازل را به نرخ «تولید عادلانه» می‌فروشد که نرخ بالاتری است. این یک ضعف اساسی نظام کاری «تجارت عادلانه» است که اجازه می‌دهد بخشی از محصول یک مزرعه مشخص، نشان «تجارت عادلانه» را کسب کند و بخش دیگر محصول در همان مزرعه به شیوه عادی تولید شود!

**راه‌حل یک فنجان قهوه «بدون عذاب وجدان»**  
سرگیجه‌آور است. نه؟ حالا باید چطور آن فنجان قهوه صبحگاهی را که خیلی از ما بدون آن صبح‌مان آغاز نمی‌شود، جرعه جرعه نوشید و عذاب وجدان نداشت؟ اصلاً راه‌حلی دارد؟

راه‌حل این است که به‌جای تشویق بیشتر «تجارت عادلانه»، هر چه بیشتر «تجارت مستقیم» را تشویق کرد و خریدار چنین محصولی بود. در چنین شیوه‌ای، تمام آدم‌های میانی و بساط کاسبی و سودآوری آنها حذف خواهد شد. خریدار عمده قهوه، مستقیم با صاحبان مزارع وارد مذاکره و عقد قرارداد خواهد شد و نرخ خرید هر کیلو قهوه، بالاتر از نرخ رایج جهانی خواهد بود. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

قهوه با شیوه‌های منطبق بر محیط زیست پایدار تولید شده‌اند، فرق چندانی با وضعیت کارگرانی ندارد که در مزارع قهوه‌ای بدون این نشان‌ها کار می‌کنند. نتیجه تحقیق این بود که اگر واقعا دست اندرکاران به دنبال بهبود وضعیت کارگران مزارع زیر پوشش این دو نشان‌اند، باید مبلغ بازده خالص و نقدی برای کارگران را بالا ببرند و گران‌تر فروختن محصول نهایی، برای فقیرترین اقشار دست‌اندرکار در تولید قهوه سودی به همراه ندارد.

کارشناسان می‌گویند به‌ویژه نشان نهاد نظارتی «Rainforest Alliance» تقریباً بی‌معنی است. نشانی که چنان استاندارد و معیارهای اندک و ناچیزی دارد که حتی شرکت بزرگ «نستله» که به نقض حقوق کارگران مزارع در کشورهای درحال توسعه شهرت دارد، موفق شده تا این نشان را کسب کند! بررسی‌ها نشان داد که در مزارع برزیل که این نشان را دارند به کارگران دستمزدی کمتر از همان حداقل دستمزد ناچیز پرداخت می‌شود، بیشتر کارگران هیچ قراردادی (حتی قرارداد کوتاه مدت) ندارند و کارگر فصلی‌اند، کارگران قبل از استخدام مورد معاینه پزشکی قرار نمی‌گیرند و بسیاری از کارگران به شیوه غیرقانونی و «زیر میزی» استخدام شدند.

یکی از مهم‌ترین دلایلی که مشتریان را به این سمت می‌برد که قهوه‌ای با نشان «تجارت عادلانه» خریداری کنند، این دغدغه است که مشتری خیالش راحت باشد که به کارگران مزارع دستمزد عادلانه‌ای پرداخت شده است. و واقعیت این است که این اتفاق در اکثر موارد رخ نمی‌دهد. برای مثال تحقیق مفصل دانشگاه هاروارد درباره تأثیرات استاندارد «تجارت عادلانه» در صنعت قهوه نشان داد که این نشان سودچندانی برای کارگران رده پایین ندارد و دستمزد آنها را بالاتر نمی‌برد. افرادی که در رده‌های پایین‌تر صنعت قهوه از این نشان سود می‌برند، اغلب کارگران و سرکارگران حرفه‌ای و باسابقه با قراردادهای مشخص استخدامی و یا صاحبان مزارع‌اند.

مسئله دیگر این است که دم و دستگاه اداری «تجارت عادلانه» در صنعت قهوه، نظام شفافی ندارد. اطلاعات علنی و عمومی موجود درباره ساختار کار «تجارت عادلانه» اندک است و دست اندرکاران این نشان بین‌المللی از پاسخ شفاف دادن به بسیاری از سؤال‌های کلیدی درباره شیوه کار خود طفره می‌روند.

اشکال دیگر این است که «تجارت عادلانه» در کشورهایی که کارگران مزارع قهوه

حشرات و سم‌پاشی در مزارع استفاده می‌شود و به انواع بیماری‌های تنفسی و گوارشی و قلبی مبتلا می‌شوند.

اما برخلاف تصور رایج، صاحبان مزارع قهوه نیستند که بیشترین سودآوری را دارند. سهم آنها از کل درآمد قهوه‌ای که تولید و به توزیع‌کنندگان می‌فروشند، تنها بین ۷ تا ۱۰ درصد کل درآمد صنعت قهوه است و خود آنها نیز در سطح دیگری، تبعیض می‌بینند و حق‌شان پایمال می‌شود. بنابراین چرخه تبعیض را ادامه می‌دهند، زورشان به خریداران و پخش‌کنندگان قهوه نمی‌رسد، پس از دستمزد و حقوق بدبختی کارگر می‌زنند و شرایط نابسامان کارگر را بدتر می‌کنند. تقریباً از همان دو دهه پیش که قهوه ناگهان محبوبیت جهانی پیدا کرد و به صنعتی پر رونق تبدیل شد، با فشار برخی فعالان حقوق کارگر و بعضی دست اندرکاران در صنعت قهوه که با ظلم و تبعیض و شرایط نابسامان کار در مزارع قهوه مخالف بودند، تولید «قهوه عادلانه» پا گرفت و کم‌کم در کشورهای مختلف تولیدکننده قهوه رایج شد. اما آیا این قهوه‌ها واقعا «عادلانه» تولید می‌شوند؟

**واقعیت پشت برچسب‌های پاکت قهوه**  
قاعده‌ای در میان است که هرچه تعداد نشان‌ها و برچسب‌های پشت یک پاکت قهوه بیشتر باشد، قهوه احتمالاً «مرغوب‌تر» و بی‌شک گران‌قیمت‌تر است. بعد از نشان «اورگانیک»، معروف‌ترین این برچسب‌ها «تجارت عادلانه» Fair Trade است. نشانی که قرار است خیال کافه‌دار و فروشنده و مشتری و من و شما را راحت کند که حق و حقوق کارگران و صاحبان مزارع تولید قهوه در کشورهای آفریقایی، آسیایی یا آمریکای لاتین و جنوبی زیر پا گذاشته نشده و دستان کودکان در تولید این قهوه دخیل نبوده.

اما واقعیت این است که تحقیق پشت تحقیق نشان می‌دهد که خود این نشان «تجارت عادلانه» در صنعت قهوه و بوروکراسی پشت آن، فاسد است و ناکارآمد و خیلی وقت‌ها در هیچ کجای روند تولید قهوه‌ای که مزین به نشان «تجارت عادلانه» است، عدالت و انصافی رعایت نشده است.

برای مثال تحقیق دانشگاه ویسکانسین درباره مزارع قهوه در مکزیک و پرو نشان داد که وضعیت کارگران مزارع قهوه در این دو کشور که نشان «تجارت عادلانه» یا نهاد نظارتی «Rainforest Alliance» را دارند (نشانی که تأیید می‌کند دانه‌های

صاحبان این جثه‌های زیر و نحیف، پسر بچه‌ها و دختر بچه‌هایی‌اند که تقریباً همگی زیر ۱۵ سال سن دارند، ساعت‌ها در مزارع قهوه جان می‌کنند و گونی‌ها و سبدهایی را حمل می‌کنند که گاه تا ۵۰ کیلو وزن دارد. گاه، والدین بچه‌ها هم در این مزارع کار می‌کنند. صاحبان مزارع کشت قهوه اتفاقاً ترجیح می‌دهند بچه‌هایی را به کار بگیرند که دست‌کم یکی از والدین آنها هم همان‌جا کارگر باشد. این‌جوری می‌شود همیشه برای توجیه کودک در مزارع توجیه‌ای داشت: «کار کودک؟ در مزرعه‌ی ما؟ مطلقاً! این بچه‌ها به همراه والدینشان به مزرعه آمدند چون کسی در خانه نیست که مراقب آنها باشد. تنها والدین خود را همراهی می‌کنند.»

واقعیت اما این است که به گزارش «سازمان جهانی کار» ۲۵۰ میلیون کودک در مزارع کشت قهوه کار می‌کنند. در این میان نیمی از این کودکان به شکل تمام‌وقت کار می‌کنند و این به این معنی است که به مدرسه نمی‌روند و از حق تحصیل محروم شدند.

«آکسفام» در گزارشی افشا کرد که تنها در کشور کنیا که یکی از تولیدکنندگان اصلی دانه قهوه در جهان است، ۳۰ درصد از کارگران مزارع قهوه، کودکانی هستند که زیر ۱۵ سال سن دارند. گزارش دیگری که از سوی وزارت کار ایالات متحده آمریکا تهیه شد، حاکی از آن بود که در هندوراس بچه‌هایی که گاه حتی تنها ۶ سال سن دارند به همراه والدین خود در مزارع کشت قهوه جان می‌کنند. این گزارش نشان داد که در فصل کشت، دست‌کم ۲۰ درصد کارگران مزارع قهوه کودکانند و در فصل برداشت این رقم به ۴۰ درصد می‌رسد. کودکان و همین‌طور زنان، اغلب به عنوان «کارگر فصلی» استخدام می‌شوند. بنابراین همان دستمزد ناچیزی هم که به آنها پرداخت می‌شود، کمتر از دستمزد مردان کارگر است.

گزارش‌ها حاکی از آن است که تنها بین ۴۰ تا ۶۰ درصد کارگران در مزارع قهوه، به تخت‌خواب، پتو، امنیت و حریم شخصی در مزارع دسترسی دارند. بسیاری از کارگران در رودخانه‌های اطراف مزارع حمام می‌کنند، در مزارع برای کارگر توالی واقعی وجود ندارد و خبری از بهداشت و درمان نیست.

بسیاری از این کودکان به ویژه در مزارعی که قهوه را «اورگانیک» تولید نمی‌کنند، مدام در معرض تنفس انواع مواد شیمیایی قرار دارند که برای کشتن

## ادامه مطلب بی عدالتی های پنهان... از صفحه ۴۸

در چنین تجارتي، خود خریداران قهوه و بازرسان مستقیم آنها هستند که به مزارع سر می‌زنند تا اطمینان حاصل کنند که کارگران به خدمات بهداشتی و درمانی دسترسی دارند، دستمزد آنها براساس استاندارد توافق شده است، کودکان به بیگاری گرفته نمی‌شوند و قهوه به شیوه اورگانیک تولید می‌شود.

هر چند این‌جا هم باز این مسئله کلیدی مطرح است که من و شما خریدار باید به این شرکتی که وارد تجارت مستقیم با مزرعه‌داران شده، اطمینان داشته و حرف و ادعای آنها را قبول داشته باشیم. و گرنه که باز همان آش است و همان کاسه.

فلیکس آلر، مدیرعامل شرکت تولید محصولات غذایی «Frosta AG» آلمان است. شرکتی که غذاهای یخ‌زده تولید می‌کند و اولین شرکتی بود که بدون اضافه کردن «افزودنی مجاز»، غذای یخ زده تولید کرد. آلر خسته از نظام ناکارآمد و پر از فساد و ایراد تولید و توزیع قهوه، تصمیم گرفت برود دنبال این که قهوه‌ای واقعا عادلانه تولید کند. آلر هم بعد از مدت‌ها بررسی و دنبال کردن روند و تحولات بازار قهوه به همین نتیجه رسید که تجارت قهوه باید «مستقیم» باشد. اما او از این هم فراتر رفت: تمام مراحل تولید قهوه باید در همان کشور مبدأ صورت گیرد تا قهوه واقعا به شیوه منصفانه و عادلانه‌ای تولید شود و سودش به مردمان فقیر محلی برسد.

فلیکس آلر به اتیوپی رفت، با مزارعی وارد مذاکره شد تا بالاترین استاندارد کشت و دستمزد عادلانه و رعایت شیوه‌های کشت منطبق بر محیط زیست، قهوه مدنظر او را پرورش دهند. سراغ چاپگرهای محلی رفت، از آلمان گرافیک حرفه‌ای آورد تا به آنها آموزش دهند که چطور بسته‌بندی و آرم با طراحی مناسب و چشم‌نواز تهیه و

عشق را فقط می‌توان داد. در گرفتن عشق تضمینی وجود ندارد که بتوانیم آن را به دست آوریم و اگر آن شخصی که از او تقاضای عشق داریم، او نیز از ما انتظار عشق را داشته باشد، مشکل ایجاد خواهد شد. مانند ملاقات دو گدا است که با هم و از هم گدایی می‌کنند. «اوشو»

کمی آرام‌ترم می‌کند.» فقر در ایران به سرعت در حال زنانه شدن است. طبق تعریفی که دایانا پیرس، جامعه‌شناس آمریکایی، در حوزه مطالعات علوم اجتماعی رواج داد، ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی به زنانه شدن فقر انجامیده است. زنان محروم‌تر شده‌اند، و بر اثر دسترسی

## ادامه مطلب سه روایت از... از صفحه ۲۸

سرپرست در این قانون شوهر است و در فقدان او، زن بی‌سرپرست تلقی خواهد شد. این قانون یکی از انواع مشمولان قانون تأمین زنان بی‌سرپرست را «زنان بیوه» می‌داند و می‌نویسد: «بیوه به زانی اطلاق می‌شود که به عقد ازدواج دائم یا منقطع درآمده و سپس به یکی از دلایل طلاق، فوت شوهر، فسخ عقد، صدور حکم موت فرضی، بذل مدت و یا انقضای مدت در نکاح منقطع، شوهر خود را از دست داده باشند.»

در همین قانون، حمایت‌های لازم برشمرده شده و مسئولیت حمایت از زنان بی‌سرپرست به عهده سازمان بهزیستی واگذار شده است:

«حمایت‌های موضوع این قانون عبارتند از: حمایت‌های مالی شامل تهیه وسایل و امکانات خودکفایی یا مقرری نقدی و غیر نقدی به صورت توبتی یا مستمر؛ حمایت‌های فرهنگی، اجتماعی شامل ارائه خدماتی نظیر خدمات آموزشی، تحصیلی، تربیتی، کارایی، آموزش حرفه و فن جهت ایجاد اشتغال؛ خدمات مشاوره‌ای و مددکاری جهت رفع مسائل و مشکلات زندگی مشمولان و به وجود آوردن زمینه ازدواج و تشکیل خانواده؛ نگهداری روزانه یا شبانه‌روزی کودکان و زنان سالمند بی‌سرپرست در واحدهای بهزیستی یا واگذاری سرپرستی و نگهداری این گونه کودکان و زنان به افراد واجد شرایط.»

طبق آخرین آمار بیش از دو میلیون و ششصد هزار زن سرپرست خانوار در ایران وجود دارد که این رقم به دلایلی همچون افزایش آمار طلاق در حال افزایش است. از این تعداد حدود یک میلیون زن تحت پوشش کمیته امداد و صد و هشتاد هزار زن تحت پوشش بهزیستی‌اند. بر طبق همان آمار بیش از یک میلیون و سیصد هزار زن تحت حمایت هیچ نهادی نیستند. بالاترین رقمی که بهزیستی یا کمیته امداد به عنوان مستمری به زنان سرپرست خانوار تحت پوشش می‌دهد ۶۰ هزار تومان است. این ۶۰ هزار تومان به زنی تعلق می‌گیرد که در خانواده‌اش سرپرستی حداقل پنج نفر دیگر را برعهده داشته باشد و گرنه به یک زن سرپرست خانوار یک نفره ۳۲ هزار تومان در ماه پرداخت می‌شود.

بسیاری از زنان سرپرست خانواده خود را به هیچ نهاد حمایتی‌ای معرفی نمی‌کنند و این نه به علت بی‌نیازی آنان بلکه ناشی از آن است که نمی‌خواهند بر اثر روند طولانی و بوروکراتیک نهادهای حمایت‌کننده بیش از پیش فرسوده شوند. تابوهای فرهنگی، از جمله مذموم شمردن طلاق، از دیگر عواملی هستند که سبب می‌شوند مادران تنها خود را به نهادهای حمایتی معرفی نکنند. سن قرار گرفتن زنان در موقعیت تک سرپرست پیوسته در حال کاهش است و تمام این‌ها در حالی‌ست که فقر در ایران زنانه شده است. بیش از هشتاد درصد از زنان سرپرست خانوار بیکارند و بیش از هفتاد درصد از آنان، بی‌سواد.

## روایت سوم:

الهام، ۳۹ ساله، فوق دیپلم امور تربیتی، خانه‌دار

«من هیچ درآمدی ندارم. پرداخت هزینه زندگی خودم و فرزندم را خانواده‌ام به عهده گرفته‌اند. هیچ کمک و حمایتی از دولت دریافت نمی‌کنم. نه حمایتی از دولت و نه از بیمه. پدرم بازنشسته مستمری‌بگیر است و مرا بیمه کرده. فرزندم اما بیمه نیست. وقتی برای بیمه سلامت او به سازمان بیمه مراجعه کردم، گفتند چون خودت بیمه پدرت هستی باید منتظر بمانی تا فرزندت هجده ساله شود و دفترچه بیمه سلامت مستقل بگیرد. کار پیدا نمی‌کنم. کار متناسب با تحصیلات و شرایط زندگی‌ام را پیدا نکرده‌ام. رفته‌ام و سعی کرده‌ام اما نشده. اگر در فرم بنویسم که مجرد یا متاهل‌ام دروغ گفته‌ام و اگر بنویسم مطلقه‌ام گور خودم را کنده‌ام. اگر بدانند مطلقه‌ام مشکلاتم چند برابر می‌شود.

رفتارهای بسیار بدی از مردم دیده‌ام. انگار انصاف گم شده. بدترین رفتارها و حسادت‌ها و زخم زبان‌ها را از هم‌چنان خودم دیده‌ام. بوده‌اند کسانی که دست‌کم در ظاهر همدلی داشته‌اند اما من از قضاوت‌ها و تنگ‌نظری‌های فرهنگ مردسالار به شدت آسیب دیده‌ام.

برای راضی کردن همسرم به طلاق توافقی، مهریه‌ام، جهیزیه‌ام و پول پیش‌خانه را بخشیدم تا حق حضانت فرزندم را تا ۹ سالگی بگیرم. قاضی در دادگاه به من گفت چهل و پنج هزار تومان نفقات را هم ببخش و خودت خرج خود و فرزندت را تأمین کن. برای فرار از افسردگی تنها راهی که به نظرم رسید این بود که با مدرسه فرزندم داوطلبانه و رایگان همکاری کنم. راه دیگری نبود. هیچ نوع خدمات رایگان روانکاو برای کسی در شرایط من وجود ندارد. اگر وجود دارد من بی‌خبرم. همکاری با مدرسه هر چند برایم نفع مالی ندارد اما

## ادامه مطلب به همین راحتی... از صفحه ۱۴۴

رفتار امروز خودم برای ورود به مترو، فهمیدم چرا جامعه ما به این حال و روز افتاده است.

بعضی از مردم در ایران سالم زندگی می کنند. سعی می کنند از مسیر درست پول در بیاورند. همین آدم ها اما می بینند برخی دیگر با دور زدن مسیر، پله های پیشرفت را یکی در میان بالا می روند و از آن بالا به دیگران نگاه می کنند.

ماشین خوب، خانه زیبا، سفرهای داخلی و خارجی و... آدم های خوب اما روی پله های که ایستاده بودند، ایستاده اند بدون اینکه تغییری در جایگاه کاری و سطح زندگی شان ایجاد شود. این فاصله گسترده طبقاتی ایجاد شده باعث می شود همین آدم های خوب کم کم هم رنگ جماعت شوند و برای اینکه از قافله عقب نمانند آنها هم سعی کنند پله ها را یکی در میان طی کنند.

بله، شرایط جامعه به ویژه شرایط اقتصادی باعث می شود آدم های خوب، هم رنگ کسانی شوند که به جز خود به کس دیگری فکر نمی کنند و تنها خود را می بینند.

برای جلوگیری از شیوه های متقلبانه، فریبکارانه و سوءاستفاده گرانه کسب و کار عمل می کند. برای تشکیل پرونده شکایت از سایت <http://www.ftc.gov> بازدید کنید.

یک پرونده شکایت در دفتر ایالتی Attorney General تشکیل دهید.

شما حق شکایت از یک "Collector" را در هر دو دادگاه فدرال یا ایالتی طرف مدت یک سال از تاریخ نقض قانون دارید و در صورت برنده شدن پرونده تان در شکایت از "Collector" می توانید خسارت دریافت کنید. ممکن است مایل به تماس با یک وکیل برای کمک گرفتن از ایشان در این مسیر باشید. اگر وکیل ندارید و یا پول کافی برای گرفتن مشاوره از یک وکیل ندارید، با ارائه دهنده خدمات حقوقی منطقه خود و یا کانون وکلای محلی در نزدیکی خانه خود تماس بگیرید.

قوانین حمایت از مصرف کننده در هر ایالت متفاوت است. قانون فدرال قوانین Debt Collection Practice هر ایالت را تغییر نمی دهد مگر آنکه آن قانون با هر بخشی از قانون اصلی در تضاد باشد. اگر قانون ایالتی در تضاد با قانون اصلی باشد، اما حمایت بیشتر و بهتری را برای شما فراهم می کند، پس قانون ایالتی استفاده می شود. یک وکیل می تواند شما را به حقوقی که دارید آگاه کند.

برای حدود پنج قطار ایستادم. وضعیت عوض نشد. برخی سوار می شدند، بعضی پشت در می ماندند و مسافران از خطوط دیگر می آمدند و دوباره ایستگاه شلوغ می شد. دیگر واقعا احساس کردم دیرم شده است. عقربه ها ساعت ۸ را نشان می داد و من این ساعت باید سرکار می بودم نه اینجا در ایستگاه دروازه دولت.

مجبور شدم هم رنگ جماعت شوم. مجبور شدم هل بدهم. هل دادم و سوار شدم. زیر فشار جمعیت راهبر قطار اعلام کرد که این قطار در ایستگاه طالقانی توقف نخواهد کرد. لبخند رضایتی به لبم نشست بدون اینکه به مسافران مانده در ایستگاه طالقانی فکر کنم که آنها هم منتظر مترو هستند و دیرشان شده است.

من فکر خودم بودم. فشار مسافران زیاد بود. دیر هم شده بود. به نظر می رسد حق داشتم به دیگر مسافران فکر نکنم. بعد از رسیدن به ایستگاه مفتاح، قطار کمی خلوت شد و اجازه داد کمی نفس بکشم و البته فکر کنم بعد از دیدن

شما را با تهدید به خشونت یا آسیب رساندن، آزار و اذیت کنند.

شما، هر کدام از اعضای خانواده، کارکنان، و یا دوستانتان را تهدید کنند.

آنها نمی توانند شما را تهدید کنند و یا نام شما را به عنوان کسی که حاضر به پرداخت بدهی خود نیستید به جایی غیر از کردیت بیروها اعلام کنند.

آنها نمی توانند از الفاظ زشت و ناپسند استفاده کنند.

اگر به آنها بگویید که با شما بصورت مکتوب تماس بگیرند، و یا به آنها بگویید که یک وکیل دارید، آنها نمی توانند همچنان به تماس با شما ادامه دهند.

Collector ها در بسیاری از ایالت ها نمی توانند بیشتر از میزان بدهی شما جمع آوری کنند (توجه: برخی از ایالت ها اجازه شارژ اضافه را به Collector ها می دهند).

آنها نمی توانند یک چک تاریخ دار را قبل از موعد مقرر گرو بگیرند یا تهدید به برداشتن اموال کنند، مگر اینکه "Creditor" و یا "Collector" این کار را از نظر قانونی انجام دهند.

چه باید کرد اگر فکر می کنید debt collector قانون شکنی کرده است؟

Federal Trade Commission: Federal Trade Commission در راستای کمک به مصرف کنندگان

## ادامه مطلب درک حق و... از صفحه ۱۱

است و نه تاریخ نامه و یا تاریخ مهر روی نامه.

نکته: بلافاصله برای بدهی اعتراض کنید. "Collector" می تواند بدهی را به "Consumer Reporting" گزارش کند و یا همزمان با ارسال اخطار بدهی، یک اخطار برای حضور در دادگاه برای شما ارسال کند. اگر اخطار برای حضور در دادگاه پس از نوشتن اعتراض به بدهی دریافت کردید، به دادگاه بروید! یک نسخه از نامه ای که به "Collector" در مخالفت با این بدهی فرستاده اید با خود ببرید، و به قاضی بگویید که "Collector" برای شما مدرکی مبنی بر اینکه بدهی دارید را ارسال نکرده است.

"Collector" ها باید به شما بگویند که چه کسانی هستند و برای چه کسانی جمع آوری بدهی را انجام می دهند (نام Creditor) و میزان بدهی چقدر می باشد.

آنها نمی توانند:

♦ با شما از طریق ارسال کارت پستال تماس بگیرند.

♦ از یک نام جعلی استفاده کنند.

♦ به شما اطلاعات تماس غلط بدهند.

♦ بدهی بیشتر از میزان واقعی بدهی تان را به شما بگویند (مگر اینکه اطلاعات اشتباه از طرف Creditor به آنها داده شده باشد).

♦ به شما بگویند که آنها برای یک سازمان "Credit Reporting" کار می کنند.

♦ بگویند که مرتکب جرم شده اید و گناهکار هستید.

♦ به شما بگویند که از شما شکایت می کنند در صورتیکه آنها و یا کردیتور شما قصد شکایت از شما را نداشته باشند.

♦ به شما بگویند که یک وکیل هستند درحالیکه نیستند.

♦ به شما بگویند که نماینده یک وکیل هستند درحالیکه نیستند.

♦ برای شما چیزی شبیه یک نامه رسمی دادگاه ارسال کنند درحالیکه چنین چیزی نباشد.

♦ برای شما فرم های قانونی ارسال کنند و به شما بگویند این فرم قانونی نیستند، درحالیکه هستند.

♦ اطلاعات نادرست در مورد شما به کسی بدهند.

♦ به شما بگویند یا تهدیدتان کنند که بدهی هایتان را به دیگران می گویند.

♦ به شما بگویند در صورت عدم پرداخت دستگیر خواهید شد.

این نامه را باید ظرف مدت ۳۰ روز از زمانیکه نامه اخطاریه مربوط به بدهی را دریافت کرده اید، به "Collector" ارسال نمایید.

اگر با "Collector" در خصوص پرداخت های اقساطی مذاکره کرده باشید، و آنها پرداخت های اقساطی را قبول نکنند، ممکن است نا امید شوید. "Collector" اجازه دارد خواستار پرداخت اقساطی با مبالغ بزرگتر و در یک چارچوب زمانی سریع باشد. اگر چه اینکار ممکن است برای شما سخت باشد، اما تخطی از قانون محسوب نمی شود. هرچند "Collector" می تواند بر اساس شرایط خود مذاکره کند، اما نمی تواند هیچگونه اظهارات نادرستی را بیان کند و یا برای جمع آوری از راه های گمراه کننده در مقابل شما استفاده کند. بنابراین، اگر پیشنهاد پرداخت اقساطی توسط Creditor پذیرفته شد، Collector مجاز نیست به شما بگوید تنها پرداخت کامل قابل قبول است.

در کل، "Collector" ها نمی توانند بهره، هزینه، مخارج و یا هر نوعی از شارژ را به بدهی اصلی اضافه کنند. با این حال اگر "Creditor" در قرارداد با شما شرایطی را برای هزینه ها و یا مخارج وصول بدهی معوقه گنجانده باشد و یا اگر دریافت هزینه ها در ایالتی که در آن با کردیتور قرارداد بسته اید مجاز باشد و یا اگر این مسئله در ایالتی که در آن برای شما "Judgment" گرفته شده است مجاز باشد، یک "Collector" می تواند یک مقدار اضافی شارژ کند.

چه اتفاقی می افتد اگر شما بدهی های متعدد داشته باشید؟

اگر شما بیش از یک بدهی دارید و از طریق "Collector" آنها را پرداخت می کنید، "Collector" باید در پرداخت پول برای بدهی یک دستورالعمل مشخص که شما معین کردید را دنبال کند. این دستورالعمل را نمی توان به بدهی های دیگر تعمیم داد.

در مدت ۳۰ روزه اعتراض به بدهی چه اتفاقی می افتد؟

دوره ۳۰ روزه اعتراض به معنای یک مهلت نمی باشد. تا زمانی که برای همه یا بخشی از بدهی ها اعتراض دارید، ظرف ۳۰ روز از دریافت اخطار بدهی، (نه مهر یا تاریخ نامه) "Collector" می تواند همچنان به تلاش برای دریافت بدهی شما ادامه دهد. توجه داشته باشید که این مدت، ۳۰ روز از دریافت اخطار بدهی

## ادامه مطلب روایت یک کودک... از صفحه ۲۲

او می‌گوید خانم برادرش حتی توان خریداری یک کیسه «کود کیمیاوی» برای زمین‌های زراعتی‌شان هم ندارد و اکثر مواقع محمدحسین در خرید دفترچه و قلم برای مدرسه‌اش با مشکل مواجه می‌شود.

به باور او، یکی از عوامل عمده‌ای که کودکان افغان برای کارگری به ایران فرستاده می‌شوند، فقر اقتصادی است: «در غیر آن صورت هیچ خانواده‌ای حاضر نخواهند شد که کودکان خویش را به دست قاچاق بران سپرده و برای کارگری به جمهوری اسلامی بفرستند.»

به گفته قنبر، از میان صدها نفری که روزانه از ولایت خودشان راه ایران را در پیش می‌گیرند، حدود ۵۰ نفر ۱۴ سالگی را هم به پایان نرسانده‌اند.

ولایت دایکندی در مرکز افغانستان، یکی از ولایت‌های به شدت محروم و عقب افتاده در این کشور است که در بسیاری از مناطق آن هنوز راه عبور و مرور ماشین ساخته نشده است. مردم این ولایت معمولاً به کارهای زراعتی و تعدادی نیز به باغ‌داری مشغول هستند اما در مقایسه با زحماتی که آنها در این زمینه متحمل می‌شوند، حاصل اندک است و در بسیاری موارد حتی هزینه زندگی روزمره شان را تامین نمی‌کند. همین موضوع، جوانان، نوجوانان و حتی کودکان این ولایت را مجبور می‌کند تا برای کارگری به کشورهای همسایه، به ویژه ایران سفر کنند.

محمدحسین هنوز در کابل است. او می‌گوید ممکن است دوباره از مادرش بخواهد که او را به ایران بفرستد تا کمک حال پدر باشد.

چون تلفن همراه با خود نداشته، بدون این که با پدرش در ایران تماس بگیرد، از همراهانش مقداری پول قرض می‌گیرد و دوباره به کابل باز می‌گردد اما شش نفر دیگر صبح اول وقت توسط ماشین «تویوتا/سیمرغ» که به خاطر گنجایش بیش تر، معمولاً قاچاق بران از آنها استفاده می‌کنند، به سوی مرز پاکستان حرکت می‌کنند. محمدحسین می‌گوید هیچ خبری از سر نوشت آن شش نفر ندارد.

این پسر ۱۱ ساله افغان در میان کسانی که قاچاقی به ایران می‌رفتند، کودکان زیادی را دیده است؛ کودکانی که به تنهایی راهی ایران می‌شوند.

به گفته او، قاچاق بران از همراهان آنها تمهید می‌گرفته که پس از این که آنها را به ایران رساند، باید پول قاچاقی را که بین دو و نیم تا سه میلیون تومان می‌شود، بپردازند.

«قنبر کاظمی»، عموی محمدحسین می‌گوید که خانواده برادرش در شرایط بد اقتصادی به سر می‌برند و با کاهش نرخ تومان در ایران، پولی را که برادرش برای خانواده شش نفره خود در افغانستان می‌فرستد، بسیار اندک و ناچیز است و خرج خانواده اش را تامین نمی‌کند. به همین دلیل برادرش پسر ۱۱ ساله خود را خواسته است تا در ایران کمک دستش باشد.

او از این که برادرش مجبور شده پسر خود را برای کارگری در ایران بخواهد، ناراحت است و راضی به رفتن محمدحسین نیست. به گفته خودش، او تلاش می‌کند که برادرش را راضی کند تا از این تصمیم منصرف شود: «باید محمدحسین به جای رفتن به ایران، این جا بماند و درس‌های مدرسه‌اش را ادامه دهد.»

## ادامه مطلب ورزش از نگاه... از صفحه ۱۴

کنند. بهترین مذهب حقیقت است، نه دوباره بعد از پایان بازی درب ورزشگاه‌ها را بروی خانم‌ها بست. چرا، برانکو، شفر، کیروش حرفی نمی‌زنند و فقط پول خود را به دلار و آن هم خارج از ایران می‌خواهند. روزگار بدی است برادر، آنها کلاه‌های بزرگی هستند که بر سر همه رفته‌اند. باید دانست در وپروس‌های ایدئولوژیکی همه دوست دارند سهمی داشته باشند. تنها شما نیستید که فکر می‌کنید و هر کسی مخالف شماست، لزوماً دشمن شما نیست.

در فوتبال مدرن امروزی که در لیگ خشک و یخ زده هیچ جایی در ایران ندارد، بدلیل ریسک از دست رفتن توپ هیچ تیمی با پاس‌های بلند بازی نمی‌کند. دقت در پاس‌ها از اهمیت خاصی در بردارد، همچنان که حفظ توپ، چرا که وقتی توپ از دست می‌رود شما در معرض خطر گل خوردن هستید.

آخر بازی آخر دنیا نیست. نظم تیمی ژاپنی‌ها بیشتر از ما بود. آنها حتی در آخر بازی در دو صف روبروی هم ایستادند و تونلی برای پرسپولیسی‌ها ساختند که آنها از میان آنها رد شوند و برایشان دست زدند. زیبایی فوتبال در این است که لحظه به لحظه عوض می‌شود. اما آقای برانکو چیزی برای زیبایی به تیمش نیفروده بود. او با یک دندگی و لجبازی، محسن مسلمان، رامین رضائیان، مهدی طارمی را از دست داده بود. به جای آنکه به آنها زندگی بیاورد او فقط و فقط خودش را می‌بیند. او قهرمانی را باخت برای آسیب دیده‌هایش و وقتی در تیمی تعداد آسیب دیده‌ها زیاد هستند، یعنی در روش

تمرین باید تجدید نظر کرد. در تاریکی تصمیم گرفتن استعدادها را شکوفا نمی‌کند. هیچکدام از این بازیکنان خواستار ترک پرسپولیس نبودند اما لجبازی و منم منم‌های پرفسور آنها را مجبور به ترک تیم کرد. آیا حالا او با حافظه‌اش به آن فکر می‌کند! شاید هیچکس به اندازه کیروش و برخی از استقلال‌ها از باخت پرسپولیس خوشحال نشدند. با همه اینها دو میلیون پولی که نصیب پرسپولیس می‌شود اگر در جای خود خرج شود و اگر آقای برانکو آن را برای خودش نخواهد، می‌تواند بسیاری از مشکلات و سوراخ‌ها را رفو کند. شاید هم فدراسیون برای آن نقشه کشیده باشد چرا که استقلال و پرسپولیس تیم‌های دولتی هستند. راستی هرگز فدراسیون فوتبال از آقای کیروش پرسید کجا بوده

پرسپولیسی‌ها در نیمه دوم دو گل خوردند. آنها در تمامی مدت بازی با چشمان بسته حتی قادر نبودند چند پاس درست بهم بدهند. خشونت بی دلیل آنها حتی کار را وخیم‌تر کرد و بازیکن سوگلی آقای برانکو در آخرین دقیقه بازی کاری کرد که یک بازیکن چهارده ساله هم نمی‌کند. او در حالیکه یک کارت زرد داشت در گوشه زمین خود با خطای بازیکن ژاپنی مواجه شد و عملی کرد که غیرقابل تصور بود. او بعد خطای بازیکن ژاپنی برخاست و او را هل داد و او فراموش کرده بود که فقط یک دقیقه وقت باقی است و یک کارت زرد هم دارد و داور هم بلافاصله کارت قرمز را از جیبش درآورد و او را به لباسکنی فرستاد.

در بازی برگشت هم برانکو و پرسپولیس در تهران و در ورزشگاهی که مملو از تماشاگر بود هیچ حرکتی نداشتند. شوخی نبود، رئیس فدراسیون جهانی فوتبال و رئیس فوتبال آسیا در ورزشگاه بودند و ورزشگاه بازسازی شده گوش تا گوش قرمز بود، اما غایب بزرگ بازی آقای کیروش مربی ملی بود که حتی زحمت آمدن به ورزشگاه را به خود نداده بود. می‌توان گرفتاری‌های اساسی را به گردن هر کسی انداخت، اما بیماری از درون خود ما شروع شده بود. آقای تاج رئیس فدراسیون دو شغله که می‌گویند همین روزها باید به خاطر دو شغله بودنش از فدراسیون برود و معاونش آقای ساکت مرتب با آقای اینفانتینو رئیس فدراسیون جهانی عکس یادگاری می‌گرفتند و آقای اینفانتینو نمی‌دانست چرا او را در آغوش می‌گیرند که عکس بگیرند.

راستی گفتند درب ورزشگاه برای اولین بار بروی خانم‌ها باز گذاشته بود. حضور زنان در کنار مردان به زیبایی ورزش کمک می‌کند نه آنکه مشکل ایجاد کند. هرگز نباید در یک پیروی آخوندی و تنگ نظرانه درب ورزشگاه‌ها را بروی خانم‌ها بست و انبوهی از سرمایه‌های انسانی و نیمی از جمعیت را که یک نیروی بزرگ می‌باشند طرد کرد. اگر معتقد هستید عدم ورود خانم‌ها به ورزشگاه‌ها یک منطق قابل دفاع است آنرا جهانی کنید تا ببینید چند کشور در پشت سر شما می‌ایستند و اگر این کار غیرمنطقی است چرا باید وقتی یک بازی بین المللی است، درب ورزشگاه را باز کرد. لطفاً به این دوگانگی‌ها پایان دهید. اگر آقایان آخوندها خواهان آن هستند که چنین شود، آنها حتی یک لگد به گربه هم زده‌اند که اظهار نظر

وقتی انسان آنقدر ثروتمند شد که بتواند هر چه دلش می‌خواهد بخرد می‌بیند معده‌اش بیمار است و همه چیز را هضم نمی‌کند. «شاتو بریان»

است! برخورد او با آسیب‌های اجتماعی یکسان نیست. چند روز پیش برای دیدار تیم ملی فقط، توجه کنید، فقط دو هزار نفر به ورزشگاه آزادی رفته بودند. آیا در جامعه فمر در عقب‌ما فقط استقلال و پرسپولیس جمعیت را به ورزشگاه‌ها می‌کشاند؟ اوج ریشخند روزگار در آنست که کار آقای کیروش تمام است، چه در بازی‌های آسیایی جام را به خانه بیاورد یا بیازد، درست مثل چهل سال گذشته. بنظر می‌رسد شارلاتیسم کم‌کم رنگ می‌بازد. حالا او برای زد و خورد دستیارش را به جلو می‌فرستد. بنظر می‌رسد حنای او دیگر رنگ ندارد. باید نگران بود که بعد از رفتن او چه خواهد شد. آیا جنازه

تیم ملی روی دست همه خواهد ماند؟ بیشتر بازیکنان تیم ملی فقط می‌خواهند در تیم باشند. اغلب آنها از تاریخ کشور خود چیزی نمی‌دانند. دو نوع زمان وجود دارد، زمان تقویمی که در همه جا یکسان است و زمان تاریخی که از نظر تاریخ فوتبال ما مدت هاست که عقب هستیم. حالا سر و صدای بلند شده این است که قطر جام جهانی ۲۰۲۰ را با ایران و در کنار هم برگزار می‌کند. خدا آخر و عاقبت همه را مورد ترحم قرار دهد. چه آرزوها که داشتیم من و دیگر ندارم. آیا ما زنده خواهیم بود که ببینیم چه خواهد شد، که خواهد رفت و چه کسی خواهد آمد!

## ادامه مطلب مکافات سگ... از صفحه ۱۴۴

معیشتی و فقر اهالی منطقه برمی گردد. کسی که دغدغه نان دارد شاید گزارش سگ‌کشی آخرین اولویتی باشد که در لیست مسائل حیاتی‌اش آمده است.

## پنجه آفتاب در پوست سگ

به رغم خلأ قانونی اما انسان‌هایی هستند که میانجی مأموران اجرای احکام و حیوان می‌شوند. داوطلبانی که این روزها از آنان زیاد شنیده می‌شود. ظهور پناهگاه‌ها و مأمون‌های خیریه ویژه سگ‌ها سبب شده تا اقدامات غیرقانونی بلافاصله رسانه‌ای شود و فاجعه بعدی را به تأخیر بیندازد. حداقل برای چند روز. بیست و دوم آبان‌ماه امسال ویدئویی در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد که در آن مأموران شهرداری خادم‌آباد شهریار با زنده‌گیری یک سگ و بستن آن به سپر عقب خودرو باعث زخمی‌شدن سگ شده‌اند. یک نفر در این بین سگ را نجات می‌دهد. مردی که حائل مأموران و سگ زخمی و ترس‌خورده می‌شود و موفق می‌شود سگ را در میان تهدیدها برای مداوا به کلینیک منتقل کند.

امید ظهیری فعال انجمن حمایت از حیوانات سال‌هاست خود را وقف زنده‌گیری و مداوای سگ‌ها و حیوانات شهری کرده است. او از اولین کسانی است که اورژانس رسیدگی به حیوانات شهری را راه‌اندازی کرده تا خود به صورت میدانی پیگیر حیوانات نیازمند به‌خصوص سگ‌ها باشد زیرا معتقد است که سگ‌کشی‌های شهرداری تهران قابل پیگیری نیست و خود باید دست به کار شود. ظهیری بیش از دوهزار عملیات زنده‌گیری و امداد به حیوانات را در تجربه کاری خود دارد و فقر فرهنگی و نبود آموزش‌های درست را عامل مهمی در بروز این معضلات و مشکلات می‌داند و می‌گوید: «شخص مدیر سازمان حفاظت از محیط‌زیست به کرات سگ را در زمره حیوانات مودی دانسته و در فعالیت‌های این سازمان نیز، آن را لحاظ کرده است. وقتی سگ و گربه، مطابق با باور غلط و عقب افتاده اجتماعی، در حد حیوان مودی و ناقل بیماری تلقی شوند دیگر چه امیدی می‌توان به تحقق قوانین داشت.»

گسترش روزافزون پناهگاه‌ها اندک اندک اقبال عمومی را در پی دارد. کارگاهی آموزشی که می‌تواند مفاهیم ابتدایی حقوق حیوانات را به مردم یادآوری نماید و پیام نهفته در خود را به آنان برساند. وجود یک پناهگاه می‌تواند گاه جلوی کشتار را گرفته و مداوا و اعتماد به حیوانات به‌خصوص سگ‌ها را بازگرداند. اتفاقی که در تبریز روی داده است. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

بر داستان سگ ولگرد صادق هدایت می‌نویسد: «قانون آن هم نسبت به حمایت از حیوانات فقط آن‌گاه نافذ است که مردم آن را پذیرفته باشند. یعنی تا مردمان اگر نه حس همدردی دست کم حس ترحم چه به حیوانات چه به هم‌نوعشان نداشته باشند قانون رسمی را هم خاصه در مورد حیوانات زیر پا می‌گذارند.» آنچه کاتوزیان آرزویش را دارد تنها پس از پدیدارشدن فیلم‌ها و ویدئوهای شکنجه سگ‌ها در سوله‌ای در شیراز نمایان می‌شود. معترضین به مقابل سازمان محیط‌زیست می‌روند و خواستار مجازات عاملین و ایجاد قانونی در حمایت از سگ‌های به‌قولی بی‌صاحب می‌شوند. معصومه ابتکار رئیس سازمان محیط‌زیست با حضور در جمع معترضین به خلأ قوانین بازدارنده معترف می‌شود و عاملین را محکوم می‌کند. پس از آن بود که وزارت کشور اعلام کرد هیچ نهادی نمی‌تواند اقدامی در راستای کشتن حیوانات از جمله سگ‌ها داشته باشد.

اما دستور وزارت کشور تنها چند ماهی آب‌ها را از آسیاب انداخت و پیمانکاران-مأموران شهرداری در لباس میدل-دوباره مشغول کشتار سگ‌ها شدند. سوزاندن سگ‌ها در اهواز که این روزها در شبکه‌های اجتماعی با واکنش‌های بسیاری مواجه شده است از آخرین وقایعی است که به رغم اعتراض‌ها و حمایت‌های مردمی نشان از خودسر بودن نهادهای ذی‌ربط دارد. «افسانه عربی‌فرد» مسئول انجمن حمایت از محیط‌زیست و حیوانات خوزستان ناشر فیلمی بود که در آن خبر از سوزاندن نزدیک به ۳۰۰ قلابه سگ در یکی از محلات اهواز می‌داد. واقعه‌ای که شهرداری اهواز در ابتدا تکذیب و سپس تأیید کرد. با سگ‌های امحا شده کمتر: سه قلابه که دخی هم به شهرداری نداشته است. بالا رفتن هزینه عقیم‌سازی تا ۳۵۰ هزار تومان را دلیل اصلی روی آوردن شهرداری به «اتلاف سگ‌ها» به جای عقیم‌سازی آنها می‌دانند. اعتراض‌ها به این اقدام باعث شد تا لودرها روی سگ‌های سوخته را با نخاله و خاک بپوشانند. اما بوی سوختگی همه‌جا را گرفته بود. بویی که به مشام اهالی آشناست. شاهدان محلی می‌گویند آنها همیشه صدای شلیک اسلحه را می‌شنوند و وجود لاشه‌های سگ برای آنان چیز تازه‌ای نیست. اما این که چرا این شاهدان همچون فعالان حقوق حیوانات در این کار مداخله نمی‌کنند به وضعیت

پول خون بیره سر سفره زن و بچه‌اش. در این دعوت به کشتار نام کار گروه سلامت استان نیز به چشم می‌خورد. آزار و کشتار سگ‌های بی‌خانمان اغلب به بهانه دفاع از امنیت و بهداشت شهروندان صورت می‌گیرد. مسئولان در دفاع از ماشین کشتار از خواست جامعه سخن می‌گویند. این که مردم جانشان به لب رسیده و از خوف سگ، شب‌ها در معابر آمد و شد نمی‌کنند. آنها سگ‌های ولگرد را خطری برای اقشار آسیب‌پذیر می‌دانند و خواستار مستمر بودن عملیات اتلاف هستند. کشتار سیزده هزار سگ طی یکسال در شهرهای رفسنجان و مشهد تنها به بهانه سلب آرامش و ایجاد ترس و وحشت در شهروندان و بیماری‌های صورت گرفته است. اما این که توله‌سگی چند روزه چه هاری و خوفی می‌تواند به جان اجتماع بیندازد خود سؤالی است که فعالان این حوزه از دستگاه‌های قانونی می‌پرسند.

سازمان دامپزشکی با واکنش‌ناهیون می‌تواند این بخش از سلامت سگ‌ها را به عهده بگیرد و از هراس عمومی بکاهد. اما واکنش‌ناهیون سگ‌های بی‌صاحب در برنامه‌ی این سازمان نیست. رییس انجمن حمایت از حقوق حیوانات با صحنه گذاشتن بر خلأهای قانونی در زمینه حمایت از حیوانات شهری و روستایی و بازدارنده نبودن مجازات مربوط به تخلفات حیات وحش، از پیش‌نویسی می‌گوید که در سال‌های گذشته براساس خلاهای قانونی کشور، توسط این انجمن نگاشته شده و تا امروز، هیچ نهاد قانونی از آن حمایت نکرده است.

جاوید آل داوود می‌گوید: «در خصوص این که قانونی در زمینه حمایت از این دسته از حیوانات داشته باشیم، باید بگویم نداریم. تنها قانونی که در مورد حمایت از حیوانات شهری است، قانونی است که بر می‌گردد به سال‌های ۴۶ و ۴۸ که در آن فروشندگان مرغ را در صورتی که مرغ را از پا می‌گرفتند، برایشان جریمه دو ریالی در نظر می‌گرفتند. خودمان پیش‌نویسی برای قانون حمایت از حیوانات آماده کرده بودیم با ۴۸ ماده واحد. به مجلس ششم پیشنهاد کردیم و فکر می‌کردیم شاید دغدغه‌های زیست‌محیطی بیشتری داشته باشند. اما هراس نمایندگان از این بود که مسئله سیاسی می‌شود و می‌گویند مجلس همه مشکلات مملکت را رها کرده و به مسائل حقوق حیوانات چسبیده است.»

## ظلمت در نیمروز

محمدعلی کاتوزیان در شرح مفصلی

در دستورالعمل ابلاغی تأکید شده که سگ‌های بدون استفاده و نامفید باید ابتدا با تزریق عضلانی «کتامین واسپورمازین» بیهوش و سپس با تزریق ترکیبات «بنزودیازپین وریدی» بدون احساس هیچ‌گونه دردی دچار مرگ مغزی، قلبی و تنفسی شوند.

یک کارشناس استانداردهای زیست‌محیطی در گزارشی به روزنامه خراسان در سال ۹۳ پرده از سکوت قانون در برابر دستورالعمل زنده‌گیری برمی‌دارد: این که پیمانکاران شهرداری سگ‌ها را زنده‌گیری و در شرایط غیراستاندارد نگهداری می‌کنند و بعد آن‌ها را بدون حضور ناظران قانونی با روش‌های بی‌رحمانه‌ای معدوم می‌کنند. «شهرداری به پیمانکار برای صید سگ ۲۵ هزار تومان و برای معدوم کردن آن با تزریق «آمپول» (مرگ با ترحم) نیز ۲۵ هزار تومان پرداخت می‌کند در حالی که پیمانکار برای استفاده از ۲ آمپول که یکی برای بیهوشی و دیگری برای معدوم کردن بدون درد است باید ۳۵ هزار تومان هزینه کند که با این حساب معدوم کردن سگ با روش با ترحم برای آن سودی ندارد.» اینجاست که پیمانکار به مایع جایگزین می‌اندیشد. اتفاقی که در سوله‌ای در شهر مشهد رخ داد و در میان خیل واقعی که خبری نمی‌شوند این یکی رسانه‌ای شد. سگ‌ها در این سوله با تزریق سولفات منیزیم و گازوئیل از پای درآمده‌اند. با تزریق مستقیم به قلب. گزارشی که مدیرعامل سازمان پسماند شهرداری مشهد و مدیرکل محیط‌زیست خراسان رضوی هر دو وقوع آن را تکذیب و معدوم کردن سگ‌ها به روش بدون ترحم را به شهر دیگری نسبت دادند. اما با رو شدن اسناد و مستندات اظهارنظر عجیب‌تری طرح کردند: این طرح آزمایشی بوده است!

## پول خون

شهریور ماه امسال شهرداری گالیکش بر روی بیلبوردی در سطح شهر اطلاعیه‌ای نصب کرد و شهروندان را دعوت کرد که رأس ساعتی مقرر به شکار شبانه سگ‌ها بروند. ساناز سماواتی، بازیگر تئاتر و تلویزیون درباره اطلاعیه شهرداری گالیکش در اینستاگرام می‌نویسد: «هیچ‌کس می‌دونه اینجا کجاست؟ شماره شهرداریش چیه؟ شرط می‌بندم بریم اونجا کلی نیازهای شهری هست که انجام ندادن. اون وقت تو این وضعیت دارن فقط سگ می‌کشن! موندن کی باهاشون همکاری می‌کنه؟ کی حاضره

## ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

پو شیفته زیبایی همسر جوان خود بود و در توصیف زیبایی های او اشعار بسیار سروده است. این نویسنده مشهور صاحب دو کتاب معروف است، اولی به نام تیمور لنگ و اشعار دیگری و دومی که ۱۸ سال بعد نوشت به نام کلاغ سیاه که با اشعار دیگری مثل کتاب قبلی منتشر کرد. این آثار باعث شد در آمریکا و خارج از آمریکا او را بیشتر به شاعری بشناسند تا به نویسندگی. اشعار وی از حزن خاصی برخوردار است به طوری که تاثیر شگرفی در مکتب سمبولیسم فرانسه گذاشته است. بعد از مرگ پو بسیاری از اشعار غنایی و تعدادی از داستان های عاشقانه ای که او نوشته بود مورد توجه فراوان قرار گرفت و این آثار نیز به وسیله دوستانش به چاپ رسید. چنانکه در آغاز اشاره شد ادگار آلن چهار دهه در قید حیات بود و همسرش یکسال پیش از او درگذشت.

## یه خورده از ملانصرالدین بگو

در کتابی خواندم لطیفه های این مرد مشهور در اواخر قرن هیجدهم در کشور ترکیه چاپ شد و حدود سی سال بعد مردم ایران با لطایف ملا آشنا شدند. لطایف او را مانند کتاب های امیرارسلان، ملک جمشید، حسین کرد، فلکناز، عاق والدین و کلیله و دمنه از فروشندهگان خریدند. شهرت این کتاب ها و کتاب ملا طوری بود که کتابفروش های دوره گرد این آثار مردم پسند را به دورترین نقاط کشور می بردند و با صدای بلند همه را خبر می کردند که ببینند و بخردند. به جرات می توان گفت کتاب ملانصرالدین در زمانی کوتاه به شهرت رسید و همه مردم دوست داشتند کتاب او را بخوانند یا مطالبش را بشنوند. تنها مردم این دو کشور نیستند که ملا را می شناسند مردم ملل دیگر هم او را مثل دن کیشوت می شناسند و از حرف هایش لذت می برند.

## ادامه مطلب حکایت... از صفحه ۱۲

قربانی کنی هیچ اتفاقی نمی افتد و شاید به خاطر سرپیچی از دستور بت اعظم بلا و بدبختی هم گریبان را بگیرد!» زن لختی مکت کرد. دست و پای دخترک را باز کرد. او را در آغوش گرفت و آنگاه درحالی که چاقو را محکم در دست گرفته بود، به سمت پله سنگی معبد دوید. اما هیچ اثری از کاهن معبد نبود! می گویند از آن روز به بعد دیگر کسی کاهن معبد را در آن اطراف ندید! هیچ چیز ویرانگرتر از این نیست که متوجه شویم کسی که به آن اعتماد داشته ایم عمری فریمان داده است. در جهان تنها یک فضیلت وجود دارد و آن «آگاهی» است و تنها یک گناه و آن «جهل» است.

## ادامه مطلب مکافات سنگ... از صفحه ۵۲

می شوند. در سراسر ایران مراکزی نظیر پردیس تبریز دایر شده که نیاز اولیه سگها را به آنها برگردانده است: حق حیات. به نظر می رسد که تنها راه پذیرفته شدن سگها در جامعه کنونی از مسیر همین پناهگاهها و داوطلبان مددکار می گذرد. در سایت دستان مهر طبیعت که مؤسسه ای است در حمایت از حیوانات، نام بیش از ۶۰ پناهگاه فعال در سراسر ایران به چشم می خورد. پناهگاههایی که یکی از دلایل ظهورشان به عدم کارایی سازمانهای دولتی برمی گردد. آنان حالا نقشی را ایفا می کنند که در زمانی نه چندان دور سگها برای ما: جان پناه. درست همانطور که در افسانه ای جیرفتی به نام «پنجه آفتاب در پوست سگ» آمده. زمانی که دختر قصه به دام نیروهای اهریمنی می افتد برای حفظ جان خود به پوست سگ پناه می برد. زایش دوباره چنین مأمون و پناهگاهی نیازمند اطلاع رسانی و آموزش مداومی است تا به ما یادآوری کند که آنان نیز در این خاک حق زندگی دارند و شرکای ما محسوب می شوند، که زمانی پناهگاهی امن برای ما بوده اند.

## ادامه مطلب سه مرحله برای... از صفحه ۱۱

اگر پس از اجرای مرحله یک، دادگاه به نامه شما با «Judgment» (Proof) و مدارک پاسخ داد، گام بعدی این است که همه چیزهایی که به شما ارائه کردند را بررسی کنید. هنگامی که شما در حال بررسی اطلاعات هستید، باید هر گونه اطلاعات که می تواند اشتبا باشد را بررسی کنید. اگر نام در حساب املاقی اشتباه داشته باشد، تاریخ ها اشتباه باشند، مقادیر اشتباه باشند، آنها را یادداشت کنید. در قسمت شما باید چند چیز را بررسی کنید:

- ◆ نام
- ◆ بالانس شما
- ◆ شماره حساب
- ◆ تاریخ باز شدن / تاریخ بستن (بررسی تمام تاریخ ها)

در بیفتید، ساده ترین و سریع ترین راه برای حذف Judgment سپردن آن به متخصصین آن است! برای انجام این کار می توانید به سراغ یک شرکت Credit Repair حرفه ای بروید.

## ادامه مطلب تغییر تاریخ... از صفحه ۹

گزارشهایی از کمبود دارو در مناطق مختلف منتشر شده است. در چند هفته اخیر همچنین گزارشهایی از توزیع داروهای تقلبی و تاریخ گذشته در برخی شهرهای منتشر شده است.

برای نخستین بار در ایران، سگ کشی در تبریز و استان آذربایجان شرقی متوقف شده و سگها دیگر کشته نمی شوند. به جای سرای عدم آنها به پردیس منتقل می شوند. پناهگاهی که از سال ۱۳۹۰ اقدام به جمع آوری و نگهداری حیوانات بی صاحب سطح شهر تبریز کرده است. ژیل پورایرانی مدیر و مؤسس این پناهگاه وقتی برای اولین بار در مرکز معدوم کردن سگها وضعیت این حیوانات را دیده، تصمیم گرفته سلاخخانه را به پردیس و پناهگاهی برای سگهای بی صاحب تبدیل کند. خانم پورایرانی می گوید: «اینجا متأسفانه سگها را معدوم می کنند و پیمانکارهایی که طرف قرارداد شهرداری بودند، معمولاً کارشان را به شکل غیرانسانی انجام می دادند. زمانی که ما رفتم محل را دیدیم، من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم و تصمیم گرفتم پناهگاهی ایجاد کنیم که دست کم تا جایی که در توان داریم، جان این حیوانات را نجات بدهیم.» مرکز معدوم کردن سگها حالا به مرکز نگهداری سگهایی تبدیل شده که برای بازگشت به دست صاحبان آتی خود مداوا

## ادامه مطلب یادمانده های من... از صفحه ۵

اجتماع مدرن گم شده اند. بدی آنها بدی ذاتی نیست، بلکه فرآورده اجتماعی است که در آن زندگی می کنند.

منظور من از دادن این دید کلی از آثار سعدی این است که بگویم سعدی جامعه ایران را خوب می شناخت، مسائل آن را خوب درک می کرد و خیلی خوب آنها را تصویر می کرد. اغلب دوستان ما و خود غلامحسین زندگی خوبی داشتیم و تا حدی از وضع دیگران و طبقات پایین تر بی خبر بودیم، ولی غلامحسین چنین نبود. او با همه نشست و برخاست می کرد و نمی توانست خودش را از گرفتاری ها و دردهای دیگران منفک سازد. مادرش می گفت: «غلامحسین حقوقش را همان اوایل ماه به این و آن می دهد و به آخر ماه نمی رسد». ساواک در یکی از بازپرسی ها پرسیده بود: «علتش چیست که تو می روی در مسگرآباد و یا دلگشا مطب باز می کنی در حالیکه می توانی در بالای شهر مطبی بزنی و خوب هم پول در بیاری؟»

غلامحسین حس طنز و شوخی جالبی داشت که حتی در مشکل ترین مواقع هم فراموش نمی کرد. ضمن شرح وقایع زندان داستان های جالبی می گفت. در زندان اوین پاسبانی بود آذربایجانی که نصف وقت کار می کرد. روزی که غلامحسین را شلاق زده بودند، برای اینکه پاهایش ورم نکنند، این پاسبان آنها را ماساژ می داد. ولی غلامحسین را نمی شناخت و فقط می دانست که دکتر است. از او می پرسد: «تو چکار کرده ای که این طور زده اند؟ صمد پهرنگی و یا سعدی را خوانده ای؟»

داستان دیگری که نقل می کرد این بود که دفعه آخر که ۱۱ ماه در زندان بود، بالاخره قبول می کند که به اصطلاح «توبه» کند و به تلویزیون برود. اولاً می گوید به اعلیحضرت بفرمائید که ما نویسندگان این عصر نمی توانیم کارهای شگرف ایشان را درک کنیم، مسلم است که نویسندگان آینده درباره این ترقیات بزرگ قلمفرسایی خواهند کرد. ولی البته این حرف ها را قبول نمی کنند و بالاخره ویدیویی از غلامحسین آنطور که می خواهند درست می کنند. منتهی در ویدیو خیلی اخمو بوده و البته بعد از مدت ها شکنجه حال خوبی نداشته است! بعد از نشان دادن آن به شاه می گویند: «اعلیحضرت فرمودند، پدرسوخته چقدر بد قیافه است!». غلامحسین جواب می-دهد: «به اعلیحضرت بفرمائید بنده همینم که هستم، من که سوفیا لورن نیستم!».

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

## ادامه مطلب به نام هستی... از صفحه ۲۳

ساده است، که یکی از اطاق ها با چند ردیف نیمکت موزی به بیماران منتظر اختصاص دارد. دکتر یک منشی هم دارد که به بیماران وقت می دهد. ما متوجه شدیم که منشی دکتر تا آنجا که بتواند خودش بیماران سرپایی را معالجه می کند، البته به روش دکتر ویرجیلیو.

به انتظار ویرجیلیو روی یکی از همان نیمکت ها می نشینیم. چند لحظه بعد جوان تقریباً سی و پنجساله ای از اطاق بیرون می آید. ما با منشی دکتر حرفهایمان را تمام کرده ایم، او حالا می داند که ما چکاره هستیم و چرا از تهران تا مانیل پرواز کرده ایم. به سادگی ما را به هم معرفی می کند. قبل از دیدنش فکر می کردم با پیرمردی که ریش سفید و موی بلند بساحت مرتاضان دارد روبرو خواهم شد، اما با دیدن «گوتیزر» جوان بیشتر تعجب کردم. او مردی لاغر اندام و سیه چرده بود و پیراهن و شلوار سفیدی به تن داشت. موی مشکی و سبیل کم پشتش اجازه نمی داد بین او و دیگر فیلیپینی های هم سن و سالش تفاوتی قائل شوم. خیلی گرم و مهربان مرا پذیرفت. راجع به خودش و کارش حرف زیاد زدیم. بهتر است که همه را از زبان خودش بخوانید.

او گفت: «پدر من دهقان ساده ای بود و من از همان کودکی با ارواح تماس پیدا کردم. همچنانکه بزرگتر می شدم تماس من با ارواح بیشتر می شد تا اینکه در سن هیجده سالگی یعنی زمانیکه تازه به دانشگاه رفته بودم از طرف «روح مقدس» به من تکلیف شد که درس و مدرسه را رها کنم و سراغ خدمت به مردم بروم. من نیز اطاعت کردم و از آن روز به مداوای بیماران پرداختم. یعنی در هیجده سالگی به مرحله ارشاد رسیدم و اجازه یافتم که به جراحی بیمارانم پردازم.»

ویرجیلیو سخت صادق و صمیمی به نظر می رسید، خونسرد و آرام و کمی بعد بدنبال سوال من درباره تحصیلاتش می گوید: «تحصیلات آکادمیک در علم پزشکی ندارم و تمام مراحل جراحی را از طریق ارواح انجام می دهم، از طریق آنها نوع بیماری به من الهام می شود و از همین طریق دستور می گیرم که کدام قسمت از بدن را بشکافم و جراحی کنم. من برای جراحی از چاقو یا چیزی شبیه آن استفاده نمی کنم، تنها انگشتانم را بکار می گیرم و روح مقدس از طریق من بدن بیمار را می شکافد و بعد از پایان عمل محل بریدگی را ترمیم می کند. دنباله در

برای تهیه این گزارش نویسنده و عکاس کیهان به مانیل پایتخت فیلیپین رفتند.

این پزشک بدون استفاده از ابزار جراحی فقط با دست خالی جراحی می کند.

مژه نزنید، تمام قدرتان را در چشم ها جمع کنید. به دلایل مادی و فیزیکی هم فکر نکنید. فقط چهار چشمی به دست های این مرد خیره شوید. حتما باور نمی کنید چون ما هم مثل شما باور نکردیم اما بخاطر اینکه همه چیز را از نزدیک ببینیم تا فیلیپین پرواز کردیم.

در مطب پزشک فیلیپینی مژه نزنید و او خونسرد و آرام با دست خالی فقط به کمک انگشتانش شکم بیمار را پاره کرد. برای چند لحظه امعاء و احشاء بیمار را بهم ریخت و لحظه ای بعد در برابر چشمان حیرت زده ما با کشیدن انگشت بر روی زخم محل بریدگی را جوش داد، درست مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده و همه این لحظات نفس گیر فقط چند دقیقه طول کشید.

وقتی در تهران خبر را به ما دادند، باور نمی کردیم با خود گفتیم اگر درست باشد کار غیرممکنی ممکن شده است، می گفتند غیر ممکن در مانیل اتفاق افتاده است. چاره کار در رفتن و دیدن از نزدیک بود و همین کار را کردیم. در فرودگاه مهرآباد، وقتی از ته هواپیما داخل شدیم رگه های تردید لحظه ای آرامان نمی گذاشت، نه من و نه عکاس روزنامه را. خستگی پرواز را هوای خوش مانیل از تمان در آورد. از سوز سرما خبری نبود. در شهر اریکده های وحشی دکتر ویرجیلیوگوتیزر آنقدر سرشناس و مشهور است که پیدا کردنش ما را به دردسر نمی اندازد. از فرودگاه تا هتل و یک دوش گرم. پیدا کردن و ملاقات ویرجیلیو آنقدر آسان است که فکر می کنیم هیچ چیز درباره این مرد واقعیت ندارد، چرا که تجربه کاری به من آموخته است که برای دیدن مردی با این قدرت که محافل پزشکی دنیا را به شگفتی اندوخته است باید به دردسر افتاد، اما چنین نشد. راستی وقتی که در مورد ویرجیلیو تحقیق می کردیم متوجه شدیم که به جز او، سه مرد و یک زن دیگر هم کارهایی مشابه او انجام می دهند. از جمله یک نفر بنام دکتر «بلانچر» که متاسفانه در این سفر موفق نشدیم با او مصاحبه کنیم.

به مطب ویرجیلیو که می رسم متوجه می شویم که اسم او را روی تکه پارچه ای نوشته اند. داخل می شویم، تمام مطب دو اطاق کوچک با دکوراسیون بسیار



## ادامه مطلب یادمانده های من... از صفحه ۵۴

من اول سال ۱۹۷۷ برای تدریس در دانشگاه برکلی از ایران رفتم. غلامحسین شدیداً مشغول فعالیت های ادبی و سیاسی بود. در کانون نویسندگان فعال بود و در ساختن فیلم از چند اثرش فعالانه شرکت داشت و الفبا را هنوز در میآورد. غلامحسین خیلی به این مجله علاقمند بود. آقای جعفری مدیر امیرکبیر ۲۵۰۰۰ تومان بودجه در اختیار او گذاشته بود و الفبا «به همت غلامحسین ساعدی» درمی آمد و می توان گفت اکثر نویسندگان و روشنفکران در آن مقاله، داستان و نمایشنامه می نوشتند و یا ترجمه می کردند. دفتر آن در امیرکبیر پاتوق تمام روشنفکران شده بود. غلامحسین به عنوان مدیر و ویراستار مجله فوق العاده بود. در انتخاب مطالب و تصحیح فورم های چاپی وسواس و دقت عجیبی داشت. در سالهای آخر سلطنت شاه بود که به توصیه حکومت کارتر مختصری فشار سانسور کمتر شده بود و در زندان ها تلویزیون گذاشته بودند. ولی به غلامحسین پاسپورت نمیدادند که به خارج سفر کند. عده ای از دوستان مقیم آمریکا دعوت نامه ای فرستاده بودند و غلامحسین هم رفته بود به اداره پاسپورت که اجازه خروج بگیرد. افسری در اداره گذرنامه مهر ممنوع الخروجی روی گذرنامه زده بود و گفته بود: «برو دیگر خیالت راحت باشد که از اینجا بیرون نمیروی». در نیویورک عده ای از آشنایان و دوستان غلامحسین در انجمن قلم آمریکا - از آن جمله رضا براهنی، لئو همیلیان، که یک سال در دانشگاه تهران استاد فولبرایت بود، و آرتور میلر - نامه ای نوشتند و به زن کارتر دادند که همراه شوهرش به ایران سفر می کرد. قبلاً هم چهار ناشر آمریکایی نامه ای نوشته و به فرح پهلوی که در دسامبر ۱۹۷۷ در نیویورک بود داده بودند، که به غلامحسین اجازه مسافرت داده شود. خانم کارتر نامه را به شاه داده بود، و به گفته غلامحسین همان افسر گذرنامه یکی دو روز بعد دم در غلامحسین آمده بود و با عذرخواهی پاسپورت و اجازه خروج را داده بود.

غلامحسین به آمریکا آمد و چند روزی که در نیویورک بود توانست مقاله جالبی در نیویورک تایمز درباره سانسور و یا خودسانسوری در ایران چاپ کند. در مدت مسافرت چند ماهه خود به آمریکا غلامحسین توانست توجه عده ای را به مسائل ایران جلب کند، و مقاله ای هم به قلم ریچارد لینگمن درباره او باز در نیویورک تایمز درآمد. به علاوه غلامحسین توانست موافقت ناشر بزرگ آمریکایی رندم هاوس را برای انتشار ترجمه مجموعه ای از داستان هایش جلب کند. این مجموعه که خودش انتخاب کرده بود شامل داستان های دندیل، بازی تمام شد، من و کچل و کیکاوس، آرامش در حضور دیگران و آشغال دونی بود، که به ترجمه من و دو نفر از دوستان در ۱۹۸۱ چاپ شد.

بعداً غلامحسین به برکلی آمد و پیش خواهرش ناهید و همسر او پرویز لشکری ماند. صادق چوبک هم نزدیک شهر برکلی زندگی می کرد و اغلب همدیگر را می دیدیم. برکلی یکی از مراکز دانشجویان انقلابی ایرانی بود و غلامحسین اغلب با آنها جر و بحث می کرد. یادم می آید یک روز در خانه پرویز لشکری که مشرف به خلیج سانفرانسیسکو بود، یکی از دانشجویان که خودش هم پسر ژنرالی در ایران بود، از غلامحسین انتقاد می کرد که چرا سر مسئله سانسور با هویدا ملاقات کرده است. غلامحسین می گفت: «اینجا نشستن و به خلیج زیبای سانفرانسیسکو نگاه کردن و شراب سرخ کالیفرنیا را خوردن و انقلابی بودن آسان است. من از تو می خواهم همراه من بیایی ایران. فقط همراه من بیایستی و من هر چه می خواهی و به هر کس که می خواهی بگویم». خلاصه غلامحسین می گفت از دور نشستن و شعار دادن فایده ای ندارد.

حدود سه سال بعد که مجبور شد از ایران خارج شود و به فرانسه بیاید همین موضوع هم برایش سخت ناراحت کننده بود. دایما می گفت: «من نمی خواستم بیایم، رفقا مجبورم کردند». غلامحسین در پاریس احساس غربت عجیبی می کرد، فرانسه بلد نبودن هم مزید بر علت شده بود. دور از ایران احساس پوچی و بیهوده گی می کرد. من غلامحسین را بعد از برگشتن از آمریکا دیگر ندیدم، ولی همیشه در تماس بودیم. حالت افسردگی روحی از نوشته هایش معلوم است. می خواست کاری بکند ولی امکانات نبود. تمام فکرش درآوردن الفبای دوره جدید بود.

## ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۴

تمام روز بیست و یکم ماه را در یک دشت بزرگ راه پیمودیم و در آنجا فقط یک کاروانسرا یافتیم که نامش «کوشکرو» و در ترکی «گوشکو» بود. این دو نام به معنی «کارهای خوش آیند» است و در واقع مناسب وضع این کاروانسراست.

روز بیست و دوم فقط سه فرسنگ راه پیمودیم، زیرا در بین راه آقای سفیر از یکی از دوستانش ملاقاتی به عمل آورد. ما، در «دانگ» توقف کردیم و در آنجا جز یک کاروانسرای محقر چیزی نیافتیم. اطاق های این کاروانسرا در حقیقت جز تاقچه های بزرگی که در اطراف تالار بوجور آمده بودند، نبود و هر کس بستر خود را در یکی از این اطاق ها گسترده کرد.

## ادامه مطلب نبرد دین با... از صفحه ۱۰

کوپرنیک معتقد بود که مدار سیاره ها دایره ای شکل است و بی نظمی های موجود را به این حساب گذاشت که خورشید در مرکز هیچ یک از مدارها نیست. این وضع سبب شد که نظریه وی از نوعی سادگی که بزرگترین برتری بر نظریه بطلمیوس بود تا حدودی محروم شود و اگر این اشتباه به وسیله کپلر (Kepler) (ستاره شناس آلمانی در قرن های شانزدهم و هفدهم) اصلاح نمی شد گستردگی یا عمومیتی که بعدها نیوتن (Newton) (ریاضیدان انگلیسی در قرن های هفدهم و هجدهم) به این نظریه داد هرگز امکان پذیر نمی شد. کوپرنیک می دانست که نظریه مرکزیت زمین که خود او اعلام کرده بود پیش از او از سوی آریستارخوس آموزش داده می شده است. این آگاهی را وی مدیون خود اوست. از همه گویاتر دگردیسی و رهایی آواره ها است که تفاوت آنها را با کسانی که به میل خود مهاجرت کرده اند مطرح می سازد. «... کنده شدن از خانه و کاشانه و رسیدن به پناهگاهی که خود انتخاب نکرده آواره را گرفتار سرگیجه می کند. خاطره گویی، روده درازی های بیهوده، خیره شدن از پنجره به کوچه های ناآشنا، خوردن و بلعیدن، اضطراب و نوشیدن ترس و هراس... بله آواره تا مدت ها دست راست و چپ خویش را نمی شناسد، چرا که جا نیفتاده، به خود نیامده، برهوت برزخ، سرایی نیست که طول و عرضش را بشود سنجید... دنیای آوارگی را مرزی نیست و پایانی نیست، مرگ در دنیای آوارگی مرگ در برزخ

یک روز بدون خنده، روزی است که به هدر رفته است. «چارلی چپلین»

خود غم فضای ملالت بار غربت و آوارگی، غلامحسین به نوشتن پناه می برد ولی آن هم دردی را دوا نمی کرد. می گفت میروم مترو می نشینم و گریه می کنم. در سالهای آخر نمی توانست به دوستان تلفن بکند، ما به او تلفن می کردیم. هر بار که تلفن می کردم می گفت که روحم تازه می شود. شدیداً مریض بود و می دانست که خواهد مُرد ولی اهمیتی نمی داد. شاید از همه چیز بهتر وضع روحی او را، پیش از مرگش در دُوم آذر ۱۳۶۴، این بیت رودکی وصف کند که در کنار عکسی که برای پشت جلد ترجمه داستان هایش برایم فرستاده بود:

با صد هزار مردم تنهایی

بی صد هزار مردم تنهایی

## ادامه مطلب جامعه‌شناسی مخاطبان... از صفحه ۳۹

سخن در مقایسه شعر شاملو و اخوان بود. اگر از مجموعه «آهنگ‌ها فراموش شده» شاملو صرف نظر کنیم، در سراسر مجموعه‌های شعر او یک عبارت مبتدل نمی‌توان یافت. شاملو، مثل خاقانی، ضد ابتدال است. ولی در شعر اخوان نمونه‌های ابتدال را، جز در شاهکارهای حیرت‌آور او، بیش و کم می‌توان دید. گفتم که مولانا و حافظ و سعدی هم مبتدل دارند. اگر صرف‌گریز از ابتدال معیار قرار گیرد، خاقانی بزرگ‌ترین شاعر جهان می‌شود ولی چنین نیست. او شاعر حیرت‌آور عظیم‌الشان است ولی در کنار او، و برتر از او، هم ما شاعرانی داریم، چه ایرانی و چه غیر ایرانی.

شاید ضربه‌ای که شاملو در جوانی از نشر آهنگ‌های فراموش شده خورد و پس از نشر آن متوجه شد که چه مقدار حرف مبتدل را به عنوان شعر به نام خود نشر داده است، سبب این ترس همیشگی او از ابتدال شده باشد. شاملو تا آخر عمر حاضر نشد که در فهرست آثار شعری خود جایی برای آهنگ‌های فراموش شده در نظر بگیرد با اینکه یکی از زیباترین شعرهای سراسر عمر شاملو، یعنی «خواب و جینگر» نخستین بار در همین مجموعه چاپ شده است.

اگر از منظر گریز از ابتدال به این دو شاعر بنگریم اخوان با آنهمه شعرهای حیرت‌آورش، از تیررس ابتدال هرگز به دور نمانده است ولی شاملو یک سطر مبتدل در کارش نمی‌توان یافت.

جاذبه شعر اخوان برای شیفتگان از عشق آنان به سنت و ملیت ایرانی سرچشمه می‌گیرد و جاذبه شعر شاملو برای دوستدارانش حاصل‌گریزی است که از کهنگی دارند. جامعه کنونی ما، درین لحظه، بر سر یک دوراهی است: احترام به سنت و هویت خویش از یک سوی و گریز از سنت و کهنگی از سوی دیگر. «ایران را از یاد نبردن» از یک سوی و «جهانی شدن» از سوی دیگر. این صف‌آرایی هست و خواهد بود و هیچ کدام از دو سوی این گرایش‌ها نمی‌توانند آن دیگری را مجاب کنند:

**بینیم تا اسب اسفندیار  
سوی آخر آید همی بی سوار،  
و یا باره رستم جنگجوی  
به ایوان نهد بی خداوند روی.**

## ادامه مطلب ایران‌شناسی ایران دوست... از صفحه ۷

- ۱) ایرج پارسى نژاد، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴-۲۴۵
- ۲) احمد کسروی، در پیرامون ادبیات، تهران، ۱۳۲۵، ص ۸۱.
- ۳) همان، ص ۹۹
- ۴) حافظ چه میگوید، تهران، ۱۳۲۲، ص ۲۹
- ۵) کنت دوکوبینو، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م.ف (محمدعلی فروشی)، ص ۱۱۸

همه جا هست. هر کس می‌تواند با آب حمام دوش بگیرد. زیرا همه کسانی که در حمام هستند و در کنار خزینه به آن دسترسی دارند. تمام آدم‌های با سواد می‌توانند بنویسند: «توانا بود هر که دانا بود». هیچ با سوادى که دستش سالم باشد و قلم و کاغذ در اختیار داشته باشد عاجز از نوشتن این عبارت نیست ولی وقتی همین عبارت را «میرزا غلامرضای اصفهانی» بنویسد دیگر کار هر کس مبتدل نیست. بر سر تملک آن میان تمام «موزه»‌های عالم و تمام گردآورندگان آثار هنری رقابت‌های عجیب و غریب آغاز می‌شود و در یک حراج بین‌المللی دقیقه‌به‌دقیقه ارزش آن بالاتر و بالاتر می‌رود.

میلیون‌ها نفر در فاصله یک یا دو دقیقه می‌توانند بنویسند «توانا بود هر که دانا بود» ولی از آن میان چند تایی، احتمالاً، از طراز کارهای هنری خواهد بود. در میان آن چند تاست که رقابت شروع می‌شود. مرز میان اینها را چه چیزی کل می‌دهد؟ خدا می‌داند و بس. ما فقط احساس می‌کنیم و اگر هم توضیحات فنی بدهیم جنبه «اقتناعی» دارد و از نوع «استدلال علمی» نیست.

نظریه صورت‌نگاریان روس، درباره «آشنایی زدایی»، با همه اهمیت که دارد این مشکل ما را حل نمی‌کند. می‌توانیم بگوییم در خط میرزا غلامرضا نوعی آشنایی زدایی اتفاق افتاده است ولی آیا هر نوع آشنایی زدایی هنر است؟ قرار نبود که این یادداشت به این جاها بکشد. غرض طرح مساله ابتدال و هنر بود و مقایسه شاملو و اخوان.

ما شاعرانی داریم که در تمام دیوان ایشان یک بیت مبتدل وجود ندارد: خاقانی و نظامی و شاید یکی دو شاعر بزرگ دیگر. اما بقیه بزرگان، حتی سعدی و حافظ و مولوی، شعر مبتدل دارند و گاه بسیار هم دارند. در مقابل «اوجیات مافوق بشری» دیوان شمس تبریز، مقداری هم شعرهای مبتدل وجود دارد که قطعاً سروده شخص مولاناست ولی در سراسر دیوان خاقانی یک شعر «مبتدل» نمی‌توان یافت. ذات خاقانی دشمن ابتدال است. به شیوه مانوس همگان دوست ندارد که سخن بگوید. از ابتدال می‌گریزد.

او حتی اگر فردوسی را می‌پذیرد تنها به لحاظ پاک‌سازی زبان فارسی از عربی است! او حاصل‌کار بیست و پنج ساله فریتس وولف را در تهیه فرهنگ شاهنامه تحقیر می‌کند و شگفت زده می‌پرسد: چگونه کسی می‌تواند بیست و پنج سال از عمر خود را صرف چنین کار بیهوده‌ای کند؟

## ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۲۰

خاموش مرد بزرگ را در خود گرفته بود و ما به دنبال تابوت چشم‌های پر از اشک و سرخ دکتر معین را دیدیم و باورمان نمی‌آمد که مردی به آن سختی اینطور کودکانه در پس تابوتی بگیرد. درست مانند پسری که پدری را از دست داده است. باران ریز و سخت همچنان بارید. تا نزدیک لاله زارنو جنازه روی دوش دانشجویان حمل شد.

هیچیک از رجال با اتومبیل‌های بزرگ و کوچکشان به دنبال جنازه نیامده بودند. بچه‌ها هر کدام به وسیله‌ای خود را به این بابویه رسانیدند. آرزوی او برآورده شده بود. درخت‌های جوان به دنبال درخت پیری که دیگر نبود حرکت می‌کردند. او هم همین را می‌خواست.

تنی چند از شاگردان و همکاران در لحظه‌ای که پیکر در کفن پیچیده دهخدا را در گور می‌گذاشتند و کسی برای تلقین خواندن پایین می‌رفت، دکتر معین را که حال دیگر گریه‌اش از باران ریز صبحدم سیل‌آسار بود به زحمتی از آنجا دور کردند. من در میان آنها بودم. دکتر را بردیم زیر درختی بی‌برگ تا از دور شاهد به خاک رفتن درختی پر از بار و برگ دانش و آزادی باشد. دستمالی بر چشم داشت و شانه‌هایش می‌لرزید و زیر لب چیزی می‌گفت، گوش دادم. از خودم بدم آمد. از آن سوال ماه پیش شرمند شدم. استاد کوچک اندام دل شکسته ما این یک بیت از آن غزل سعدی را می‌خواند و بند آخر را تکرار می‌کرد:

**در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن  
من خود بچشم خویش دیدم که جانم می‌روم  
دیدم که جانم می‌رود  
دیدم که جانم می‌رود.**

## ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۶

دادن آن، صرفاً به خاطر اشاره به بوی متعفن که از درون کامیون حتی پس از شستن آن به مشام راننده می‌رسد، بازگوی حمل اجساد انسان‌های گمنامی است که بطور دست‌جمعی قرار است دفن شوند.

این نخستین فیلم سازنده آن است، اما در خلق فضا و پرورش آن فیلمی گیرا، ارزنده و قابل‌تعمق عرضه می‌کند که از آینده درخشانی برای او نوید می‌دهد.

دکتر معین وصی و جانشین علامه بود. در سازمان لغت نامه در خانه دهخدا و در کنار تشکیح استاد می‌نشست و در دریای واژه غوطه می‌زد. یک اعلامیه دو خطی دست‌نویس نوشتیم و به در و دیوار دانشکده چسباندیم: «استاد دهخدا درگذشت. فردا جنازه او از خانه مسکونیش واقع در خیابان ایرانشهر تشییع می‌شود. از همه دانشجویان دعوت می‌کنیم که در این مراسم شرکت کنند.»

سال ۱۳۳۴ بود، دهخدا به ذات‌الریه‌ای که گویا بر اثر احضارش در هوای سرد زمستان توسط سپهبد آزموده به دادستانی نظامی گرفتار آمده بود، جان سپرده بود و در چشم ما به قهرمانی می‌مانست که تا آخرین نفس مشعل آزادی و مشروطیت و وفاداری به دوست شیرازیش جهانگیرخان را فروزان نگه داشته است. پیرمرد معنای مجسم مبارزه فرهنگی برای آزادی بود و دل‌باخته و سرسپرده قانون.

صبح باران ریز پر دامنه‌ای آغاز شد. بچه‌ها تک‌تک جمع شدند. جلوخان و هشتی خانه پیرمرد پر شد. پر از بچه‌ها، پر از دانشجویان آن روز دانشگاه و در میان همه هیچ‌چهره آشنایی از رجال آن روز و استادان عالی‌مقام دانشکده ادبیات دیده نمی‌شد. شاید لزومی نداشت که مقامات آن روز خود را برای تشییع جنازه یک مرد پر از حماسه و سربلندی به درسره‌های بزرگ ببینند. از میان استادان دانشکده ادبیات فقط استاد مدرس رضوی و دکتر صدیقی را به خاطر دارم که به خانه دهخدا آمده بودند.

نزدیک ساعت ده بود که جنازه را حرکت دادند. تابوت کوچکی جسم فرسوده و

دوربین در اکثر صحنه‌ها روی چهره راننده کامیون متمرکز است که سنگینی جنگ، تا نگرانی خانواده‌اش را (در طول راه چند بار به همسرش تلفن می‌زند)، ناامن بودن تا جاده زیر بمباران ناتوانی تمام این اتفاقات را در وری سیمای او ثبت و «ایوان لوسو» در نقش راننده کامیون، با قدرت آنها را بدون بیان احساس به تماشاچی منتقل می‌کند.

فیلم در انتها وقتی محموله را در پادگان خالی می‌کنند، بدون نشان

چیزی به نام طبیعت بشری وجود ندارد این عبارت به این منظور ابداع شده است تا مردم را طیفه‌بندی کند و موجب عذرها و بهانه‌ها شود؛ شخصیت هر کس حاصل انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود اوست. «وین دایر»

## ادامه مطلب نگاهی به تاریخ... از صفحه ۳۳

آنچه از آثار تمدن و فرهنگ و هنر به دستشان افتاد ناپود کردند و از آن همه کتاب که در سده های درخشان اسلامی ایران به دست دانشمندان و مؤلفین تهیه و ترجمه شده بود و حاصل فکری و هنری آنان بود، چیزی بر جای نگذاشتند. کتابخانه ها در آتش بیداد سوختند، علما و فضلا و هنرمندان را به دیار نیستی فرستادند و از شهرهای بزرگ ایران جز ویرانه ای باقی نماند و سکوت مرگبار سراسر ایران را فرا گرفت.

فرهنگ و هنر از جمله موسیقی، که راه تکامل خود را می پیمود از سیر طبیعی خود منحرف شد. آهنگ شادی بخش آن به ناله های جانسوز بدل شد و الحان نشاط انگیز آن به آه و ناله و فغان و شکایت مبدل گردید. مضامین اشعار که پیش از این شور و عشق و جوانی و نشاط و مردمی و مردانگی و برخوردارگی از دنیا بود، جای خود را به مضامینی چون بی اعتباری دنیا و بی ارزش بودن زندگانی در این عالم و غنیمت شمردن دم سپرد. مولانا، سعدی، خواجه رشیدالدین فضل الله، عطاملک جوینی، خواجه نصیرالدین طوسی، قطب الدین شیرازی از بزرگان آن دوره هستند که چراغ تمدن و فرهنگ ایران را روشن نگاه داشتند. اما پس از آن دوره انحطاط علمی و ادبی و هنری که از دیرباز در ایران شروع شده بود به سرعت سیر خود افزود و در دوره صفویه و افشاریه و زندیه به منتهای ضعف خود رسید. یکی از عوامل مهم حفظ و انتشار موسیقی در دوره استیلای مغول، وجود عرفا و

## ادامه مطلب سه راه مسجد شاه... از صفحه ۴۵

(۶) لفظ دوغ کنایه بود از آدم دروغگوی بی خاصیت بیهوده گو، در کنایه ای که مولوی در قصه زبان حیوانات ذکر می کند: تا به کی گویی دروغ ای بیفروغ  
دوغی ای نااهل دوغی دوغ دوغ (۷) یکی از آداب احترام به میت مخصوصا به پدر، باز نگاه داشتن یقه تا چهلم او بود که در آن روز بزرگتری آن را بسته نمک می نمود.  
(۸) جگرک: جگر سفید گوسفند را همراه بعضی امعاء چربی دار او با پیله و پیاز خام و زردچوبه و فلفل تفت داده و آن را با پاره های گوجه فرنگی خام زینت می کردند که بوی مطبوعی بهم می رساند اضافه بر طعم و بوی دلپذیر و ضمنا مناسب که یک شاهی آن خورش نان یک نفر می شد و جگرکی جایی که این غذا در آن طبخ می شد. وسیله پخت آن سینی توگود بزرگی بود که سرایش بر بالای کوره ای که در ارتفاع یک ذرع از زمین بود قرار داده مواد او را در آن ریخته کومت می کردند- نام دوم جغور بغور و اسم دیگر حسرت الملوک.  
(۹) روشن بودن چراغ هر طبایح علامت آماده شدن

## ادامه مطلب خاطرات در گذر زمان... از صفحه ۱۵

بوسه ای از لب لعش نشیدیم و برفت روی مه پیکر او سیر ندیدم و برفت تازه دوزاریم افتاد. به یاد نکته های استاد افتادم که همیشه با لهجه شیرین می گفت: «هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد...» عملا متوجه درست و به جا خواندن شدم. بر و بچه های باحال که نه در این خیال ها بودند و نه نکته سنج، دور و برم را گرفته و مثل کسی که زده باشد توی گل، برایم هورا کشیدند، کف زدند

## ادامه مطلب سیر و سفری... از صفحه ۲۷

چنانکه قبلا یادآور شدیم فردوسی از وقتی که شروع به نظم شاهنامه کرد ظاهرا تحت حمایت یکی از امرای طوس بود، لکن از هويت این شخص اطلاعی در دست نیست چون او به وضع نامعلومی ناپدید شد. این شخص فردوسی را بسیار گرامی می داشت و در آغاز کار مایه تشویق او بود و پس از ناپدید شدنش نام حسین قتیبه در شاهنامه آمده است که باز حمایت فردوسی را بر عهده گرفت. فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمی دانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را شایسته این امر یافت. به خوبی معلوم است که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بود که شاهنامه خود را به نام وی کند و آخر کار قرعه فال به نام محمود زد. ظاهرا این امر

## ادامه مطلب روزی که مادر بزرگم... از صفحه ۴۱

دلش خیلی پر بود. یکریز و تند تند شروع کرد به تعریف کردن ماجرا. مادر بزرگ فقط دو روز سر کلاس درس مانده بود. پیرزن زیادی حراف و مایه در دسر بود. به هیچ وجه یک جا بند نمی شد. سر کلاس و وقتی معلم داشت درس می داد، به پیرزن ها آلوچه و لواشک می فروخت. مدام از این سر کلاس با آن سر کلاس حرف می زد، و به هیچ وجه نمی شد با وجود او کلاس را کنترل کرد. او روز دوم از کلاس نهضت اخراج شده بود، اما با وجود اصرار معلم، به خانه بر نمی گشت و پشت پنجره کلاس و یک گوشه حیاط مدرسه می نشست و ادا و اطوارهای

احساس وظیفه در کار، نیکو و در روابط، آزردهنده است. انسان ها تشنه محبت اند نه مراقبت. «برتراند راسل»

(۱۲) بیدق قرمزی را بر سر چوبی، بالای هر جا که قرار بود خراب شود نصب می کردند و این به منزله آخرین مهلت به حساب می آمد و بیست

## ادامه مطلب عشق، هوس... از صفحه ۳۷

هم به ربکا حق میداد که از وجود هم لذت ببرند. فقط گاهی از ربکا قدری خشمگین می شد که چگونه می تواند به آنتونیا بی اعتنا و خائن باشد. او کاتولیکی متعصب بود و نمی بایستی چنین رفتاری از او سر بزنند. با این وجود، نسبت به آنچه که در حق او روا داشته شده بود، اهمیتی قائل نبود. در همه دعاهايش فریدون را در درجه اول قرار داده بود و ربکا نیز در میان کسانی قرار داشت که نادزارینا خواهان سلامت و سعادتش بود و از مریم مقدس می خواست تا لغزش های ربکا را ببخشد و او را در ملکوت در کنارش بگیرد.

## ادامه مطلب سنبل... از صفحه ۳۲

**نسیم در سر گل بشکند کلاله سنبل**  
**چو از میان چمن بوی آن کلاله بر آید**  
 گل = گل سرخ. کلاله = زلف و موی پیچیده و مجعد، قسمت بالای مادگی در هر گل. چیزی را در یا بر سر کسی شکستن = سرکوفت زدن، تنبیه کردن. [نسیم وقتی بوی زلف محبوب را در میان چمن می شنود، سنبل را بر فرق گل می کوبد یا گل را سرکوفت میزند.]  
**به تخت گل بنشانم بتی چو سلطانی**  
**ز سنبل و سمنش ساز طوق و یاره کنم**  
 سلطانی = یک سلطان. طوق = گردن بند. ساز کردن = تهیه و آماده کردن. یاره = دستبند یا انگو. [زیبارویی را مثل یک سلطان بر تختی از گل بنشانم و برایش گردن بندی از سنبل و دستبندی از یاسمن فراهم کنم - زیبارویی را به مسند باغ می نشانم و دیگران را به خدمتش می دارم.]  
**چو عطر سای شود زلف سنبل از دم باد**  
**تو قیمتش به سر زلف عنبری بشکن**  
 عطر سای = معطر و خوشبو کننده. دم = نفس. [وقتی سنبل با وزش باد عطر می پراکند، تو با گیسوی خوشبوی آن را از بها و رونق بینداز.]

بالاخره سر از اداره آگاهی درآورد و در آنجا مسئول ورود و خروج مراجعان به اداره شد که آنجا هم او را نپذیرفتند و بالاخره در کوچه ای نزدیک دروازه دولت تهران به علت مصرف زیاد هروئین با لباس یونیفورم به زمین خورد و دیگر برنخاست.

حالا که چهل و سه سال از آن زمان می گذرد و احتمالاً مهین ترکه نیز مرده بد نیست این ماجرا بنویسم و یادی از آن دو دوست بکنم که اینک نیستند و مفت مفت معتاد شدند و بعد هم رفتند که رفتند و به ابدیت پیوستند.

نادزارینا بکلی تبدیل به یک سوراخ (خواهر روحانی) شده بود. فقط مانده بود که روپوش و مقنعه به تن کند و برای همه دعا نماید که آنهم در حال انجام بود. نادزارینا که خود از تمایلات جسمانی چشم پوشیده بود، دیگر نسبت به فریدون هم هیچ تعصبی نشان نمیداد. گاهی به نظرش میامد که ربکا نوع بوسه اش عاشقانه است و شباهت چندانی به بوسیدن از روی حس خواهری و یا خویشاوندی سببی و یا نسبی نیست. و نیز متوجه بود که فریدون هم در مقابل او مقاومتی نمی کند. اما کوچکترین آزردهگی به دلش راه نمی یافت. هم به فریدون و

بیدار کردن غنچه و شکفته کردن گل نه کار بلبل است و نه او با آن موافقت دارد، چنانکه در بیت دیگری از حافظ، بلبل فغان برمی دارد که چه کس نقاب گل را کشیده است: صغیر مرغ برآمد بط شراب کجاست / فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید. در شعر قدیم فارسی، صدها بیت به این پندار دیرینه اشاره دارد که گذار باد صبا در چمن گلها و شکوفهها را باز می کند و از این رو جای مناسب این بیت در غزل، مطابق حافظ قزوینی/غنی، پس از بیت زیر است: خوشش باد آن نسیم صبحگاهی / که درد شب نشینان را دوا کرد، و همین نسیم صبحگاهی است که در بیت بعد نقاب گل را می کشد و گره بند غنچه را باز می کند و فریاد بلبل را در بیت دیگر همان غزل برمی آورد: به هر سو بلبل عاشق به افغان / تنعم از میان باد صبا کرد، یعنی بلبل عاشق خون دل می خورد ولی حظ و لذتش را باد صبا می برد. معنای بیت مورد بحث: نسیم بیدارکننده صبحگاهی یا نسیم سحری [دستی بر سر و روی سنبل و گل کشید و غنچه های گل را باز کرد.]

خارج شد و به حال عادی بازگشتم و هنوز هم از اعتیاد هراس دارم. به تهران منتقل شدم دوستانم، تیمور و حسن را دیدم. تیمور انسان با اراده ای بود. او چند بار تلاش کرده بود که هروئین را ترک کند و نتوانسته بود و آخرین باری که او را دیدم گفت: «مسعود اگر این بار نتوانم ترک کنم خودم را می کشم». من فکر کردم شوخی می کند اما یک روز خبر دادند که در توالی پلیس دانشگاه با یک تیر خودش را خلاص کرده بود. و اما حسن را که به علت اعتیاد هیچ شهربانی و کلانتری او را قبول نمی کرد

## ادامه مطلب یک سینه سخن... از صفحه ۸

را درد نیورم از بنده انکار و از سران شهر میناب اصرار و بالاخره گفتم باشد من بخاطر اینکه خیال نکنید گزارش شما را خواهم داد یک یک می زنم و یک یک زدم و این یک یک زدن برای سه چهار ماه شاید هم پنج ماه تقریباً هر شب ادامه پیدا کرد. من چون جوان بودم و ورزش می کردم چیزی به نام اعتیاد را حس نمی کردم تا اینکه رئیس شهربانی جدید آمد و شهربانی میناب را از من تحویل گرفت و من دوباره راهی بندرعباس شدم و رفتم اطاقی اجاره کردم که مشرف به خلیج زیبای فارس بود و در آن شب های گرم نسیم خنکی را به شهر گرما زده هدیه می کرد. آن شب تا صبح نخوابیدم اول خیال کردم سرماخورده ام که آب از دماغ و چشمم چکه می کند بعد استخوان هایم شروع کردند به تیر کشیدن و چنان درد می کردند که از پسر همسایه خواستم بیاید و تنم را لگد کند- بعد گفتم به پاهایم لگد بزند اما حتی قرص سرماخوردگی را که همسایه برایم آورد اثری نداشت. ناچار صبح با همان حال خراب به شهربانی رفتم و دیدم افسران دم در شهربانی صف کشیده و منتظر ورود رئیس شهربانی، زنده نام سرهنگ سیاسی پور هستند.

رفقا از ورود من به بندرعباس شاد شدند و احوالم پرسیدند با ناراحتی گفتم: «نمیدانم چم شده دیشب تا صبح نخوابیدم و گویا سرماخورده ام.» آنها تعجب کردند اما استوار غیبی که کنارم ایستاده بود چند سؤال از من کرد که مثلاً استخوانهایت هم درد می کند، یا حال ضعف هم داری و آیا آب از دماغت می آید؟ وقتی تأیید کردم گفت: «جناب سروان تبریک عرض می کنم شما معتادین.» و من که هرگز به فکرم نرسیده بود که معتاد شوم چنان ترسیدم که پنداری بزرگترین بلای عالم به سرم آمده و منی که آنهمه از اعتیاد نفرت داشتم حالا یک معتاد بودم و خودم هم نمی دانستم.

همان لحظه تصمیم گرفتم که بدون دارو با اعتیادم بجنگم. یکی دو تا از پاسبان ها که اهل بخیه بودند پیشنهاد کردند که جناب سروان برویم منزل ما و یکی دو تا یک بزن. گفتم که محال است. حتی دکتر مسعود زاهدی که دکتر زندان بود برایم قرص متادن فرستاد آن را هم دور ریختم و خلاصه اینکه ۱۵ روز تمام رنج بردم و درد کشیدم تا کم کم این زهر از بدنم

فقط در تابستان حدود بیست روز بادی بنام آتشباد در آنجا می وزد که حتی توی سایه اش هم نمی توان تاب آورد. تابستان سال ۱۳۵۰ بود که مرا به جای رئیس شهربانی به آن شهر فرستادند و خوب پیادم هست که خبرنگاری به میناب آمده بود و وقتی به تهران بازگشت نوشت میناب اگر ده هزار تن جمعیت دارد ده هزار سگ ولگرد هم دارد و اگر چه کسی از سگ ها سرشماری نکرده بود اما خودمانیم میناب اگر چه لیمو و آبلیمویش معروف بود اما سگ زیاد داشت.

اولین روزی که من وارد میناب شدم پس از تحویل گرفتن شهربانی، شخصی بنام حاجی ایمانی که از بزرگان شهر بود مرا به خانه اش دعوت کرد. از درجه دار شهربانی پرسیدم: «این کیست؟» گفت: «این از بزرگان شهر است و آدم خوبی است و شما بهتر است دعوت ایشان را قبول کنید.» شباهنگام وقتی به منزل ایشان رفتم با رئیس دادگاه و فرماندار و مهندسی که رئیس پروژه سدسازی میناب بود و شهردار میناب که جوانی بود اهل یزد آشنا شدم. این آشنائی به دوستی عمیقی با چند تائی آنها انجامید که تا وقتی که ایران بودم ادامه داشت.

آن شب توی اطاق مفروشی که کولر هم داشت دو تا منقل بزرگ پر از زغال سینه کفتری با چند وافور در اطراف آن به گرمی مجلس می افزود و من خب باید چه می کردم، میهمان بودم و به قول سیمین بهبهانی آهوی صاحبخانه، بخصوص وقتی دیدم فرماندار شهر میناب (افراسیابی) که شنیدم بعد از انقلاب متاسفانه اعدام شد آنجا نشسته، دیگر من باید کوتاه بیایم.

و اما ساعتی از حضور جنابان مناقل (منقل ها) در اطاق گذشت و دیدم هیچکس دست به وافور نمی برد و همه به من نگاه می کنند از فرماندار پرسیدم: «چرا نمی کشید؟» فرماندار گفت: «آقای رئیس شهربانی این ها چون می دانند اگر تریاک بکشند شما گزارش تریاک کشی آنها را به مرکز خواهید داد. لذا در حضور شما تریاک نمی کشند، مگر اینکه شما شروع کنید و اگر شما بکشید گزارش آنها را نمی دهید.»

من که برای چند لحظه به اصطلاح شوکه شده بودم گفتم: «من نمی کشم.» فرماندار گفت: «ما هم نمی کشیم» و نکشیدند. بعد شام آوردند و خوردیم و باز هم رفقا سکوت کردند. خلاصه سرتان

## Driving Drunk vs. Driving While Using a Cell Phone



**Caroline Nasserri**  
Accident Lawyer

Distracted driving from cell phone use has become one of the most dangerous and common causes of car accidents in America. The cognitive, visual, and physical distraction of using a cell phone while driving can greatly reduce a person's situational awareness and skyrocket their chances of being involved in an accident. But how do these risks compare to the dangers of driving while intoxicated?

According to the results of a study conducted by psychologists at the University of Utah, driving while using a cellphone is just as dangerous as driving drunk. Study participants who drove while on the phone displayed a 9 percent slower reaction time when braking, a 24 percent variation in following distance when switching attention from driving and using the phone, and were 19 percent slower to return to normal speed after braking than undistracted drivers. Three distracted participants ended up rear-ending the experiment's pace car. Participants who were observed while driving drunk showed equally risky behavior. Drunk drivers drove slower but more aggressively than both distract-

ed and undistracted drivers and pressed on the brakes with 23 percent more force. Despite these findings, accident rates, reaction times, or recovery of speed remained generally constant between the two test groups.

### What Does the NHTSA Say?

While the results of the University of Utah's test indicated minimal differences between the dangers of drunk driving and texting while driving, others say differently. According to the National Highway Traffic Safety Administration (NHTSA), texting while driving is six times more dangerous than drunk driving. The agency also reported that in 2014 alone, 3,179 people were killed in motor vehicle accidents involving distracted drivers, with approximately 431,000 others being injured. In the average time it takes a person to respond to a text message, a vehicle traveling at 55 miles per hour could cover the length of a football field while a driver is not looking.

Regardless, the general consensus is clear that it is best for drivers to put away their cell phones while behind the wheel.

If you have been injured in a collision with a distracted driver, a San Jose car accident attorney from the Law Offices of Caroline J. Nasserri can help you seek compensation for your suffering. Having recovered millions in verdict and settlements on our clients' behalf, we can provide the results-driven advocacy you need during this difficult time. Best of all, if we do not win, you will not pay us a dime.

### Continued from Page 60

The research was done in a hospital ICU. The research found that the rooms with copper-surfaced objects had less than half the infection incidence than those rooms without copper.

2. It's a great brain stimulant. Our brain works by transmitting impulses from one neuron to another through an area known as the synapses. These neurons are covered by a sheath called the myelin sheath that acts like a sort of conductive agent – helping the flow of impulses. How does copper figure here you ask? Well, copper actually helps in the synthesis of phospholipids that are essential for the formation of these myelin sheaths. Thereby, making your brain work much faster and more efficiently. Apart from that copper is also known to have anti-convulsive properties (prevents seizures).

3. It aids in weight loss. If diet just doesn't seem to be helping you lose weight, try drinking water stored in a copper vessel on a regular basis. Apart from fine tuning your digestive system to perform better, copper also helps your body break down fat and eliminate it more efficiently.

4. It slows down aging. If you are worried about the appearance of fine lines, copper is your natural remedy! Packed with very strong anti-oxidant and cell forming properties, copper fights off free radicals – one of the main reasons for the formation of fine lines – and helps in the production of new and healthy skin cells that replace old dying ones.

5. Copper has anti-inflammatory properties and helps in arthritis and other inflammatory pains. This asset is especially great to relieve aches and pains caused

### Why drink from.....

due to inflamed joints. In addition to that, copper also has bone and immune system strengthening properties, making it the perfect remedy for arthritis and rheumatoid arthritis.

6. It can fight off cancer. Copper has very strong antioxidant properties that helps fight off free radicals and negate their ill



effects – one of the main reasons for the development of cancer. According to the American Cancer Society the exact mechanism of how copper helps prevent the onset of cancer is still not known but some studies have shown that copper complexes have a considerable anti-cancer effect.

### How to keep a Copper Water Vessel?

Copper oxidizes naturally and needs to be cleaned at regular intervals. Traditional methods of cleaning copper include rubbing the copper with a mixture of salt and tamarind paste or fresh lemon juice. If not lime, try salt or baking soda and vinegar to clean it. Allow your water to remain in the jug overnight or at least 8 hours for best effects. In the morning, enjoy a daily dosage of energized water.

No wonder our ancestors had copper vessels for drinking water. And don't you think they had lived longer and healthier than their modern aqua-filtering counterparts! A debate may be on, but again, copper water is definitely good for all of us.

**Pezhvak of Persia**  
**(408)221-8624**  
**www.pezhvak.com**



*You were born with  
WINGS,  
why prefer to  
CRAWL  
through life?*

Rumi

## How Trump's Lies About Russia Were Exposed



The Weekly Standard: On February 16, 2017, less than a month after he was sworn in as president, Donald Trump made a categorical declaration. “I have nothing to do with Russia,” he said. “To the best of my knowledge, no person that I deal with does.”

He’s said this—or a version of it—numerous times since he announced his presidential bid three years ago. He made the claims more frequently, and more emphatically, as he found success in politics. On July 27, 2016, shortly after he’d officially become the Republican presidential nominee, Trump declared, in the exact same language he’d use as president. “I have nothing to do with Russia.” On October 10, 2016, during the second presidential debate, Trump responded to claims from Hillary Clinton that Russia was working on his behalf by saying: “I know nothing about Russia. I know about Russia, but I know nothing about the inner workings of Russia. I don’t deal there. I have no businesses there. I have no loans from Russia.” “I have nothing to do with Russia. I never did,” Trump said in a July 2018 interview.

“On at least 23 occasions since the summer of 2016, Mr. Trump has said either that he had ‘nothing’ to do with Russia, or that he has ‘no deals,’ no investments and no ‘business’ in Russia,” according to the New York Times.

Virtually all of those statements were misleading. Many of them were lies.

They’ve been exposed as lies not primarily by Trump’s critics but by those closest to him. In 2008, Donald Trump Jr. told a real estate conference that Russians accounted for a significant part of the Trump’s business interests. “In terms of high-end product influx into the U.S., Russians make up a pretty disproportionate cross-section of a lot of our assets,” he said. “Say, in Dubai, and certainly with our project in SoHo, and anywhere in New York. We see a lot of money pouring in from Russia.” Trump’s younger son reportedly made similar claims, telling author James Dodson in regards to golf-course financing, “Well, we don’t rely on American banks. We have all the funding we need out of Russia.”

And on November 27th, Trump’s longtime confidant and lawyer, Michael Cohen, pleaded guilty to lying to Congress about Trump’s business interests in Russia in order to protect candidate Trump’s electoral prospects. Cohen, who led the efforts, told investigators that Trump’s efforts to establish a Trump Tower Moscow continued into June 2016, weeks after Trump had become the de facto GOP nominee and long after Cohen had told Congress they’d ended. Cohen told investigators that his efforts included direct dealings with an adviser to

Vladimir Putin and that he kept Trump and his family members briefed on the progress.

Following the disclosure of Cohen’s plea, Trump told reporters that his longtime adviser was lying. But the president nonetheless offered an explanation for the behavior Cohen described. “There was a good chance that I wouldn’t have won, in which case I would have gotten back into the business, and why should I lose lots of opportunities?”

On the morning of November 29th, Trump tweeted an acknowledgement of his business pursuits in Russia.

Trump has gone from insisting that he had “nothing to do with Russia” to justifying his business efforts there. His false claim that “no person that I deal with” works with Russia has been superseded by an admission from one of his closest advisers that he worked with an adviser to Russian President Vladimir Putin to advance Trump’s business interests. His insistence that his team hadn’t even had contacts with Russians has given way to a flood

of confirmed reporting about the contacts his associates had with Russians.

While there is much that remains unclear about Donald Trump and Russia, what we do know is deeply troubling. Trump lied repeatedly about his dealings with a hostile adversary while that hostile adversary worked to get him elected president. Trump has for years gone out of his way to excuse Vladimir Putin’s misdeeds. One more than one occasion, Trump has publicly sided with the anti-American authoritarian over the U.S. intelligence community.

Why has Trump behaved this way? We don’t know. He lies all the time, about matters large and small. And then, when he’s caught, he simply pretends that he hadn’t lied in the first place. The behavior is pathological but the lies are not dispositive.

It remains important not to let our conclusions get ahead of the evidence. But we seem closer with each passing day to a better understanding of what happened with Trump, Russia and the 2016 election. The sooner, the better.

## Why drink from Copper Vessel?

Meenakshi Gupta: *During my childhood days I remember my grandma storing water in a copper vessel overnight. She would have us drink it first thing in the morning, claiming that the water was extremely healthy for the mind and body. Now when I see these ancient customs re-emerging, I look back and think, I should have taken my grandma’s advice seriously. Copper is considered an essential mineral for our body. Ayurveda recommends storing water overnight in a copper jug and drinking it first thing in the morning for maintaining good health. The metal copper has electromagnetic energy which is called Prana Shakti. Drinking water that is stored for 8-10 hours in a copper vessel is very beneficial. Copper makes the water ionic which helps to maintain body’s pH (acid-alkaline) balance.*

**Here are 6 great benefits of Copper!**

1. It’s antimicrobial! According to a 2012 study published in Journal of Health, Population, and Nutrition, storing contaminated water in copper for up to 16 hours at room temperature considerably reduces the presence of the harmful microbes, so much that the researchers inferred that “copper holds promise as a point-of-use solution for micro-

bial purification of drinking-water. An additional study from University of South Carolina researchers explored the purifying power of copper, finding that “Antimicrobial copper surfaces in intensive care units (ICU) kill 97% of bacteria that can cause hospital-acquired infections,” resulting in a 40% reduction in the risk of acquiring an infection. **Continued on Page 59**

# SHAWN ANSARI PRESENTS



**Shawn Ansari**  
ShawnAnsari.com  
(408) 529-4574  
DRE: 01088988

نامی آشنا و مشاوره و مطلع و  
مطمئن در امور خرید و فروش  
املاک در بی اریا با بیش از  
۲۸ سال تجربه

**Expertise You Need,  
Results You Can  
Count On!**



**Sahar Binesh**  
sbinesh@apr.com  
(408) 348-9197  
DRE: 02061674



**JUST LISTED!**

**Cecil Avenue**

3bd/2ba, 2107+/-sf 8775+/-sf lot



**JUST LISTED!**

**La Terrace Circle**

2bd/2ba, 1138+/-sf 438+/-sf lot



**COMING SOON!**

**Arbor Drive**

6bd/4ba, 4055+/-sf 11,810+/-sf lot



**SOLD!**

**Burgoyne Street**

4bd/3ba, 1925+/-sf 5009+/-sf lot



**SOLD!**

**Monteval Place**

4bd/2.5ba, 2705+/-sf 8102+/-sf lot



**SOLD!**

**Selinda Lane**

6bd/3ba, 2823+/-sf 5959+/-sf lot



**SOLD!**

**Dean Avenue**

4bd/3ba, 2250+/-sf  
5950+/-sf lot



**SOLD!**

**Brooke Acres Drive**

4bd/3.5ba, 4207+/-sf  
1.38+/-acre lot



750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032





**Caroline Nasserri**  
Attorney at Law

# کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

**1(800)525-6060**

دسترسی به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

**Tel: (408)298-1500**

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

**Fax: (408)278-0488**

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

**675 North First Street, San Jose, CA 95112**